همشهری ماه ■ شماره ۲۴ ■ ویژه نامه ایرانشناسی ■ بهار ۱۳۸۸
۱۶۰ صفحه ■ همراه با ضمیمه کودکان ■ ۲۵۰۰ تومان ■ ISSN145896354
همشهری ماه
هفته میراث فرهنگی

سرزمین من
ویژه‌نامه ایران‌شناسی

سفری شگفت انگیز به ورزنه؛ شهری که زنانش میراث ایرانی خویش را با حجاب سپید پاس داشته‌اند

فرشتگان زنده‌رود

خانه‌ای از فلک و فیروزه
گشتی در حسینیه امینی‌ها که همان قصر حاکم در فیلم «کفش‌های میرزا نوروز» است

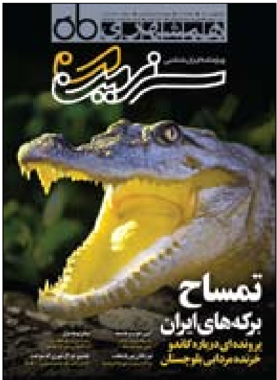
میراث چوبی نوح
ساخت لنج چوبی در سواحل خلیج فارس صنعتی است کهن که هنوز هم کارآمد و پابرجاست

تاج ایرانی بر سر هند
گذری بر تاج محل، بنایی که به عشق یک بانوی ایرانی و به دست معماران ایرانی ساخته شد

حیات شیشه‌ای
ماهیان آکواریومی از معدود جانوران خانگی هستند که ایرانیان علاقه زیادی به آن‌ها دارند



قزوین شـهر نسـتعلیق و شکسـته است و شاید این یکی از دلایلی باشد که بسـم الله نقش شده بر بالای ورودی مسجد شیخ‌الاسلام کمتر به چشـم آمده و خوشنویسان قزوین به دیده تحسین به آن ننگریسته‌اند. بانی بنای اولیه این مسجد یکی از امرای ترکمانیه بود. در دوره قاجار حاج میرزا مسعود شیخ‌الاسلام یک مسجد و دو حیاط خلوت به آن اضافه کرد تا نام این مجموعه را برای خود مصادره کند. میرزا مسعود، قزوینی خوشنامی بود که لقب شیخ‌الاسلام را همراه با یک عصا و انگشتری از ناصرالدین‌شاه قاجار دریافت کرد و بانی ساخت مدرسه پیغمبریه و مقبره چهار انبیای قزوین هم بوده است. حالا ۱۰۸ سال است که طلاب جویای علم و نمازگزاران هنگام ورود به مسجد از زیر بسم اللهی عبور می‌کنند که بر لاجورد کاشی‌های هفت رنگ سردر بنا نشسته است و به خطی خارج از قواعد معمول خوشنویسان قزوین نوشته شده؛ خطی در حال‌وهوای خوشنویسی معمول قاجار که برای هماهنگی بیشتر با کاشیکاری اطراف، شکلی تزئینی و اغراق شده به خود گرفته است. / عکس: حامد جابرها



واکنش به گاندو

خوشحالیم که دومین شماره ویژه‌نامه سرزمین من هم با اســتقبال مخاطبین مختلفی از جمله استادان دانشگاه، کارشناسان و علاقه‌مندان به ایران زمین قرار گرفت. در همین چند ماه اخیر ۲ برنامه تلویزیونی این نشریه را معرفی کردند که جای سپاس دارد. ایرج میلانی در برنامه «سیمای خانواده» شبکه اول، پرونده گاندو را به مخاطبین رسانه ملی نشان داد و پژمان نوروزی هم در برنامه «روز از نو» از شبکه دوم سیما نشریه را معرفی کرد. چشم شهر سوخته، ماهی مرکب خلیج‌فارس، قفل‌های ایرانی و مزار شریف هم از دیگر مطالب شماره دوم بودند که بازتاب‌های زیادی داشتند. به دلیل کمبود فضا متاسفانه انعکاس تمامی نظرات ممکن نبود و تنها بخشی از نظرات مخاطبان عمومی و کارشناسان را در این ۲ صفحه می‌خوانید.

رضا منصوری
[فیزیکدان، سردبیر مجلات نجوم و فیزیک، مجری طرح رصدخانه ملی ایران، رئیس سابق انجمن فیزیک ایران]
وقتی ویژه‌نامه سرزمین من را دیدم، این نکته ذهنم را مشغول کرد که آیا این نشــریه فرهنگی در توان درک جامعه ایرانی هست؟ اگر پس از انتشار چند شــماره به دلایلی این نشریه تعطیل شــود، نشان‌می‌دهد که چنین کیفیت عالی در توان درک جامعه ما نیست. در نشریه شما جدای از هزینه مالی، هزینه سنگین انسانی به‌کار رفته، امیدوارم که کشش هضم چنین نشریه فرهیخته‌ای بین مردم ایران وجود داشته باشد.

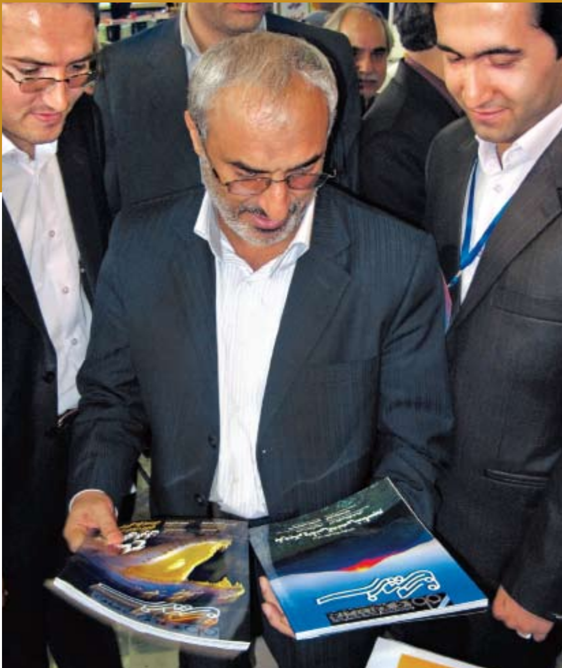
اسماعیل میرفخرایی
[مجری - کارشناس صداوسیما]
جدا نشــریه ســرزمین من فوق‌العاده اســت. چاپ و صفحه‌بندی و محتوای این نشــریه قابل مقایســه با نشنال جئوگرافیک اســت. وقتی با کاستی‌های موجود مثل شــرایط چاپ و کیفیت کاغذ و ...، چنین نشریه‌ای منتشــر می‌شود باید به دســت‌اندرکاران آن تبریک گفت. تحریریه این نشریه بسیار زحمت می‌کشند و این کار فقط با عشق و علاقه و همراه با مدیریت درست به وجود می‌آید.

ایرج میلانی
[مجری - کارشناس برنامه ایرانگردی در تلویزیون]
گزینــش موضوعــات ویژه‌نامه ســرزمین مــن، هم هوشــمندانه و هم همراه با وســواس اســت؛ سوژه‌ها دم‌دستی نیستند. ترکیب گرافیکی مطلب و صفحه‌بندی بسیار خوب و زیباست. تحقیق‌ها عمیقند و مطالب خاص و اندیشمندانه‌ای دارید.

حمید بقایی
[قائم مقام سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری]
نشریه بسیار خوب و زیبایی منتشر کرده‌اید. مطلب چشم مصنوعی را که خواندم بسیار لذت بردم، به‌خصوص آنکه نحوه قرار گرفتن این چشم مصنوعی به صورت صاحب آن، با تصویر نقاشی شده توضیح داده شده است.
این کار نشریه در نحوه پرداخت مطالب، باعث شد تا به سؤالات بسیاری پاسخ داده شود. همیشه برای من هم سؤال بود که این چشم مصنوعی با امکانات بهداشتی آن زمان چگونه در حدقه چشــم جا می‌گرفته، که با دیدن این نقاشی متوجه این شدم که با بندی به روی صورت نصب می‌شــده است. در کل، بسیار خوب عمل می‌کنید، موفق باشید.

حسن فاضلی نشلی
[رئیس پژوهشکده باستان‌شناسی]
دیدن ویژه‌نامه «ســرزمین من» خیلی خوشــحالم کرد؛ از مطلب تمساح ایرانی گرفته تا باقی مطالب این نشریه عالی بود.
من تابه حال، لااقل در این ۱۰ســال اخیر نشــریه‌ای با چنیــن کیفیت و زیبایی در حوزه میراث فرهنگی و گردشــگری ندیده‌ام. حتی خود ما هم که دســتی در کار داریم تاکنون نتوانســته‌ایم چنین کاری انجام دهیم. من به همه دوستان در پژوهشکده گفتم که حتما این نشریه را مطالعه کنند.

سیما میری
[مسؤول بخش تاریخی موزه ملی ایران]
در عین حال که مطالب نشریه سرزمین من علمی و خاص است، از لحاظ توجه به مخاطب عمومی هم در سطح بالایی قرار دارد. خیلی از نشریه‌ها این ۲مورد را با هم ندارند و این برای شما امتیاز مثبتی به حساب می‌آید. باید از چاپ عکس‌های زیبا در این نشریه هم جداگانه سپاسگزاری کرد.


**حضور ویژه‌نامه همشهری سرزمین من در دومین جشنواره ملی انجمن‌های علمی دانشجویی کشور (حرکت) بازتاب‌های زیادی داشت.
محمدمهدی زاهدی وزیر علوم هر شماره از سرزمین من را در یک دست گرفت و برای دست‌اندرکاران نشریه آرزوی موفقیت کرد**

منصور صفت‌گل
[مدیر گروه تاریخ دانشگاه تهران]
سرزمین ایران با پیشــینه‌ای باشــکوه و به قدمت تاریخ، گاهواره تمدن و سرشار از پدیده‌های ناشی از ذوق و لطف طبع و روحیه ایرانیان است. معرفی این نمادهای بشری در تاریخ ایران در نشریه وزین سرزمین من گامی موثر و اقدامی شایسته است.

میرعابدین کابلی
[باستان‌شناس پیشکسوت]
نشریه سرزمین من، مطالب تحقیقی خوب، عکس‌های زیبا و چاپ تمیزی دارد. فقط موردی در شماره اول دیدم که به نظرم آمد باید تذکر دهم. در صفحات اول نشریه درباره مراسم نوروزبل نوشته بودید که مراسم عجیب‌وغریبی است. بهتر بود از این توصیف استفاده نمی‌کردید.

ساسان قاسمی
[مدیرکل توسعه و ترویج معاونت هنرهای سنتی و صنایع دستی]
بدون شک پرداختن به موضوعات اصیل هنری و مباحث مرتبط با هنرهای سنتی و صنایع دستی علاوه بر افزایش آگاهی عمومی و فهم بصری هنری، مبین جایگاه عمیق و موثر این هنر- صنعت در فرهنگ دیرپای سرزمین عزیزمان ایران است. لذا بر خود واجب می‌دانیم از بذل نظر دســت‌اندرکاران فرهیخته این نشــریه به عرصه صنایع دستی کمال تشکر و قدردانی به عمل آوریم.

محمود جعفری دهقی
[مدیر گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران]
اینک که دومین شــماره ویژه‌نامه ســرزمین من را منتشــر کرده‌ایــد، می‌توان نشانه‌های عشق و عنایت گردانندگان و گروه فرهیخته‌ای را که به این کار سترگ دست زده‌اند، مشــاهده کرد. اینکه مفاهیم و نکات معنوی و فرهنگی را با جامعه آشتی دهیم، کار آسانی نیست؛ با این همه شما در این عرصه توفیق یافته‌اید.



[از میان نامه‌ها]

■ شکوفه سادات رضوی
ویژه‌نامه ایرانشناسی، نســبت به آنچه تا به حال دیده‌ام مجله‌ای متفاوت و منحصربه‌فرد است. گویایی مطالب و انتخاب عکس‌های فوق‌العاده از ویژگی‌هــای خاص این مجله اســت. مطالب نیز همه‌جانبه و خاص است. به بعضی موضوعات به‌طور کلی و به بعضی به شکل جزئی پرداخته شده که این یکی از ویژگی‌های بســیار خوب مجله است ولی با توجه به اینکه طبیعت ایران به‌سرعت و شدت در حال تخریب است، بهتر است کمی بیشتر به این موضوع پرداخته شود.

■ مهدی صوفی، شهرستان ازنا، لرستان
مجله سرزمین من با نامی زیبا در شأن یک مجله ایرانــی. وجود چنیــن مجلاتی برای شناساندن بهتر ایران‌زمین به دوستداران آن بسیار لازم و ضروری است.

■ الهام مهرپرور حسینی
ویژه‌نامه ایرانشناسی مجموعه‌ای جالب است که می‌تواند برای علاقه‌مندان به فضاهای طبیعی و تاریخی ایران مناسب باشد. خصوصا که بخش تصویری آن معرفی مناســبی از جاذبه‌های فرهنگی و طبیعی ارائه می‌دهد.

■ ابوالفضل خاوه‌ای
از روزی که پدرم مطلب مزار شریف را خوانده مدام اصرار می‌کند برویم به مزار.

■ بدون نام
ویژه‌نامه ایرانشناسی سرزمین من مجموعه بسیار جالبی از ایران عزیزمان است.

■ نسرین فضلی
قبــل از هــر چیــز از همه کســانی کــه در سرزمین‌من فعالیت می‌کنند بابت این همه نوآوری و تلاش تشــکر می‌کنــم. امیدوارم راه شما پاینده باشد و هر روز بهتر و بهتر این راه را ادامه بدهید. این مجله جای خالی‌ای را که در پرداختن به میراث طبیعی و فرهنگی در رسانه‌های کشــور وجود داشت به‌خوبی پر می‌کند.

■ برنا کاراگوزاوغلو، دانشــجوی دانشگاه تهران از کشور ترکیه
چیزهای ســنتی هست که شــما درباره آن موضوع‌ها می‌نویســید؛ بــرای آینده خیلی مفید اســت. از لحاظ کیفیت هم مجله شما خیلی خوب اســت. ما که دانشجوی ادبیات و خارجی هســتیم با این‌طور موضوع‌ها زیاد علاقه‌مند هستیم.

■ شــوئیچی کیتاگاوا، دانشجوی دانشگاه تهران از کشور ژاپن
موضوعات خوبی را در مجله نوشته، تعجب کردم. مخصوصا برای جذب توریســت‌ها... بــرای توریســت‌های ژاپنــی به‌دردشــان می‌خورد. اگر انگلیسی داشــته باشد، خیلی عالی می‌شود! چون که برای ژاپنی‌ها کشور ایران کشور تاریخی و پر از جذابیت است.

■ شادی ابراهیمی
متشکرم که جای خالی چنین نشریه‌ای را پر کردید و خوشبختانه سطح علمی این نشریه آن‌قدر بالاست که دانشجویان می‌توانند به مطالب آن استناد کنند. مطالب بسیار جالب و متنوع است و همه با دلیل و مدرک.

■ منصوره واعظی‌نیا
ویژه‌نامه ســرزمین من، نشریه پرمحتوایی است. به عنوان خواننده‌ای که همیشه پیگیر مطبوعات و مجلات هستم خواهش می‌کنم که دچار افت نشوید.

■ آرزو وفایی
سرزمین من، سرزمین همه ماست. طبیعت و تاریخ و آثــار باســتانی‌اش متعلق به همه ماست. ســرزمین من ســرزمینی است که خاطره قرن‌ها و هزاره‌ها بر آن گذشــته و از این خاطــره ردپایی به‌جا مانده اســت برای نســل من، نســل ما. آن را پــاس بداریم و قدرشان را بدانیم. سرزمین من، قدردان این خاطره‌هاست، دست مریزاد.

■ الهه کاویار
با ســرزمین من به ســفرهای نرفته می‌روم و مناظر نادیــده را می‌بینم. خــط به خط آن را می‌خوانــم و می‌آمــوزم. پایــدار باشــد سرزمین من.

[سرمقاله]

با خودمان آشنا شویم

۱- برای عکاسی که به هوای ثبت تصویرهایی از ورزش باستانی به عنوان ورزشی سنتی به زورخانه می‌رود، نباید تعجب‌برانگیز باشد اگر بر تن ورزشکاران پوششی ببیند که ربطی به تصورش از حال‌وهوای سنتی زورخانه ندارد. حتی بعید نیست که در «کشتی باچوخه» که- درست مثل جودو- لباس آن، جزئی از فنون و هویت این کشتی است کسی چوخا به تن نکرده باشد. با گذشت سال‌ها بسیاری از مراسم و آداب و رسوم سنتی ایرانیان فراموش شده‌اند یا در خوشبینانه‌ترین حالت، شکلی نمایشی به خود گرفته‌اند. اما نکته اینجاست که حتی در این مراسم نمایشی هم توجهی به ریزه‌کاری‌های سنتی آن نمی‌شود و حتی گاهی‌وقت‌ها بی‌دلیل بسیاری از اجزا، دستکاری یا امروزی می‌شوند. در حال حاضر به دلایل مختلف، سبک زندگی سنتی و آداب و رسوم ما در حال فراموشی است و حتی شکل‌های نمایشی آنها هم که روزنه‌ای برای ایستادگی مقابل مرگ این میراث معنوی است به خاطر کج‌سلیقگی در اجرا، شکل و شمایلی بد پیدا کرده است. یک دلیل اساسی برای رخ‌دادن چنین اتفاقی این است که در بسیاری از موارد به کاربرندگان یا میراث‌داران محلی این نوع رسوم یا زندگی‌ها چندان رغبتی به ادامه آنها ندارند. احساس عقب‌افتادگی و شوق برای نوشدن و به‌رسمیت‌شناخته شدن، آنان را به سمتی می‌برد که از برگزاری کاملا سنتی آیین‌ها احساس خوبی نداشته باشند. برای آنها و حتی بسیاری دیگر از مردم ما امروزی‌شدن، بد تعریف شده است و آنها با سرخوشی بسیار، داشته‌های خود را رها می‌کنند تا به لوازم و هویت رسمی و امروزی نزدیک شوند. تاکید بر این نکته به معنای غافل‌شدن از توسعه و لزوم تغییر شکل زندگی آنها و به تعبیری نوعی روستایی‌گرایی رمانتیک نیست؛ برای مثال نمی‌توان از عشایر خواست برای خوشایند شهرنشینان از امکاناتی مثل خودرو برای جابه‌جایی استفاده نکنند تا تماشای زندگی متفاوت آنها در یک بازه زمانی کوتاه، تنوعی مفرح باشد اما می‌توان آنها را از دارایی‌شان آگاه کرد تا مثلا با ذوق و شوق، بافته‌های منحصربه‌فرد خودشان را با تولیدات ماشینی تاخت نزنند.

۲- در مطلب «فرشتگان گاوخونی» سراغ شهر ورزنه رفته‌ایم؛ شهری در یکی از استان‌های مرکزی ایران که از وجوه مختلف، قابلیت‌های گردشگری فراوانی دارد. این شهر هم کویر دارد، هم تالاب، هم آثار تاریخی و هم مردمانی با پوششی متفاوت. جالب اینجاست که این منطقه هنوز برای بسیاری از محققان ما ناشناخته و غریب است و عمر گزارش‌های منتشرشده درباره آن به یک دهه هم نمی‌رسد. معرفی ورزنه در این چند سال با همت تلاش خود اهالی (و بیراه نیست اگر بگوییم با تلاش یک نفر) صورت گرفته است؛ تلاشی که به موازات اطلاع‌رسانی، با آگاهی‌رسانی به مردم این شهر درباره اهمیت فرهنگ و اقلیمشان شکل گرفته است.

۳- امسال در نمایشگاه کتاب، غرفه کره‌جنوبی یکی از شلوغ‌ترین غرفه‌های بخش سفارتخانه‌ها بود؛ غرفه‌ای پر از کتاب، کاتالوگ، بروشور و مجله برای شناخت آیین‌ها، آداب و رسوم و حتی غذاهای کره‌ای. بعضی از غرفه‌داران کره‌ای متعجب بودند که چطور ایرانی‌ها به این خوبی شخصیت‌های تاریخی و حتی غذاهای کره‌ای را می‌شناسند. آنها در این چند سال بیکار نبوده‌اند و با کار رسانه‌ای در شاخه‌های مختلف، فرهنگ بومی خود را حفظ و مردم دنیا را با آن آشنا کرده‌اند. زیاد دیر نیست که اگر این‌چنین غافل باشیم دیگر حتی اگر بخواهیم هم نتوانیم غرفه‌های کتاب ایران در کشورهای خارجی را شلوغ کنیم.

● سردبیر

[همشهری ماه / ویژه‌نامه ایرانشناسی - ایرانگردی / صاحب‌امتیاز: موسسه همشهری]

[گروه مجلات همشهری]

علی قنواتی مدیر مسوول
سیداحسان جاهد قائم‌مقام اجرایی
حمید باباوند، سیدجواد رسولی سردبیران ارشد
علی هاشمی شهرکی مدیر ارشد هنری
مسعود شاهمرادی بازاریابی و توسعه بازار
علی کاشفی‌پور طرح و برنامه
محمد نظری انفورماتیک
مرتضی توکلی سایت‌مجلات
امین مویدی، پیمانه صفایی تهرانی مدیریت فنی
محمدرضا شاهرخی‌نژاد دبیر عکس

[ویژه‌نامه سرزمین من]

رضا مختاری سردبیر ویژه‌نامه سرزمین من
تحریریه: **علی شهیدی، محسن ظهوری، ایمان مهدی‌زاده،**
دبیر عکس: **حسین کریم‌زاده،** مدیرهنری: **حامد جابرها،**
صفحه‌آرایی: **منصور بلدزاده،** امور اجرایی: **فاطمه عطایی،** عکس جلد:
حسین فاطمی، ویرایش تصاویر: **شبنم رضوانی، رومیصا رهبر**
تهران، خیابان کریمخان‌زند، روبه‌روی خیابان ایرانشهر، شماره ۱۰۱ ساختمان گروه مجلات همشهری، طبقه ۳
تلفن: ۸۴۳۲۱۳۱۶ روابط‌عمومی: ۸۴۳۲۱۸۳۱ آگهی: ۸۸۸۱۲۲۶۷ اشتراک: ۸۴۳۲۱۸۴۳ توزیع: موسسه راه‌زندگی
پیامک: ۳۰۰۰۹۹۹۰۵
Email: sarzamineman@hamshahrimags.com







چشم و حلقه سرزمین من
قدیمی‌ترین چشم مصنوعی جهان و حلقه‌ای طلایی که روی آن نام یکی از شاهان ایلامی نوشته شده، مهم‌ترین آثار به نمایش درآمده در نمایشگاه بود که برای به‌دست‌آوردن اطلاعات جامع درباره آنها، می‌توانید به شماره قبل ویژه‌نامه «سرزمین من» رجوع کنید. متاسفانه نکته‌ای منفی هم در این نمایشگاه پربار وجود داشت؛ به تصویر چشم مصنوعی که خوب دقت کنید، می‌بینید که پشت آن‌را با چسب نواری به جایگاه چسبانده‌اند که باعث تخریب آن شده‌است

بیش از ۶۰۰ شیء باستانی ایران برای اولین‌بار در کنار هم در موزه ملی ایران به نمایش گذاشته شدند

مرور سرزمین ما

فرقی نمی‌کند که یک باستان‌شناس باشید یا یک علاقه‌مند ساده، اگر بخواهید چشم مصنوعی شهرسوخته را از نزدیک ببینید، باید به زابل بروید و نقوش شـگفت‌انگیز ظروف جیرفت را در خزانه کرمان بیابید. دیدن این آثار از نزدیک و در کنار هم، از آن رخدادهایی است که به‌ندرت اتفاق می‌افتد؛ موهبتی که در نمایشگاه «نمادهای سرزمین ما» در موزه ملی ایران رخ داد. در این نمایشگاه که از ۲۸ اردیبهشت‌ماه تا ۳ خردادماه سال جاری برگزار شد، تاریخ ایران از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب کشور، از گورستان خداآفرین آذربایجان‌شرقی تا محوطه خرند سمنان، از تنگ بلاغی فارس تا دژ حسن صباح قزوین و از محوطه قلی‌درویش قم تا زیویه کردستان، همه در ویترین‌های مخصوص چیده شده‌اند. بیش از ۶۰۰ شیء باستانی کشف شده در ۴ سال اخیر به نمایش درآمد که ۲ اثر بیش از همه خودنمایی می‌کردند؛ یکی نخستین چشم مصنوعی جهان بود که برای بهتر دیده شدن پشت ذره‌بینی گذاشته شده بود و دیگری حلقه‌ای با نام شاه ایلامی، شوتورنهونته؛ ۲ اثری که هر کدام سرفصل جدیدی در باستان‌شناسی و تاریخ‌نویسی ایران ایجاد کرده‌اند. جدای از بازدید این اشیا، آشتی موزه ملی ایران با خزانه‌های استان‌های کشور را باید مهم‌ترین نکته برپایی این نمایشگاه دانست. تا پیش از این، استان‌های کشور به‌سـختی حاضر به ارائه آثار تاریخی مکشوفه در محوطه‌های تاریخی خود به موزه ملی ایـران بودند و علت این بی‌اعتمادی را ترس از آسیب دیدن آثار عنوان می‌کردند؛ نکته‌ای که حمید بقایی –قائم‌مقام سازمان میراث‌فرهنگی– هم در افتتاح این نمایشگاه به آن اشاره کرد؛ «وقتی به مخازن استان‌ها سر می‌زنم، با اشیای بی‌شماری مواجه می‌شوم که به نمایش درنیامده‌اند. وقتی می‌پرسـم چرا این اشیا را به نمایش نمی‌گذارید یا به موزه ملی نمی‌دهید؟ می‌گویند می‌ترسیم خراب شوند». اما ریشه قضیه را می‌توان در این دید که هر کدام از استان‌ها این اشیا را سند و میراث منطقه خود می‌دانند و نمی‌خواهند آن را به موزه ملی تحویل دهند چون ممکن است به‌قول خودشان دیگر نتوانند آنها را پس بگیرند. همین موضوع باعث شد تا تبادل اشیای استان‌ها با موزه ملی ایران قطع شود و اشیای باارزش و تاریخی ایران کمتر دیده شوند. شاید تذکر حمید بقایی در مراسم افتتاحیه «نمادهای سرزمین ما» کارگشای حل این مشکل شود؛ «تمامی استان‌ها موظفند تا آثار درجه یک خود را به موزه ملی تحویل دهند و در موزه ملی هم نباید به روی موزه‌های استانی بسته باشد».

اما این نمایشگاه جدای از جنبه مثبت آن که بسیار ارزنده بود، نکته‌ای منفی داشت و آن نگهداری از این اشیا بود. متاسفانه چشم مصنوعی شهر سوخته را با چسب نواری به جایگاهش چسبانده بودند که این کار باعث می‌شود تا بافت‌های این شیء از بین برود، یعنی دقیقا همان بافت‌هایی که هنوز تحقیقات آن کامل نشده بود. ■





آتش، نیزارهای تازه‌روییده تالاب پریشان را سوزاند

پریشان، پریشان‌شد

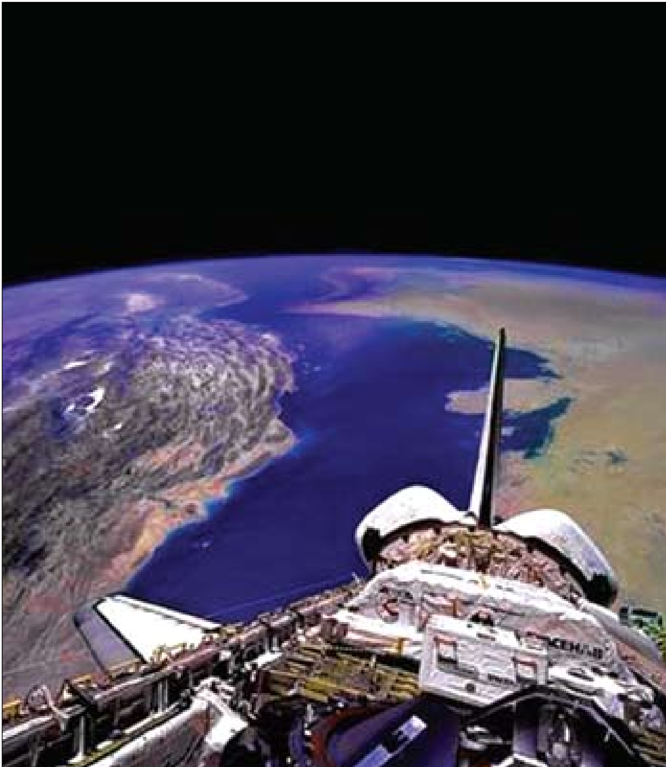
اوایل اردیبهشت‌ماه سال‌جاری دوباره آتش بر جان دریاچه شعله کشـید و نزدیک به ۸ هکتار دیگر از زیستگاه‌های مهم پرنده‌ها، جانوران و حشرات را سوزاند. تازه نیزارها و درختان تالاب پریشان که پیش از عید سوخته بودند، جوانه زده بودند که دوباره سوختند. مسافرانی که به تازگی به کازرون و تنها دریاچه آب شیرینش رفته باشند، حتما دیده‌اند که به چه سادگی دریاچه‌ای که در کنوانسیون رامسر به عنوان تالاب بین‌المللی ثبت شده و جزو مناطق حفاظت شده است طعمه حریق شده و مامن جانوران محل دفن‌شان شده است. مارها، لاک‌پشت‌ها و ... همه در آتش سوختند و درختان تبدیل به ذغال شدند. اما علت این آتش‌سوزی چه بود؟ دبیر یک تشکل غیردولتی فعال در زمینه حفاظت از محیط زیست، به‌خبرگزاری ایسنا از عمدی بودن این آتش‌سـوزی خبر داد و گفت: «۱۳ فروردین گزارش‌هایی در خصوص احداث جاده در پریشان بیرون آوردیم و با بررسی‌های صورت گرفته مشخص شد آتش‌سوزی‌ها در مسیر احداث راه بوده که نشانه‌ای از هدفمند بودن آن است».

دل دریاچه پریشان بیش از پیش پریشان و آشفته شده و این آتش‌سوزی‌ها باعث شده که حوزه‌های آب‌ریز نتوانند حیات این دریاچه را تامین کنند. پس پریشان، مولدترین محیط‌های جهان و گهواره تنوع زیستی، هرگز نمی‌تواند در برابر خشکسالی ایستادگی کرده... و زیستگاه منطقه نابود می‌شود؛ زیستگاهی که برای مردم کازرون از نظر منبع تامین آب، نگهداری رسوبات، جلوگیری نفوذ آب شور و پناهگاه حیات‌وحش نقشی حیاتی دارد. متاسفانه هنوز مسبب آتش‌سوزی مشخص نشده و این نکته، داستان این حریق را غم‌انگیزتر می‌کند.

حرارت حریق
تصویر وهم‌آلود بالا، درختان سوخته تالاب پریشان‌اند که یکی از زیباترین تالاب‌های جهان است. آتش در همین چندماهه چندین‌بار به جان این تالاب افتاد و همه‌چیز را سوزاند. تصویر پایین یک لاک‌پشت سوخته است که لاک‌اش بر اثر شدت حرارت حریق از هم پاشیده است
عکس‌ها: محسن عباسپور

نامگذاری ۱۰ اردیبهشت به نام روز ملی خلیج‌فارس

این پارس ابدی



بالاخره طلسم شکست و در تقویم‌مان روزی به نام روز ملی خلیج‌فارس ثبت شد؛ دهم اردیبهشت؛ روزی که شاه عباس صفوی، استعمارگران پرتغالی را برای همیشه از خلیج‌فارس اخراج کرد. گرچه معلوم نیست که چرا روزهای سـعدی، فردوسـی، خیام، میراث فرهنگی، موزه، خلیج‌فارس و... همه در یک ماه جمع شده‌اند، اما به هر حال جای چنین روزی در تقویم ملی ایرانیان خالی بود. ۱۰ اردیبهشت‌ماه پژوهشگران و دولتمردان در مرکز دائره‌المعارف بزرگ اسـلامی گرد هم آمدند تا در همایشی علمی برای نخستین‌بار این روز را گرامی بدارند. یادگار ماندگار این همایش طرح تدوین دانشنامه خلیج‌فارس است که زیر نظر مرکز دائره‌المعارف اسلامی انجام خواهد یافت.

گرچه برای ایرانیان در پارسی بودن این خلیج، شکی نبوده و نیست اما سال‌هاست که شیخ‌نشین‌های حاشیه خلیج‌فارس با شبه‌افکنی و پرونده‌سازی در این‌باره برای ادعایشان با پول، سند و سابقه می‌سازند. در واقع این همایش همزمان و در پاسخ به برگزاری همایشی بود که به نام مجعولی که آنها به کار می‌برند در یکی از کشورهای عربی برگزار شد. به قول پیروز مجتهدزاده یکی از سخنرانان اصلی مراسم ثبت ملی خلیج‌فارس که عمری را بر سر نام درست آن گذاشته؛ کشورهای عربی با خرج کردن پول نمی‌توانند نام این خلیج را عوض کنند.

ایرانیان برای سیادت خود بر شمال و جنوب منطقه خلیج‌فارس بیش از ۲۵ قرن سند مکتوب و مسلم در دست دارند که کتیبه‌های داریوش بزرگ هخامنشـی در کانال سـوئز از قدیمی‌ترین آنهاست. در آن روزگار در مفاهیم حقوق و جغرافیای بین‌الملل چیزی به عنوان خلیج در کار نبود و هیچ یک از کشورهای امروز حاشیه خلیج‌فارس هم جز ایران (پارس) در کار نبودند، تنها پارس بود و دریای پارس بود و مرد پارسی. قصه از آنجا شروع شد که در سال ۱۹۵۸ میلادی –آن زمانی که نقشه‌ها را با دست می کشیدند و با آبرنگ و قلم‌مو رنگ می کردند – در یک موسسـه جغرافیایـی در انگلسـتان، «رودریک اوون» کارگزار انگلیسـی در کتاب «حباب‌های طلایـی در خلیج‌عربی» نوشـت: «در کتب تاریخی نامی غیر از خلیج‌فارس ندیده‌ام اما در سال‌هایی که در حوزه خلیج‌فارس بوده‌ام مشاهده کردم که ساکنان این بخش عرب هستند و ادب حکم می کند نام این خلیج را خلیج عربی بگذاریم.» چاپ همان یک غلط، بهانه به دسـت کسانی داد که سال‌ها بعد – یعنی در زمان ما – به دنبال راهی برای دشمنی با هویت ایرانی مردان پارسی بودند. واکنش علمی ایرانیان، آن بود که هر چه سند و نقشه از قدیم در دنیا منتشر شـده بود و نام این دریا را درست نوشته بود، جمع‌آوری و چاپ کردند. اما مثل اینکه بعضی‌ها با سند کاری ندارند و سایه ادعای خلاف واقع خود را حتی بر مسابقات ورزشی همبستگی کشورهای اسلامی هم می‌اندازند. کشورهای عربی از ایران که میزبان این مسابقات است خواسته‌اند تا به هیچ‌وجه از نام «خلیج فارس» استفاده نکنند. ایران این موضوع را نپذیرفته و آنها هم تا این لحظه مسابقات را تحریم کرده‌اند. ■



سندی از قرن‌ها پیش
نقشه سمت راست، همان خلیج‌فارس است که تصویر ماهواره‌ای آن‌را در بالا می‌بینید. این نقشه را ابواسحق ابراهیم‌الفارسی استخری در قرن چهارم قمری، یعنی یازده قرن پیش، از خلیج‌فارس کشیده و نام نقشه خود را صوره بحر فارس یا همان نقشه دریای فارس گذاشته است. این تصویر نقل از نسخه خطی ترجمه فارسی «المسالک و الممالک» استخری به خط ابن ساوجی است و نشان می‌دهد که نام خلیج‌فارس قدمت زیادی دارد
عکس نقشه: موزه ملی ایران



مرحله آزمایشی انتقال مرجان‌های چابهار برای اولین‌بار در ایران انجام شد

پایان رنج مرجان‌ها

«توسـعه بندر شهیدبهشـتی در چابهـار و احداث موج‌شـکن در حدفاصل اسکله صیادی هفت‌تیر و اسـکله شهیدبهشتی، طرحی ملی و لازم‌الاجراست.» این جمله را عباس میرزایی – مدیر پروژه بندر شهیدبهشـتی چابهار – سـال گذشـته، وقتی به خبرگزاری میراث فرهنگی گفـت که همه کارشناسـان از خشک‌سـازی و نابودی چند هکتار کلونی مرجان‌های دریایی بندر چابهار، به‌دلیل انجام این پـروژه ابراز نگرانی کـرده بودند. مرجان‌هـا در حفظ و تداوم بقای حیات زمین بسـیار نقش دارند. بـرای همین هم بود که تیمور امینی‌راد – کارشناس ارشـد بیولوژی دریا – بلافاصله طرح جابه‌جایی مرجان‌ها را پیشـنهاد کرد که با مخالفت مدیران پروژه مواجه شد و تعجب بسیاری از کارشناسان را برانگیخت؛ مگر تخصص جابه‌جایی مرجان‌ها در ایران وجود دارد؟

نهم فروردین‌ماه امسال اما برای مرجان‌ها روز مهمی بود چراکه سازمان محیط زیست، پس از بررسی نظر کارشناسان، تصمیمات خود را برای ایجاد فضای مناسـب برای زندگی آنها اجرایی کرد و طرح آزمایشـی انتقال مرجان‌ها به ۳ کیلومتر آن‌طرف‌تر از اسکله انجام شد. اما این مرجان‌های حسـاس که به محض دوری از آب می‌میرند، چگونه منتقل شـدند؟ امید صدیقـی – مدیر کل دفتر اکوبیولوژی دریایی سـازمان حفاظت محیط زیسـت – ماجرا را این‌گونه شرح می‌دهد: «کلونی‌های کوچک، مستقیما از بستر جدا شـده و داخل ظروف بزرگ حاوی آب دریا قرار داده شد و پس از پوشاندن روی آنها منتقل شـدند. بعد از آن شاخه‌های مرجانی در داخل بلوک‌های سیمانی گذاشـته و با چسب ضدآب به کف دریا چسبانده شدند».

به گفته صدیقی، بررسی‌ها نشـان می‌دهد ۲ منطقه مرجانی در خلیج چابهار وجـود دارد: اولی به وسـعت ۱/۴ هکتار، بهترین منطقه مرجانی با تراکم ۳۵ درصد به بالاسـت. این مرجان‌ها زیر موج شکن یا خاکریز قدیمی واقع شده و عمدتا از نوع شاخ گوزنی هستند. منطقه دیگر که ۳/۶ هکتار وسعت دارد، دارای ۲۰ درصد تراکم مرجانی است و با فاصله از منطقه اول، در نزدیکی خاکریز دوم واقع شـده. تراکم مرجان‌های این منطقه کمتر است و عمده آنها از خانواده «فاویده» هستند.

البته هنوز تـا انتقال همـه مرجان‌ها راه زیادی مانده اسـت. محمدباقـر نبـوی – مدیر کل محیط زیسـت دریایی سـازمان محیط زیست – در این‌باره به «سرزمین من» گفت: «اگر انتقال مرجان‌ها، پس از یک‌ماه موفقیت‌آمیز باشـد، عملیات انتقال بقیه مرجان‌ها هم آغاز می‌شود. منطقه سکونت مرجان‌ها حفاظت شده اعلام شده و هر روز کنترل می‌شود. یک روز در میان هم عملیات تصویربرداری از مرجان‌های منتقل شـده، انجـام و تصاویر آن برای سازمان حفاظت محیط زیست ارسال می‌شود». نبوی امید زیادی به انجام این پروژه دارد و می گوید: «باید تمام تلاش خود را بگذاریم تا جان این موجودات ارزشمند را نجات دهیم». ■



زندگی دوباره
قرار بود تا کلونی مرجان‌های چابهار به زیر خروارها خاک برود و نیست و نابود شود، اما سازمان محیط‌زیست نهایتا موفق شد تا طرح جابه‌جایی آن‌ها را به مرحله عمل درآورد. مرجان‌ها را از بستر جدا کردند و چند کیلومتر آن‌طرف‌تر روی بلوک‌های سیمانی در اعماق دریا کاشتند
عکس‌ها: امید صدیقی

روز سوم

گلستان؛ عروسی در نواحی ترکمن‌نشین ایران ۷ مرحله دارد که دست‌کم ۳ روز طول می‌کشد. عروس‌کشی چهارمین مرحله است که عروس و داماد را سوار کجاوه‌های جداگانه کرده و جوانان خانواده هلهله‌کنان آنها را تا خانه داماد همراهی می‌کنند. در تصویر، دوستان داماد به نشانه شادی کلاهشان را به هوا پرت می‌کنند

عکس: ابوالفضل نسائی



بوف بینا

فارس؛ این جغد کوچک که عکاس با دوربینش آن را در حوالی شهر شیراز شکار کرده، فقط ۱۹ سانتی‌متر است. این پرنده از دسته جغدهای کوچک است و در ایران به آن «مرغ حق» می‌گویند. نام انگلیسی مرغ حق (Striated Scops) و نام علمی آن (Otus brucei) است. تابستان‌ها می‌توان آنها را به‌صورت پراکنده در بسیاری از نقاط ایران دید

عکس: فریبرز حیدری



زیارت در کوه خدا

گلستان؛ مقبره خالد نبی در کوهستان‌های شهرستان کلاله قرار دارد. مردم محلی درباره معجزات این پیامبر روایت‌های بسیاری دارند. هر سال بیش از ۸۰ هزار نفر به زیارت این مقبره می‌روند. مقبره خالد نبی در کوه خدا، پایین تر از قله قدرت قرار گرفته است

عکس: علی گلشن



[مردم‌شناسی]

فرشتگان گاوخونی

ورزنه‌ای‌های سپیدپوش آخرین ساکنان کنار زاینده‌رود هستند

ایمان مهدی‌زاده / عکس: جاوید نیک‌پور

اگر روزی فیلمسازی بخواهد فیلمی درباره شهر فرشته‌ها بسازد، باید حتما شهری در ۱۱۰ کیلومتری جنوب شرقی اصفهان را دیده باشد؛ مردم این شهر علاقه عجیبی به رنگ سفید دارند و تنها شهر ایران است که زنانش یکپارچه سپید می‌پوشند. آنان که بیشتر کشاورز و دامدارند، ساده‌دل و بی‌غل‌وغش هستند. در این شهر، دعوایی به شکایت نمی‌رسد. از این رو پلیس پرونده‌های مورد پیگیری کمتری در دست دارد. پیر و جوان در فکر تهیه رزق اندک اما بی‌دردسر هستند و از ضایع کردن حقوق دیگران واهمه دارند. مهمان را دوست خدا می‌دانند و هرچه دارند سر سفره می‌آورند. وقتی وارد جمعشان می‌شوی، با هم به گویش خاصی حرف می‌زنند اما می توانید مطمئن باشید در حال تدارک برنامه‌ای جذاب برای شما هستند تا بهترین پذیرایی را انجام دهند. آنان حتی در قحطی و خشکسالی هم میزبانان سخاوتمندی هستند و مدام خدا را شکر می کنند. کفران نعمت بدترین گناه نزد آنهاست که شاید دلیلش ماجرای شهر افسانه‌ای سبا و عذاب الهی فرود آمده بر آن باشد که مردم این شهر معتقدند در همسایگی آنها قرار گرفته. اینجا ورزنه است؛ شهر فرشتگان.

عکس: حسین فاطمی

در کوی و برزن ورزنه

سفر به شهری که مردمانش سپید می پوشند

«تازه هوا تاریک شده بود که با دوستانم رسیدیم ورزنه.برای ماهیگیری از اصفهان به‌این شهر آمده بودیم. کنار رودخانه بودیم که یکدفعه یکی از بچه‌ها از ترس زبانش بند آمد.او چنـد تا روح را دیده و رنگـش پریده بود.ما هم ترسیدیم و دستپاچه می‌خواستیم سوار ماشین بشویم و برگردیم که یکی از آن ارواح رو به ما گفت:«مادر جان از چی می‌ترسید؟ تا حالا چادر سفید ندیدید؟ اینجا همه زن‌ها چادر سفید سرشان می کنند».

این خاطره‌ای است که راننده تاکسی اصفهانی از شهر ورزنه نقل می کند.راننده تاکسی در مسیر ترمینال کاوه تا ترمینال جی اصفهان می گوید بیش از ۲۰ بار این شهر را دیده است.در ترمینال جی سوار ماشین‌های ورزنه می‌شوم و پس از ۱۱۰ کیلومتر بناهای خشتی ورزنه جلب نظر می کند. موتورسیکلتی با سر و صدا از خودرو ما سبقت می گیرد.زنی که ترک موتور نشسته چادر متقال سپید دورش گرفته و مرد موتورسوار تیره پوشیده است.سفیدی چادر زن به من می گوید به ورزنه رسیده‌ام.

لباس دنیا و آخرت

زن، دست آفتاب سوخته اش را از زیر چادر سپید بیرون می‌آورد و پوشه سبزرنگ را روی میز شهردار می گذارد.چادر به دندان می گیرد و چهره‌اش را با سپیدی چادر می‌پوشاند. هرازگاهی رویش را تنگ‌تر می کند و مکالمه‌اش را پی می گیرد.

زن سـپیدپوش دیگری را توی حیاط می‌بینم و می‌پرسم که با این چادر همه جا می‌روید؟ رویش را تنگ می گیرد و می گوید:«این چادر زنان ورزنه‌ای است و معلوم است که هر جا برویم با همین لباس می‌رویم.گرچه دوره مادربزرگ‌های ما و قدیم‌ترها این گونه اداره‌ها و تشکیلات نبود اما حالا همین جاهای دولتی هم چادر سپیدمان را به رسمیت می‌شناسند».

با اینکه در همه شهرهای ایران زنان با لباس‌هایی به رنگ‌های سیاه، سرمه‌ای و خاکستری در محافل رسمی حاضر می‌شـوند اما زنان ورزنه در این گونه اماکن اداری هم سپید می‌پوشند.

پیرمرد چست و چابک از روی جوی جلوی شـهرداری می‌پرد و جلو می‌آید.با خوشرویی سر صحبت را باز می کند و پس از خوش و بش از او دلیل سفیدپوشی زنان ورزنه را می‌پرسم.حاج موسی حیدری که تازه وارد ۸۱ سالگی شده می گوید:«زنان اینجـا از زمان‌های خیلی دور سـپید می‌پوشـند.مادران و مادربزرگ‌های ما هم سفیدپوش بودند».

همراه حاج موسی خیابان را از زیر پاشنه در می کنیم و او از حرمت رنگ سفید در پوشش‌های اسلامی می گوید:«مسلمانان هنگام حج گناه نمی کنند. آنان با لباس سپید، آداب حج را انجام می‌دهند.رنگ لباس آخرت هم سفید است.آدم را با لباسی به همین رنگ توی قبر می گذارند.» او زنان چادرسیاه را بیشتر از روستاهای اطراف می‌شمارد که عروس خانواده‌های ورزنه‌ای شده‌اند. جلوی رباط عباسی ایستاده‌ایم.



استقبال سفید

در ورزنه درهای چوبی زیادی هست که وقتی کوبه زنانه آنها را بزنید، زنی با چادر سپید، تاریکی فضای هشتی بین دولنگه در را پر می‌کند و با روی خوش در آستانه می‌ایستد. شهربانو با روی گشاده ما را به دیدن کارگاه کوچک سپیدبافی‌اش برد



شهر موتورسواران

در ورزنه مانند بسیاری از شهرهای کوچک ایران موتورسیکلت حرف اول را در جابه‌جایی آدم‌ها می‌زند. اینجا یکی از پررفت‌وآمدترین خیابان‌های ورزنه است و وقتی موتورها کنار هم پارک شده، یعنی مردهای ورزنه‌ای پشت رباط عباسی دور هم نشسته‌اند و وقت می‌گذرانند

روبه‌روی رباط مردان زیادی گرد هم نشسته‌اند که همه یکدیگر را می‌شناسند و موتورسیکلت‌های زیادی کنارشان پارک شده است.

انگار دارند با هم به زبان خودشان درباره غریبه‌ای حرف می‌زنند که می‌خواهد از سفید پوشی زنان بداند. جلوتر که می‌روم، بعد از حال و احوال درباره سوال من حرف می‌زنند. یکی می گوید؛ سفید رنگ اسلام است. پیامبر(ص) پوشیدن این رنگ را توصیه کرده و خودشان نیز پیراهن سفید می‌پوشیدند. دیگری از روی موتورش می گوید: «سفید نشانه پاکدامنی است. زنان ورزنه‌ای همیشه سفید می‌پوشند. فقط ماه محرم برای امام حسین(ع) سیاه می‌پوشند یا اگر یکی از نزدیکانشان فوت کند».

طلا برای سپیدپوشان

هر از گاهی بین زنان سپیدپوش، زنانی با چادر رسمی هم دیده می‌شوند. در سال‌های اخیر که زنان برای ادامه تحصیل از ورزنه به شهرهای دیگر می‌روند و زنان شاغل غیرورزنه‌ای به اینجا می‌آیند، هر از گاهی بین زنان سپیدپوش، زنانی با چادرهای رسمی هم دیده می‌شوند. رضا خلیلی که در دبیرستان‌های ورزنه زمین‌شناسی تدریس می کند، در زنگ تفریح دانش‌آموزان به ما می‌پیوندد. او می‌گوید: «به همت مردم ورزنه در حال فرهنگ‌سازی برای نسل‌های جوان هستیم. تا در کنار پوشش رسمی از گزینه چادرسفید سنتی هم استفاده کنند».

او به روایت‌های گوناگون درباره علت سپیدپوشی ورزنه‌ای‌ها اشاره می کند و دنبال حرفش را می گیرد؛ «بعضی، سپیدپوشی زنان را گریز از گرمای آزار دهنده کویر طی سالیان دراز می‌دانند. عده‌ای این رنگ را نمادی از پوشش زرتشتیان عنوان می کنند. بعضی دیگر سپید را نشانه‌ای از مصونیت زنان ورزنه در مقابل تهاجم اقوام دیگر به حساب می‌آورند».

سفیدپوشی زنان ورزنه امروزه به یکی از دغدغه‌های مسؤولان شهر تبدیل شده که برای بقای آن تلاش می کنند. خلیلی یکی از راه‌های تشویقی که مسؤولان شهر به کار گرفته‌اند را برایم شرح می‌دهد؛ «روزی یکی از معلمان دبیرستان دخترانه ورزنه با ما تماس گرفت و گفت؛ دختری با چادر سپید به کلاس درس آمده است. حالا باید با او چه کنیم؟ این خبر برای ما بسیار خوشایند بود. شورای اسلامی شهر با پیشنهادی یک نیم‌سکه بهار آزادی به او هدیه داد. این تشویق موجب شد ظرف یک هفته ۱۵ نفر سپیدپوش شوند. به این نتیجه رسیدیم که باید دبستانی‌ها را هم به این رنگ ترغیب کنیم».

مسؤولان شهر ورزنه برای حفظ پوشش سنتی زنان ورزنه‌ای تلاش می کنند و قصد دارند این پوشش به هویت فرهنگی زنان این منطقه تبدیل شود؛ گپی کوتاه با یکی از دختران دبیرستانی ورزنه‌ای لزوم این فرهنگ‌سازی را نشان می‌دهد؛ «من توی خانه چادر سپید می‌پوشم اما این پوشش برای کسانی که از جاهای دیگر به اینجا می‌آیند عجیب و غریب است. درست است که برای ما ورزنه‌ای‌ها این پوشش عادی است اما برای دیگر هموطنان ما غیرعادی به نظر می‌رسد. بخصوص اینکه شاید یکی ۲ سال دیگر برای درس راهی شهر دیگری شوم و بالاخره آنجا نمی‌توانم با پوشش سفید باشم».

اما حاج موسی حیدری همچنان دوست دارد گزارش ما سفید از آب در بیاید. جوان موتورسواری را صدا می‌زند تا مرا به خانه خاله کبری ببرد. او یکی از ۹ بافنده ورزنه است که سال‌ها هم چادر سفید پوشیده و هم بافته است. جوان‌های ورزنه

مرا تا نزدیکی خانه خاله کبری همراهی می کنند. اما پیش از آنکه به در چوبی خانه خاله برسم، گوشه‌ای می‌ایستند و به گویش ورزنه‌ای با هم حرف می‌زنند.پیگیر ماجرا می‌شوم که می‌فهمم هیچ‌کدام از آنها برای ورود به خانه خاله کبری همراهم نمی‌آیند: «عروس خاله کبری در خانه او زندگی می کند.در ورزنه رسم نیست جوان عزب که زن ندارد، وارد خانه‌ای شود که زن و دختر جوان در آن زندگی می کنند. فقط می‌توانیم به خانه اقوام نزدیک برویم و آن هم در شـرایطی که مردهایشان در خانه باشند.»

رضا خلیلی تنها کسی است که سر این کوچه بن بست به ما ملحق می‌شود. او حرف‌های جواد را تایید می کند و کلون در خانه را به صدا در می‌آورد.

خاله کبری سفید می‌بافد

خاله کبری خانه نیست اما همسایه‌اش هم کاربافی می کند. کوبه خانه او را می‌زنیم. به رسم شهرهای قدیمی دیگر ۲ کلون روی در تعبیه شده که یکی با صدای بم برای مردان است و دیگری با صدای زیر برای زنان.

پیرزن در را می گشاید و با لبخندی بر صورت آفتاب سوخته‌اش در می گشاید. ابزار پارچه بافی شـهربانو وسـط حیاط اصلی خانه کنار هم منظم چیده شـده و کیسه‌های پنبه دانه در کنار حوض آماده ریسیدن است.زن چادر سپید متقالش را روی سر می کشـد و پا در حفره زیرزمینی که پدال‌های ماشین پارچه بافی در آن نهفته می گذارد.دوک‌های آبی و مشکی نخ پنبه را با مهارت و سرعت از میان تار و پود نخ‌ها رد می کند.ردیف ، ردیف پارچه‌ها بافته می‌شود و سفره‌های سنتی ورزنه شکل می گیرد.پیرزن با اینکه ۷۵ بهار را از سر گذرانده، فرز و چابک با دست‌هایی که در ریسندگی سالیان دراز، پر از شکن و چین و چروک شده، دوک‌ها را جا به جا می کند.پیرزن از «نخ داونی» می گوید که یک اصطلاح بومی اسـت.برای اینکه نخ‌ها را بتابانند و برای بافت سفره آماده کنند، ابتدا باید آن را در فضای بازی مثل صحرا بدوانند. بعد از اینکه بافت پارچه تمام شد، پارچه را از دستگاه خارج کرده و دو سر پارچه‌های مستطیلی شکل را به هم می‌دوزند.با این روش سفره نان آماده می‌شود.نان در این سفره برای مدت زیادی سالم و تازه باقی می‌ماند.این سفره‌ها در رنگ‌های آبی و سپید و قهوه‌ای بافته می‌شود.بیشتر این سفره‌ها را برای خودشان می‌بافند اما هراز گاهی که گردشگران به ورزنه می‌رسند، از این سفره‌ها به عنوان هنر دستی یا سوغاتی می‌خرند.

شـهربانو پارچه بافت‌های کوچک‌تر را نشـان می‌دهد.این بافته‌ها را که یک چهارم سفره اسـت، برای نگهداری از قند اسـتفاده می کنند.سالیان درازی است که زنان ورزنه در خانه‌هایشـان انواع چاچپ، چادرسـفید، بقچه حمام و سفره‌ها را می‌بافند.آنها در همه‌این سـال‌ها برای خود بافته‌انـد و بافندگی را راهی برای خودکفایی می‌دانستند.شاید برای همین است که نمونه بافته‌هایشان در شهرهای دیگر به چشم نمی آید.شـرایط کنونی بازار به گونه‌ای است که بافت چادر سفید برایشان توجیه اقتصادی ندارد و قیمت چادرهای حاضری ارزان‌تر تمام می‌شود. امروزه زنان ورزنه بیشتر به بافت سفره اهتمام دارند و از ۷۴ کارگاه کار بافی موجود در شهرشان ۲۶ کارگاه فعال است.

حداقل از دوران قاجاریه در بیشـتر خانه‌ها کاربافی موجود بوده و همه زنان به آن مشغول بودند؛ چه کسانی که موقعیت اقتصادی خوبی داشتند و چه رعیت‌های فقیر. هنگام ظهر که می‌شود، خاله شهربانو از پشت دستگاه کاربافی برمی‌خیزد و وضو می گیرد.او برای نماز راهی مسجد جامع می‌شود که نزدیک خانه‌اش قرار دارد. بیشتر مردم ورزنه نمازشان را در مسجد جامع قدیمی به جماعت می‌خوانند.

زنان ورزنه در خانه‌هایشان انواع چاچپ، چادرسفید، بقچه حمام و سفره‌ها را می‌بافند. آنها در همه‌این سال‌ها برای خود بافته‌اند و بافندگی را راهی برای خودکفایی دانسته‌اند

بالابلندتر از هر بلندبالایی

از این نقطه همه شهر پیداست.بلندترین سـاختمان ورزنه، مناره مسجد است که وسط شهر دایره‌ای شکل قرار دارد.بالای مناره – یعنی ارتفاع ۲۰ متری – می‌توان دایره وار چرخید و شهر را زیر پا دید.گوشه‌ای از شهر، خانه‌ها یکدست خشتی است با طاق‌های ضربی که جـواد می گوید آنجا محله «هفتادر» اسـت.مردمی که از روستایی در شهرستان عقدا از توابع یزد به همین نام به ورزنه آمدند، قدیمی‌ترین محله ورزنه را دارنـد. داخل این مناره آجری راه پله‌ای به صورت مارپیچ سـاخته شده و در واقع جزء قدیمی‌ترین سازه‌های شهر نیز به حساب می‌آید. مسجد جامع ورزنه که سلجوقیان روی آتشکده دوره ساسانی ساختند، از نماز صبح تا بعد از نماز عشا پذیرای نمازگزاران و بازدیدکنندگان است.این مسجد وسط شهر قدیم ورزنه قرار داشته و شهر دور این مرکز گسـترش پیدا کرده بود.بعدها در دوره حکومت تیمور گورکانی به دستور دخترش مرمت شد.این بنا از پایین ورودی تا سقف‌ها با کاشی‌های نفیس معرق و کتیبه‌های زیبایی تزئین شده است.

زنان سفیدپوش از سمت چپ وارد بخش زنانه می‌شوند و مردها از سمت راست به حیاط می‌روند.بنای مسـجد مربوط به دوره سلجوقی است و بیش از همه چیز محراب قدیمی و نورگیرهای دالان‌ها که از سنگ مرمر ساخته شده‌اند، بیننده را درگیر و دچار حال و هوایی معنوی می کنند. بعد از آمین‌های دعاها، زنان زودتر از مسجد خارج می‌شوند.مشغول تماشای کاشی کاری‌های فیروزه‌ای رنگ هستم که اصغر عطایی جوان ۲۵ سـاله وارد حیاط شـده و بند کفش‌هایش را می‌بندد و به‌سویم می‌آید. ترک موتورش می‌نشـینم و به خیابانی می‌رویم که ورزنه‌ای‌ها خندق می‌نامندش.

آهنگری برای موزه

صدای پتک و سـندان، دیوارهای سکوت شهر خشـتی کویری را فرو می‌ریزد. آهنگری لاغراندام در کارگاهی قدیمی و تاریک که لای دیوارهای خشتی پیچیده شده مشغول کار پای کوره آهنگری است. نزدیکش چرخ دستی قرار دارد و آن‌سوتر ظرفی از آب سرد. کوره قدیمی دکانش با آتش هیزم، آهن را ذوب می کند.حسین صالحی از کودکی همراه پدر به‌این دکان آمده و امروزه تنها آهنگر سـنتی شهر ورزنه به حساب می‌آید که با ابزار سنتی و به همان شیوه پدرش کار می کند.او بیشتر



شهربانوی سفیدباف

شهربانو میراث‌دار یک فن ایرانی و یک صنعتگر سنتی است. او یکی از ۹ نفری است که در ورزنه ماسوره را از لای نخ‌ها رد می‌کند و بافته‌های سفید می‌سازد. شهربانو دوست دارد دختران جوان، کاربافی را یاد بگیرند تا در آینده هم پارچه‌های پنبه‌ای ورزنه‌ای بافته شود و این میراث سپید زنده بماند



چند قرن سجود
ورزنه یک مسجد بیشتر ندارد و اذان که سرمی‌دهندشلوغ‌ترین جای این شهر می‌شود. مسجد جامع ورزنه نزدیک به ۷۰۰سال قدمت دارد و قرن‌هاست که یکی از مراکز مهم گردهمایی زنان و مردان ورزنه‌ای است

پنبه حرف اول را می‌زند
پنبه‌دانه اولین محصول کشاورزان ورزنه‌ای است. وقت برداشتش که می‌رسد کارگران پنبه‌چین از روستاهای اطراف برای کار به مزارع ورزنه می‌آیند



ادوات کشاورزی مانند بیل، بیلچه و کلنگ می‌سازد. هیچ یک از فرزندانش شغل پدر را دوست ندارند و بعد از خود دکانش را به موزه مردم شناسی واگذار می کند تا گردشگران بتوانند صنعت در ورزنه را تماشا کنند.

این کارگاه ابتدای خیابان شـهید بهشتی واقع شـده که میدانی نوساز دارد. تا همین ۲۰ سال پیش خندقی دور شهر بود و تردد به ورزنه را تنها از ۴ دروازه ممکن می کرد.آن روزها آمد و رفت مسافران به ورزنه بیشتر از این سال‌ها بود.یکی از این دروازه‌ها به رباط عباسی باز می‌شد که اینک به صورت متروکه و انبار درآمده است اما در روزهای پررونق ورزنه در عهد صفوی دومین منزلگاه در مسیر جاده ابریشم بعد از یزد بود.

جواد و اصغر همراه دوستان دیگرشان به دکان آهنگری می‌آیند. جمعیت ورزنه کمتر از ۱۱ هزار نفر است و همه یکدیگر را می‌شناسند.آنها می‌دانند امروز غریبه‌ای در این شهر مهمان اسـت. آمده‌اند تا پیشـنهاد کنند برای ناهار به صحرا برویم. موتورسیکلت‌ها کوچه‌های آسفالت را پشت سر می گذارند و وارد جاده‌های خاکی می‌شوند.دورادور شهر ورزنه را مزارع پنبه محاصره کرده اند.تعریف صحرا در ورزنه با تعریف جغرافیایی فرق دارد.ورزنه‌ای‌ها مزارع کشاورزی را صحرا می‌نامند.

ورزنه کویت است!

معمولا صحراهای ورزنه یکدست سفیدند. در صحراهای ورزنه بیشتر پنبه می کارند و بعد از آن گندم، جو، ذرت و چغندر.اصغر عطایی با ۲۰۰ گوسفند دامداری می کند، اصغر محمدی علاوه بر کشاورزی با کامیون باری خانواده هم کار می کند و علی عطایی و جواد الله‌دادی پنبه‌دانه می کارند. ۴ جوان ورزنه‌ای از کار و زندگی در ورزنه می گویند. با اینکه در ورزنه تراکتور موجود است، بیشتر برای سله شکنی و شخم زمین‌ها از ورزا و الاغ استفاده می کنند.اصغر محمدی می گوید:« چون بیشتر مردم اینجا خرده مالک هستند کرایه تراکتور نمی صرفد» و جواد با تایید حرف او ادامه می‌دهد:« تراکتور زمین را از بین می‌برد اما حیوان به خاک آسیب نمی‌رساند».

اصغر عطایی خشکسالی را عامل همه شوربختی‌های ورزنه می‌داند؛ «باران که کم ببارد خاک اینجا شور می‌شود و علوفه و خوراک برای دام پیدا نمی کنم اما وقتی

یکی از دامدارها می گوید: «سال‌هایی که ترسالی بود و باران خوبی می‌آمد، علاوه بر خودمان کارگران افغان زیادی در ورزنه مشغول کار می‌شدند. آنها می گفتند ورزنه کویت است»

که هوای بهار خوب باشد گله را از ابتدای بهار تا تابستان در صحرا می چرانم.اگر محصول مزارع درو می‌شود، گله را به مزارع گندم و جو می‌برم تا از کاه و کلش مانده بچرد. آبان‌ماه که پنبه برداشت می‌شود، دام‌ها را به مزارع پنبه می‌برم تا باقیمانده مزارع پنبه را بخورند و بعد از آن دام‌هـا را در آغل نگه می‌دارم و با چغندر و یونجه آنها را تغذیه می کنم.سـال‌هایی که ترسـالی بود و باران خوبی می‌آمد، علاوه بر خودمان کارگران افغان زیادی در ورزنه مشغول کار می‌شدند.آنها می گفتند ورزنه کویت است.همیشه کار و پول در این شهر پیدا می‌شود.هنگام ترسالی پنبه‌دانه‌ها دور شهر حصاری سپید می‌سازند.در این روزهای دشوار خشکسالی، بیشتر مردان ورزنه روزها در سایه گرد هم می‌نشینند و تخمه آفتابگردان می‌شکنند.این گل را به عنوان حصار، دور مزارع پنبه می کارند».

مردم ورزنه برای کشاورزی همیشه روی زاینده رود حساب باز کرده اند.هر چه از ورزنه به سوی ابرقو در یزد پیش برویم، شنزارها بزرگ‌تر می‌شوند. این تپه‌ها آب گاوخونی را جذب می کنند، مانند قند که چای را از فنجان بالا می کشد. شاید همین عامل باعث شده، اطراف تالاب چاه‌های آرتیزین، آب از زمین بیرون بزنند.

ورزنه آخرین شهری اسـت که زاینده‌رود در مسیر ۴۰۵ کیلومتری‌اش به خود می‌بیند.بعد از آن به تالاب گاوخونی می‌رسـد. برای رفتن به گاوخونی باید صبح حرکت کنیم.جواد می گوید با موتور نمی‌توان در جاده خاکی زیاد تند رفت. اگر الان بخواهیم به گاوخونی برویم، بهتر است با ماشین حرکت کنیم.

آهن‌ها و هیزم‌ها
حسین صالحی تنها آهنگر سنتی باقیمانده ورزنه است. دکان‌های آهنگری دیگری در ورزنه هست که با برق، از آهن، خیش، بیل و کلنگ می‌سازند اما در این مغازه همه‌چیز سنتی است؛ از نوع دمیدن در آتش و هیزم کوره تا پتک و سندانش

گذرگاه شهر

این آخرین پل زاینده‌رود است. حدود ۵۰۰سال پیش سواران صفوی با دستارهای سبزشان از روی این پل می‌گذشتند و صدای سم اسبشان تا دروازه‌های ورزنه می‌رسید. این پل پیر، ورزنه قدیم را به ورزنه جدید و شهرک‌هایش می‌رساند و با ساخته‌شدن پل جدید ورزنه، تنها عابران حق عبور از پل پیر را دارند



حاج موسی حیدری می گوید: روزی عصای شاه عباس در رودخانه زاینده‌رود افتاد و آب آن را برد گاوخونی. دو سال بعد در بازار کرمان عصایش را دید و خرید

اژدهای تالاب

جهانگردی سوار بر اسب از شیراز به ورزنه می آمد.غریبه به تالاب گاوخونی رسیده بود که کره اسبش را در چنبره خوفناک اژدهایی غول پیکر دید.آن حیوان عظیم الجثه، هیولای تالاب لقب گرفته بود.هیولا وحشـت به جان ورزنه‌ای‌ها انداخته بود. هر کس گله‌اش را برای چرا به تالاب می‌برد، در حقیقت برای حیوان وحشت انگیز طعمه برده بود.این هیولای هولناک تا آنجا پیشروی کرده بود که کسی جرات نداشت برای آوردن سوخت یا چرای گله به گاوخونی برود.پهلوانان زیادی به جنگ اژدها رفته بودند اما نتوانسته بودند آن را شکست دهند.

این ماجرا جزو افسـانه‌های مردم ورزنه و تالاب گاوخونی است.این اژدهای بزرگ و درنده را مردم به کمک سواری که از شیراز آمده بود شکست دادند.بر اساس روایت‌های مردم ورزنه که علی عطایی نقل می کند، اژدها کره اسـب او را خورده بود.مادیان خشمگین با ضربه‌های سم با هیولای تالاب جنگیده بود. اژدها آن‌قدر روی زمین دور خود پیچیده بود که روغن سیاهی از او بر جای مانده بود.مردم که از نبرد بزرگ با خبر شدند، به کمک اسب و سـوار شیرازی رفته و هیولای تالاب را از پا در آوردند.

زندگی مردم ورزنه و تالاب گاوخونی چنان در هم تنیده اسـت که در باورها و بیشتر قصه‌هایشان می‌توان آن را شـنید.علاوه بر این داستان افسانه‌گون، مردم ورزنه روایت‌های دیگری از این تالاب دارند که سینه به سینه نقل می کنند.

حاج موسی حیدری هم جلوی رباط عباسـی قصه‌ای دیگر درباره این تالاب گفته بود؛ از پدرانش شـنیده بود آب این تالاب در کرمان بیرون می‌آید و روایتی از پدرانش را نقل کرد:« روزی عصای پادشاه در رودخانه زاینده رود افتاد.او داخل عصایش را خالی کرده و در آن سکه‌های طلا گذاشته بود.رود عصای او را برد. ۲ سال بعد در بازار کرمان عصایش را دید و خرید.وقتی داخلش را باز کرد فروشنده از فروش پشیمان شد اما حاکم از او پرسید عصا را از کجا پیدا کردی؟ من آن را به آب انداخته بودم.فروشنده هم اذعان کرد آن را از آب پیدا کرده است». اصغر عطایی همین روایت را نقل می کند اما جای پادشاه را با چوپان عوض می کند و می گوید از پدر و پدربزرگش چنین شنیده است.

نام این تالاب هم بر اساس روایت‌های گوناگونی گاوخونی خوانده می‌شود که با توجه به زبان کهن ایران، معنی «جلگه بزرگ» بیشتر برازنده‌این تالاب عجیب است؛ چون در زبان پارسی قدیم گاو معنی «بزرگ» می‌داد و خونی معنی «آبگیر». بنابراین، این نام با مفهوم آبگیر بزرگ را برایش انتخاب کردند.گاوخونی از سوی شمال غربی سرسبز و آباد است اما از سوی جنوب به رمل‌های کویری می‌رسد که با وزش هر باد در آسمان به حرکت در می‌آیند.

شکار با ایژ

خاک و غبار زیادی در هوا پیچیده اسـت.موتور با سـر و صدای زیاد از لای شنزار به‌سوی دشت می‌آید.آهوی جوان هراسان از صدا، راه دشت پیش می گیرد و می‌دود. هرچه می‌دود توفیری ندارد.صدا نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود. شکارچیان برای شکار این آهوی زیبا آن‌قدر تعقیبش می کنند تا از پا بیفتد و آماده پذیرش گلوله آتشـین شود. شکارچیان محلی به روش‌های گوناگون، حیات وحش تالاب را تهدید می کنند. تا همین چندسال پیش در روستاهای ورزنه، گوشت آهو برای خرید و خوردن پیدا می‌شد.شکارچیان با موتورسیکلت‌های لاستیک پهن مخصوص کویر معروف به «ایژ» در تپه‌های شنی اطراف گاوخونی آهو را دنبال می کردند تا شکارش کنند.

حدود ۳۰ سال پیش که شـکار آهو با ایژ رایج بود، می‌شد کل، بز، میش، قوچ وحشی، خوک، گراز، انواع مار و حیوانات بسـیار دیگری را در شمال غرب تالاب

تالاب اسرار

اینجا قصه زاینده‌رود به سَر می‌رسد. زاینده‌رود بعد از سفر ۴۰۵کیلومتری‌اش به تالاب گاوخونی می‌ریزد. این تالاب حکایت‌های پرراز و رمزی دارد؛ از وجه تسمیه‌اش گرفته تا روایت‌هایی که درباره تاریخش می‌گویند. شاید همسایگی با کویر، گاوخونی را این‌قدر اسرارآمیز کرده است



نقاشان آسمان کویر

باورش شاید سخت باشد که روی رمل‌های کویری در آسمان آبی، فلامینگو پر بزند. با وجود خشکسالی‌های چندساله، گاوخونی هنوز آن‌قدر جان دارد که پرندگان مهاجرش در آن غذایی بیابند و نفسی تازه کنند. گاوخونی علاوه بر فلامینگوها میزبان پرندگان دیگری هم هست

دید. مردم ورزنه ویژگی‌های تالاب را می‌شناسند و دلایل بیماری آن را می‌دانند. رضا خلیلی در شناساندن چرخه زیستی تالاب به مردم ورزنه تلاش زیادی کرد و سال گذشته در روز جهانی تالاب‌ها به عنوان قهرمان ملی تالاب‌های ایران شناخته شد.

از گذشته‌های دور، پرندگان مهاجر زیادی برای زمستان گذرانی از شمال به گاوخونی می‌آمدند و تابستان‌ها از جنوب. در سال‌های اخیر اما بستگی به شرایط باران دارد.در سال‌های پر آبی، پرندگان بیشتری به تالاب گاوخونی مهاجرت می‌کنند.شاید وجود ۶۳ گونه گیاهی به عنوان نخستین غذاهای زنجیره غذایی یکی از دلایل مهاجرتشان باشد.علاوه بر گیاهان کنارآبزی، گیاهان دارویی مانند خارشتر، بزریش و کاسنی نیز در محدوده گاوخونی می‌روید که بیشتر دام‌ها و حیوانات از آنها تغذیه می‌کنند.

افسانه شهر گناه

همان طور که پوشش منحصر به فرد زنان ورزنه برای ما جالب است، آنان از شهری یاد می‌کنند که همیشه برایشان اسرارآمیز بوده است؛ شهر سبا یا گناهکاران که به دلیل کفران نعمت دچار عذاب الهی شد.

اصغر محمدی درباره زندگی مردم این شهر افسانه‌ای نقل قول‌های مادربزرگش را می‌گوید: «مردم آنجا همه ناز و نعمتی داشتند اما ناشکری می‌کردند. مادربزرگم می‌گفت آن‌قدر وضعشان خوب بود که به نان بی‌حرمتی می‌کردند.برای همین عذاب الهی نابودشان کرد». سپس راوی یکی از قصه‌هایی می‌شود که بین مردم راجع به آن سرزمین رایج است:«حدود ۴۰۰ سال پیش، چوپانی دنبال گوسفندانش بوده که شکافی در کوه می‌بیند.داخل آنجا می‌شود و شهری پنهان زیر کوه شنی پیدا می‌کند.او بازاری دیده که دیگ‌های مسی در آن به چشم می‌آمده.به یکی از دیگ‌ها دست می‌زند که پودر شده و بر زمین می‌ریزد.ناگهان زلزله‌ای آنجا را تکان می‌دهد که چوپان ترسیده و از آن شکاف بیرون می‌دود. بعد از آن، شکاف بسته می‌شود و هیچ کس چیزی از آن شهر نمی‌بیند».

شاید داستان‌های مربوط به‌این شهر موجب شده مردم ورزنه بسیار شکرگزار باشند و از گناه بهراسند؛ به طوری که پیر و جوان، سادگی و شکرگزاری را موجب رونق کشاورزی می‌دانند و از وجود و حضور معصیت در شهرشان واهمه دارند. هر ۴ جوان ورزنه‌ای درباره بزرگ‌ترین مشکلشان می‌گویند و از عقوبت آن می‌ترسند.جواد می‌گوید: «کاش بزرگترها به مشکل ما جوانان توجه کنند. بزرگ‌ترین مشکلمان ازدواج است.ما سواد چندانی نداریم اما کارمان را خوب بلدیم و در کشاورزی و دامداری حرفه‌ای هستیم. با این حال به ما دختر نمی دهند و می گویند باید تحصیلات داشته باشی. اما درس به کار ما نمی‌آمد که دنبالش برویم».

همه با هم حرف می‌زنند و صدایشان در هم می‌افتد که اصغر محمدی کلام در دست می‌گیرد و ادامه می‌دهد:«آنهایی هم که تحصیل را بهانه نمی کنند از ما می‌خواهند زمین داشته باشیم.به اداره منابع طبیعی مراجعه می کنیم، می گویند باید متاهل باشی تا زمین به شما تعلق بگیرد و از سوی دیگر چون زمین نداریم کسی به ما دختر نمی‌دهد!».

آنها معتقدند مردی که همسر ندارد ایمانش کامل نیست. آنها دوست ندارند به عاقبت مردم شهر سبا گرفتار شوند.تپه‌هایی در انتهای جنوب را نشانم می‌دهند و

تا همین چندسال پیش شکارچیان آهو را با موتورسیکلت تعقیب و شکار می‌کردند. آن روزها نزدیک تالاب کل و قوچ وحشی هم بود اما دیگر نشانی از این حیوانات دیده نمی‌شود

آنجا را ریگسرا معرفی می‌کنند که با موتور می‌توان در کمتر از یک ساعت به آنجا رسید.این ریگ‌ها مانند کوهی شهر سبا را زیر خود مدفون کرده‌اند.

همه افسانه‌های مردم ورزنه به تالاب گاوخونی و شهر سبا مربوط نمی‌شود. آنها در شهرشان هم از خانه‌ای حرف می‌زنند که اسرارآمیز است و به خانه گنج معروف شده است.بعضی آن را خانه حاج آقا می‌نامند و عده‌ای می‌گویند متعلق به شخصی به نام میرمیران بوده است.محمد ثابتی ورزنه که با موتور چندبار خیابان را بالا و پایین می‌رود تا بهتر غریبه را برانداز کند، نزدیکم می‌شود و می‌پرسد:«خانه گنج را هم دیده‌ای؟»؛ خانه‌ای که پاتوق جویندگان گنج در این شهر است.

گنج ویران

جویندگان گنج اینجا بودند.آنان بارها با بیل و کلنگ در سکوت شبانه به‌این خانه متروکه آمده و همه اتاق‌ها را تا زیر دیوار کاویده‌اند. این خانه در پس هشتی خشتی خراب شده‌ای در انتهای کوچه‌ای بن بست قرار دارد.از ورودی خانه می‌توان رد کاوش گنج یابان را تا سقف‌هایی که گچبری‌های عجیب و هنرمندانه‌ای داشته پیدا کرد.این بنا که دوره گورکانی ساخته شده، امروزه محل انباشت زباله و ته سیگارهای فراوان شده است.با اینکه جویندگان گنج جابه‌جای خانه را زیر و رو کرده اند اما هنوز گچبری‌های عجیب یکی از اتاق‌هایش زیر سقف گنبدی شکلش به چشم می‌آید.

نزدیک خانه گنج با دست به دیوار کوتاهی اشاره می‌کند که طاق گنبدی بلند دارد و بادگیری رویش تعبیه شده. می‌پرسد: «انبارها را هم دیده‌ای؟».

مردم ورزنه به آب انبار، انبار می‌گویند؛ شاید به‌این دلیل که مهم ترین دارایی‌شان را در آن جمع می‌کردند.آنها مانند دیگر شهرهای کویری از قنات استفاده نمی‌کردند.هنگام طغیان زاینده رود، آبش را به آب انبارها هدایت می‌کردند تا برای ۶ ماه آب ذخیره کنند.برای جلو گیری از آلودگی، این آب‌ها را به وسیله بادگیر خنک می‌کردند.برای هرآب انبار یک تا ۴ برج خنک کننده بادگیری تعبیه می‌شد.علاوه بر آب انبار مسجد جامع در وسط شهر و آب انبار حاج میرزا، آب انبار حاج محمد جعفر در ورودی شهر قرار دارد که بادگیرش با نورافکن شب‌ها جلوه زیبایی به آن می‌بخشد و از خارج شهر قابل رویت است.علاوه بر آن ۲ بنای دیگر در شب‌های ورزنه می‌درخشند؛ منار مسجد با نور سبز از کیلومترها دورتر جلب توجه می‌کند و برج کبوترخانه با نور زرد مانند فانوس دریایی از نشانه‌های ورزنه به شمار می‌رود.

همه خیابان‌های ورزنه به زاینده رود راه دارد. ۲سوی زاینده رود، ۲ ردیف فضای



تفرجگاه افسانه‌ای

ورزنه‌ای‌ها به این رمل‌های کویری «ریگ‌سرا» می‌گویند که طی این چند سال پاتوق پاراگلایدرسوارها شده است. تفرج در ریگ‌سرا یکی از تفریحات امروزی ورزنه‌ای‌هاست. قدم‌زدن در ماسه‌ها و غرق‌شدن در چشم‌انداز کویر برای آنان لذت‌بخش است. در این سال‌ها پاراگلایدرسواری و شترسواری در رمل‌ها هم تماشاچیانی برای خود دست‌وپا کرده. جالب اینکه شهر افسانه‌ای مردم ورزنه، درست زیر این تفرجگاه قرار گرفته است

نقش برخاک
نقش و نگارهای خانه میرمیران یک گنجینه دیدنی است. صحنه‌های جنگ و شکار و نقش پرندگان با ریزه‌کاری‌های بسیار در جای جای دیوارهای این خانه دیده می‌شود. اما دریغ که سال‌هاست سواران، طاووس‌ها، عقاب‌ها، و .. آرام و بی‌صدا از روی دیوار کنده می‌شوند و روی زمین می‌ریزند. متاسفانه هنوز متولیان حفاظت از میراث فرهنگی فکری برای مرمت این خانه نکرده‌اند



یکی از اهالی می گوید: کبوترخانه نزدیک به ۲۵هزار کبوتر داشت و جز مالکش، هیچ کس نمی توانست وارد آن شود اما بعدها صاحبش اینجا را رها کرد و شکارچیان واردشدند و کبوترها را کشتند

سبز ساخته شده که پاتوقی دیگر برای با هم بودن مردان ورزنه‌ای به‌حساب می‌آید. ۲سوی رود را پل‌های جدید و قدیم ورزنه به هم می‌رسانند.پل قدیمی ورزنه با ۱۰ دهنه فقط به عابران اجازه تردد می‌دهد.۱۰ سال پیش کمی آن‌سوتر برای گذر خودروها پلی ساخته شد تا این پل دوره صفوی که سازه‌اش سنگ و ساروج است، ایمن بماند.

جای خالی کبوترها

در فلزی برج کبوترخانه را قفل و زنجیر کرده اند و بوی نم و رطوبت از لای میله‌های در بیرون می‌آید و شامه را پر می کند.تا همین چندسال پیش، هیچ کس جز مالکش نمی‌توانست وارد این برج بلند شود اما بعد از اینکه صاحبش اینجا را رها کرد، شکارچیان وارد شدند و هزاران کبوتر را کشتند.

برای دیدن این برج، همراه رضا خلیلی و جواد الله‌دادی به منزل عباس شهباز می‌رویم. کلید برج پیش اوست؛ معلم جوانی که عضو انجمن دوستداران میراث‌فرهنگی و گردشگری ورزنه است.آموزگار سبزه رو، لبخند روی لب‌هایش نقش بسته و با دودلی کلید کبوترخانه را جلوی جواد می گیرد و نگاهم می کند.رضا به او می گوید:« کلید را بده.او می خواهد کبوترخانه را ببیند.آدم کاری است.از اینجا می‌نویسد». حالا دیگر تا اینجا را می توانم از زبان ورزنه‌ای‌ها بفهمم و تایید آن را بگیرم.این برج تا ۲۰ سال پیش وسط مزرعه قرار داشت.حدود ۲۵ هزار کبوتر در این برج ساکن بود.از مزارع اطراف می‌خوردند و همین جا دور از گزند سرما و باد و باران زندگی می کردند.حالا خانه‌های نوساز جای گندم و جو روییده است.

در روزگاری که‌این برج‌ها اقتصادی به حساب می‌آمدند، طوری ساخته می‌شدند که هیچ حیوانی جز کبوتر نتواند وارد آنجا شود. کاهگل مورد استفاده در بنا از ورود حشرات جلوگیری می کرد.پایین آن را گچ می گرفتند که گربه، موش و مار نتواند به کبوتران آسیب برساند.ردیف پله‌های آجری تیزی ما را به پاگرد دوم می‌رساند و همین‌طور تا طبقه سوم و بام برج که روزگاری می‌توانست جوابگوی نگهبانی از مزرعه باشد. بعد از منار مسجد، این بام دومین ارتفاع برای تماشای ورزنه به‌شمارمی‌آید.

محصول این کبوترخانه را که فضله این پرندگان بود به عنوان بهترین کود به شهرهای دیگر هم صادر می کردند.به گفته حسین صالحی، مالک این کبوترخانه رئیسی نام داشت که فرزندانش کار پدر را پی‌نگرفتند. او گاهی هم کبوترخانه را اجاره می‌داد. آفتاب تند کویر که غزل خداحافظی را می خواند، مردان از اندک کار کشاورزی در صحرا برمی گردند.آنها پس از خوردن شام دوباره دور هم جمع شده و گپ می‌زنند.سر بیشتر کوچه‌ها با فاصله‌ای نزدیک موتورهایشان، آتش می‌افروزند و کنارش تخمه می‌شکنند.بعضی سیب زمینی داخل آتش می‌اندازند تا پس از پختن آن را به دندان بکشند.

تصویر ستاره‌های پرتعداد آسمان کویر در قاب نگاهم جا می گیرد. زنان سفیدپوش ترک موتور همسران یا فرزندانشان از کوچه‌ها می گذرند.بعضی که پیاده از پیچ کوچه‌ای می‌پیچند، خاطره راننده تاکسی اصفهانی را در ذهنم زنده می‌سازند.اما من از دیدن زنان سپیدپوش در تاریکی دلهره‌ای ندارم. در دل من هراس روزی شکل می گیرد که دیگر در کوچه پس کوچه‌های ورزنه زن سپیدپوشی قدم نزند، صدای پتک و سندان آهنگری در خیابان خندق طنین نیندازد و جوانان با ایمانش در فرهنگ شهرنشینی و مهاجرت، ترسشان از گناه بریزد و شکرگزاری را گم کنند؛ دلهره روزی که هنگام ظهر، مسجد مملو از سفیدپوشان نشود و طمع، جای قناعت پیر و جوان را بگیرد.باید هراس داشت از روزی که آسمان ورزنه خالی از پرندگان شود. ■

شب‌های ورزنه
آسمان شهر کویری ورزنه از دور با ۳ نور از ۳ ساختمان بلند، روشن به نظر می‌رسد؛ نور سبز منار مسجد، نور زرد بادگیر و برج کبوترخانه که از هرسوی شهر ابهتش را به رخ می‌کشد. روزگاری نه‌چندان دور، نزدیک به ۲۵هزار کبوتر در این‌برج زندگی می‌کردند

[طبیعت]

حیات شیشه‌ای

ماهی‌های زینتی از معدود جانوران خانگی هستند که ایرانیان به آنها علاقه دارند

بنفشه محمودی

عکس: مهدی مریزاد



زینتی‌های زنده

آب‌های ایران یکی از منابع مهم ماهی‌های زینتی در جهان است

رنگ، رنگ، رنگ. دم چتری‌اش رنگ به رنگ است؛ انگار که رنگین کمان. آن دیگری انگار در شکمش یک چراغ آبی روشن کرده‌اند. یکی دیگر که وقتی خود را باد می‌کند، مثل یک توپ خاردار می‌شود. آن یکی هم که با آن خط‌های زرد و سفیدش درست مثل دلقک‌های سیرک می‌ماند. صحبت از دنیای رنگین ماهی‌های زینتی است؛ ماهی‌هایی که نگاه کردن به آنها آرام‌مان می‌کند.

ماهی‌هـــای زینتـــی آب شـــور ایـــران در آب‌هـــای جنوب کشـــورمان -خلیج‌فارس و دریای عمان - زندگی می‌کننـــد و تاکنون ۵۲ خانواده و حـــدودا ۱۰۰ گونـــه از آنها شناســـایی و منتشـــر شـــده‌اند. البته هنوز کارشناسان در حال شناسایی و تحقیق درباره گونه‌های جدیدی از این ماهی‌ها هستند.

از میان گونه‌های شناسایی و منتشر شده ماهی‌های زینتی آب شور در خلیج‌فارس و دریای عمان، ۷۰ تـــا ۸۰ گونه آنها ارزش تکثیر، پرورش و صادر شدن دارند.

درست است که آکواریوم‌دارها عموما از ماهی‌های زینتی آب شیرین که از کشورهای آسیای شرقی و بعضی کشـــورهای اروپایی وارد شده استفاده می‌کنند. اما آب‌های داخلی سرزمین ما هم ماهی‌های زینتی جالبی دارد که می‌توان روی آنها سرمایه‌گذاری کرد.

این متن در پی گفت‌وگوهایی با دکتر «حسین عمادی» (استاد باسابقه شیلات ایران و نویسنده کتاب‌هایی درباره ماهی‌های آکواریومی)، دکتر «همایون حســـین‌زاده» (مدیر بخش آبزی‌پروری موسســـه تحقیقات شـــیلات ایران و مولف اطلس «ماهی‌های زینتی خلیج‌فارس»)، دکتر «محمود رامیـــن» (رئیس گروه مطالعـــات آب‌های ایران در موسســـه تحقیقات شـــیلات) و «حمیدرضا بارگاهی» (کارشـــناس ارشد توسعه زیستگاه‌های آبزیان شـــیلات ایران) که نوشتن تمامی شرح عکس‌ها برعهده ایشان بود، شکل گرفته است.

جراح دم زرد
در آب‌های جزایر کیش، هندورابی، فارور و ابوموسی ماهی زیبایی زندگی می‌کند که آن‌را جراح دم‌زرد می‌نامند. این ماهی بدنی فشرده و آبی‌رنگ دارد که خطوط سیاهی به‌صورت افقی سراسر بدنش را گرفته است. جراح دم‌زرد حداکثر تا ۲۲ سانتی‌متر رشد می‌کند و برای کسانی که آکواریوم آب شور دارند ماهی جذابی است / عکس: بهزاد ترکی‌زاده

نرهای رنگارنگ
در میان ماهی‌های تزئینی، گوپی را می‌توان از مشهورترین آنها دانست. این ماهی‌های آب شیرین که آنها را در ایران هم پرورش می‌دهند، بسیار متنوع‌اند و حتی در یک گونه خاص نمی‌توان ۲ قطعه مشابه پیدا کرد. ماهی گوپی ماده، رنگ خاکستری تیره دارد؛ در حالی که گوپی نر با آن باله‌های بزرگش، بسیار خوشرنگ و با طرح‌های متنوع است. این ماهی‌ها اندازه‌های مختلفی بین ۴ تا ۶ سانتی‌متر دارند / عکس: محمدمهدی زابلی




اگر به ساحل هور جزیره کیش رفته باشـــید و زیر نور آفتاب تند ساحل مرجانی این جزیره، به فیروزه‌ای مذاب خلیج‌فارس چشم دوخته باشید، حتما ماهی‌های رنگینی را دیده‌اید که با ناز شنا می‌کنند. آنها خانواده گسترده‌ای دارند و آدمی هـــم اســـامی جالبی برایشـــان گذاشـــته؛ خانـــواده زمردماهیان، طوطی‌ماهیان، سرخوماهیان (مثل سرخوی پنج خط)، دوشیزه‌ماهیان (مثل دلقک ماهی) و برخی خانواده‌هـــا مثل هامورماهیان، عقرب‌ماهیان، میگوماهی و نهایتا پروانه‌ماهیان، گونه‌های شاخص ماهی زینتی جنوب کشور ما هستند.

ماهی‌های زینتی عمدتا وابســـته به مناطق تروپیکال یا گرمسیری هستند و به اکوسیستم خاصی در خلیج‌فارس وابسته هســـتند که ما آن‌را با عنوان مناطق مرجانی می‌شناســـیم. بنابراین حوزه تمرکز ماهی‌های زینتی بیشـــتر در مناطق مرجانی اســـت. البته این حرف به این مفهوم نیســـت که در دیگـــر مناطق، مثل مناطق صخره‌ای و ساحلی کشـــور وجود نداشته باشـــند. این ماهی‌های زیبا در سرتاســـر آب‌های خلیج‌فارس زندگی می‌کنند. نکته جالبی هم در این بین وجود دارد؛ یکی از این ماهی‌ها گونه‌ای طوطی‌ماهی به نام «اسکاروس پرسیکوس» است که به خاطر رنگ سبز غالبش، بیش از دیگر انواع طوطی‌ماهی‌ها به طوطی شبیه است!

زینتی‌های شیرین

محل زندگی ماهی‌های زینتی فقط منحصر به آب‌های شور نیست. این موجودات آبزی در آب‌های داخلی ایران هم یافت می‌شوند و طرفداران زیادی دارند؛ البته نه به اندازه ماهی‌های زینتی آب شور که از نظر تنوع و رنگ بسیار متنوع و زیباترند.

آب‌های شیرین کشـــورمان هم منبع مهمی برای ماهی‌های زینتی هستند. درست است که ماهی‌های آب شیرین ایران عموما به رنگ‌های زرد و قهوه‌ای‌اند، اما بعضی از آنها مثل ماهی کورغاری، چهار نوع آفانیوس و سیچیلده ایرانی، نه‌تنها فقط در آب‌های داخلی کشور ما زندگی می‌کنند، بلکه از نظر طرح و رنگ اندام، کم از هم‌خانواده‌های خود در دیگر کشورها ندارند.

بعضی از این ماهی‌های بومی هم از نظر رفتاری برای مردم جالب هســـتند و می‌شود به نگهداری و پرورش آنها فکر کرد؛ مثلا در مرداب انزلی گونه‌ای ماهی به نام «بیترلینگ» یا ماهی «مخرج لوله‌ای» وجود دارد که باله‌های شکمی نوع ماده آن در فصل تخم‌ریزی عضوی را تولید می‌کنند که ماده توسط آن در نوعی صدف تخم‌ریزی کرده و نوع نر هم روی آنها اسپرم می‌ریزد. لاروهای این ماهی داخل حفره شـــکمی صدف متولد می‌شـــوند و برای مدتی داخـــل همان صدف می‌مانند. تا ۱۵ سال پیش هیچ‌کس نمی‌دانســـت این کار چه نفعی برای صدف دارد اما از آن‌جایی که هیچ‌کاری در طبیعت بی‌منطق نیست، بعدها یک دانشمند آلمانی متوجه شد که هر نوزادی که از شـــکم صدف خارج می‌شود، یک جفت از صدفچه‌های آن را به‌همراه می‌آورد و پخش می‌کند.

امـــا آکواریوم‌دارها ماهی‌هـــای متنوع‌تری می‌خواهند، برای همین اســـت که ماهی‌های زینتی آب شیرین را عموما از کشورهای آسیای شرقی و بعضی کشورهای اروپایی وارد ایران می‌کنند. در استان‌های اصفهان، مرکزی، تهران، گلستان، قزوین، فارس و ... مراکزی وجود دارند که ماهی‌های زینتی وارد شده را پرورش داده، تکثیر

اشعه‌های سمی

این ماهی گوشتخوار با آن باله‌های اشعه‌مانندش، یک خروس ماهی از گونه «میلز» است که در آب‌های خلیج‌فارس زندگی می کند. خروس ماهی های باشکوه از ناحیه خارهای پشتی بسیار سمی هستند که به محض برخورد با جاندار، آن را فلج می کنند؛ برای همین باید در نهایت دقت نگهداری شوند. البته این ماهی های خطرناک بین آکواریوم‌دارهای اروپایی مثل ایرانی ها طرفدار ندارد / عکس: بهزاد ترکی‌زاده



دلقک خلیج‌فارس

از مشهورترین ماهی های زینتی آب شور که در خلیج‌فارس زندگی می کنند، دلقک‌ماهی‌ها هستند که این نام را به‌خاطر طرح و رنگ بدنشان دارند. این ماهی‌ها تنها آبزیانی هستند که می توانند در کنار بازوهای سمی شقایق دریایی زندگی مسالمت آمیزی داشته باشند. این بچه دلقک‌ماهی سه خط که آن را کلارکی هم می‌نامند، در کنار شقایق انگوری که فقط در خلیج‌فارس موجود است زندگی می کند / عکس: سیدعلی محترمی





فرشته خجالتی

فرشته‌ماهی لکه‌زرد در مواقع خطر خودش را به صخره‌ها می چسباند و حالت خاصی به خود می گیرد، برای همین است که آنها را خجالتی می‌دانند. این ماهی‌ها در آکواریوم جلبک، کاهو و سخت‌پوستان کوچک می خورند

پروانه بدغذا

احتمالا به دلیل شباهت هر کدام از این ماهی‌ها به بال پروانه، آنها را پروانه‌ماهی نامیده‌اند. این ماهی‌ها که در آب‌های خلیج‌فارس یافت می‌شوند، در آکواریوم بسیار بدغذا می‌شوند و زود می‌میرند

ماهی منقاردار

در میان گونه‌های مختلفی از طوطی‌ماهی آب‌شور که در آب‌های جنوبی کشور ما زندگی می کنند این گونه که آن را طوطی‌ماهی ایرانی می‌نامند، فقط در آب‌های خلیج‌فارس وجود دارد. غذا خوردن این ماهی با آن دهان منقارشکلش برای آکواریوم‌دارها بسیار جذاب است

عکس‌ها: سیدعلی محترمی





می‌کنند و به دست آکواریوم‌دارها می‌رسانند. در بعضی از شهرهای این استان‌ها، به‌خصوص شهرهای محلات، راوند، کاشـــان، تهران و اصفهان، مردم پارکینگ، حیاط و یا زیرزمین خانه خود را به این کار اختصاص داده‌اند.

هر قدر در کره زمین از مناطق تروپیکال یا گرمسیری به سمت قطبین پیش می‌رویم و از نواحی گرمسیری دور می‌شویم، تنوع رنگ کمتر می‌شود و چون رنگ یکی از مهم‌ترین عواملی است که سبب می‌شود ماهی‌ها به عنوان ماهی زینتی شناخته شـــوند، عمدتا باید ماهی‌های زینتی را در مناطق گرمسیری جست‌وجو کنیم. بنابراین با وجود اینکه بیشـــتر از ۱۵۰ تا ۱۶۰ گونه ماهی بومی در آب‌های داخلی کشور ما شناسایی شـــده‌اند اما خیلی از آنها هنوز برای مردم جنبه زینتی ندارند؛ مثلا چند گونـــه از ماهی‌های خاویاری دریای خـــزر و بعضی ماهی‌های تالاب‌های حاشـــیه این دریا ارزش زینتی دارند. البته ایـــن ماهی‌ها مانند دیگر ماهی‌های زینتی جهان تجارت نمی‌شـــوند اما به خاطر بومی‌بودن، این ارزش را دارند که برای تجارت آنها سرمایه‌گذاری کرد.

واقعیت این اســـت که اهمیت ماهی‌های زینتی برای انسان، بستگی به رنگ بدنشان دارد. این جانوران زیبا از این جهت زینتی نام گرفته‌اند که با قراردادنشان در آکواریوم‌ها، خانه یا محل کار خود را تزئین می‌کنند. اما سؤال اصلی اینجاست که این جانوران چرا تا این حد رنگارنگند؟

جادوی رنگ‌ها

آفریدگان رنگ به رنگند؛ یکی سبز و دیگری زرد، یکی سرخ و آن دیگری سیاه. در نظر بشر خودمحور، همه این رنگ‌ها برای حظ بصر به وجود آمده‌اند و کاربرد دیگری ندارند. اما موجودات زنده بدون توجه به نظر ما، رنگ را به عنوان ابزاری برای تطبیق با محیط، ایجاد توهم خطر در دیگر موجودات و پنهان‌شدن از دست موجودات بزرگ‌تر به کار می‌برنـــد. ماهی‌های زینتی هم از این قاعده مســـتثنا نیستند. رنگ یکی از ابزارهایی اســـت که ماهی می‌تواند به واسطه آن خود را با محیط تطبیق دهد، در محیط پنهان کند یا به نوعی رفتار شـــکار و شـــکارچی را تنظیم کند. اما این ابزار، این جاذبه را در ماهی‌ها ایجاد می‌کند که انسان‌ها به فکر نگهداری از آنها بیفتند. آنچه ما را ترغیب به نگهداری ماهی‌های زینتی می‌کند، در طبیعت نقش تنازع بقا را دارد.

رنگ‌های قرمز، ســـیاه و زرد در طبیعت به رنگ‌های اخطاری معروف هستند و می‌توان میزان خطرناک‌بودن موجودات را از رنگ آنها اســـتنباط کرد. اگر به اطراف خود نگاه کنیم، می‌بینیـــم که یکی از این رنگ‌ها یـــا ترکیبی از آنها در موجوداتی وجود دارد که می‌توانند به نوعی آسیب‌زننده باشند؛ مثلا زنبور گزنده، زرد و سیاه است، عقرب سیاه، زرد یا قرمز است؛ مارهای سمی هم حتما یکی از این رنگ‌ها را در بدن خود دارند؛ ماهی‌های زینتی هم از رنگ اســـتفاده ابزاری می‌کنند؛ یعنی به واســـطه رنگ به موجودات دیگر هشـــدار می‌دهند، خود را با محیط تطبیق می‌دهند یا در محیط پنهان می‌شوند.

بعضی ماهی‌های زینتی از رنگ بـــه عنوان عنصر تقلید اســـتفاده می‌کنند و درحالی که اصـــلا قدرتی ندارند، با اســـتفاده از رنگ وانمـــود می‌کنند موجودات ترسناکی هستند و با این حقه، آبزیان بزرگ‌تر را از خود دور می‌کنند! شاید جالب باشـــد که بدانید نوعی ماهی زینتی در خلیج‌فارس وجود دارد که با ایجاد لکه‌ای شبیه چشـــم در انتهای بدنش وانمود می‌کند یک ماهی بزرگ است و موجودی که از کنار به او نگاه می‌کند، واقعا دچار این توهم می‌شود. این کار تقلیدی ماهی زینتی باعث می‌شود که موجودات شـــکارچی به سمت او نیایند؛ در حالی که این ماهی، لقمه کوچکی است و به راحتی هم قابل خوردن است!

نوعی ماهی زینتی در خلیج‌فارس وجود دارد که با ایجاد لکه‌ای شبیه چشم در انتهای بدنش وانمود می‌کند یک ماهی بزرگ است

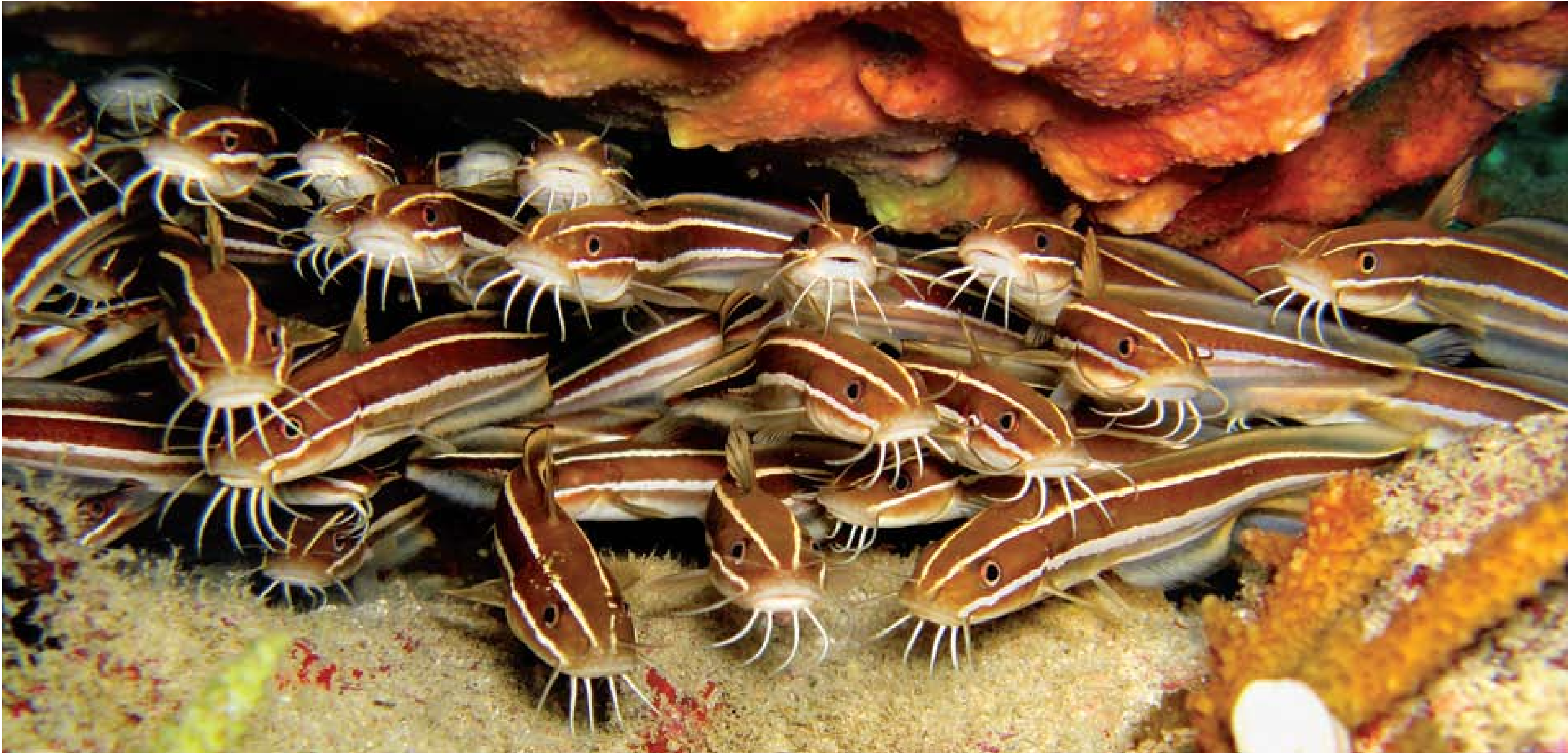
البته فقط رنگ این موجودات نیست که انسان را برای نگهداری از آنها ترغیب می‌کند، ماهی‌های زینتی علاوه بر زیبایی، جذابیت‌های رفتاری خاصی دارند که آدم‌ها، عاشق تماشای آنها هستند.

پدر علیه پسر

ماهی‌های زینتی –این موجودات کوچک دوست داشتنی – در طبیعت و محیط آکواریوم می‌جنگند، قلمرو تعیین کرده، لانه می‌سازند و تولیدمثل می‌کنند و در همه این کارها، رفتارهایی از خود نشان می‌دهند که تماشای آن شاید به نظر ما اعجاب‌آور باشد. چون فکر نمی‌کنیم موجوداتی به این کوچکی، بتوانند مثل ببر



ماهی پیکاسو
زیر آب‌های خلیج‌فارس ماهی رنگارنگی زندگی می‌کند که به‌خاطر نوع طرح و رنگ بدنش، نام یک نقاش مشهور را با خود دارد؛ پیکاسو. این ماهی بسیار صلح‌جوست و گونه‌های مختلفی از آن در خلیج‌فارس وجود دارد که حداکثر تا ۳۰ سانتی‌متر رشد می‌کنند. پیکاسوها دارای رنگ‌های متنوعی هستند و از جانوران بستر دریا تغذیه می‌کنند / عکس: محمدمهدی زابلی



گربه ماهی
بعضی از ماهی‌ها بین همه آکواریوم‌دارها طرفدار ندارند که یکی از آنها گربه‌ماهی است؛ دلیلش هم این بوده که خارهای کنار باله‌های سینه‌ای و باله پشتی این گربه‌ماهی‌های راه‌راه دریایی سمی است و در آکواریوم هم خیلی دوام نمی‌آورند. اما از آنجا که به‌صورت گروهی زندگی می‌کنند، جذابیت خاصی برای بعضی‌ها دارند / عکس: سیدعلی محترمی

تزئین آکواریوم ممنوع!

این ماهی شکارچی و گوشتخوار که «آروانا» نام دارد، از معروف ترین ماهیان آب شیرین پرورشی در ایران است که در آکواریوم تا ۱۰۰ سانتی‌متر رشد می کند. برای نگهداری از این ماهی در آکواریوم، باید نکته مهمی را درباره آن دانست؛ آروانا در بالا و سطح آب شنا می کند و در مخزن نگهداری‌اش احتیاج به فضای آزاد برای تحرک و شنا دارد؛ بنابراین باید فضای بالای آب و وسط آکواریوم از تزئینات خالی بماند / عکس: مهدی مریزاد



< **عروس آب‌های شیرین**
این ماهی‌های سکه‌مانند که بسیار خجالتی و کم‌رو هستند، دیسکوس نام دارند که به‌اعتقاد بسیاری از آکواریوم‌دارها، زیباترین ماهی‌های آب شیرین هستند. دیسکوس‌ها رنگ‌های متنوعی دارند و هرچه بالغ‌تر می‌شوند، شفافیت رنگ بدنشان بیشتر می‌شود. معمولا هر ۱۵ روز یک‌بار تخم‌ریزی دارند و از آنها به‌خوبی مراقبت می‌کنند

▼ **زیبای خشن**
این ماهی با آن قیافه به‌ظاهر معصومش جزو خشن‌ترین ماهی‌های آب شیرین است که حتی به همنوعان خود هم رحم نمی‌کند. این ماهی که «فلاور هورن» نام دارد، تا ۳۰ سانتی‌متر رشد می‌کند و گونه‌ها و رنگ‌های متنوعی دارد. البته آکواریوم‌دارها این ماهی‌ها را با غذاهای زنده، کاهو و اسفناج تغذیه می‌کنند تا رنگ بدن آنها زیباتر شود / عکس‌ها: امین محمدی



و پلنگ به جان هم بیفتند.

ماهی‌های زینتی در محل زندگی خود، مناطقی از جلبک‌ها را به عنوان چراگاه انتخاب می‌کنند تا بتوانند احتیاجات غذایی‌شان را به صورت روزانه از آن برداشت کنند. آنها هم مثل دیگر موجودات از چراگاه خود محافظت می‌کنند و به رقیب اجازه هم‌سفره‌شدن را نمی‌دهند. چون چنین رفتارهایی در موجودات زنده ذاتی است. ماهی‌های زینتی در محیط آکواریوم هم به‌طور کاملا طبیعی چنین رفتارهایی را نشان می‌دهند.

رفتارهای تولیدمثل و محافظت از تخم و نوزاد هم در ماهی‌های زینتی دیدنی است؛ مثلا سیچیلیدها در هنگام احساس خطر، نوزادان خود را در دهانشان پنهان می‌کنند؛ انگار که آنها را خورده باشند. اما بعد که خطر رفع می‌شود، به یکباره یک گله نوزاد از دهان مادر بیرون می‌آیند و در آب پخش می‌شوند. نوع نر همین ماهی پیش از زمان تولیدمثل در کف آکواریوم به حفاری می‌پردازد و پس از ساختن مکان تخم‌ریزی، نوع ماده را برای بازدید از محل دعوت می‌کند. در این بین ممکن است گاهی حفره مورد نظر، مقبول ماهی ماده نباشد و نوع نر ناچار به بازسازی آن شود. اما جالب اینجاست که ماهی پدر بعد از به دنیا آمدن بچه‌ها، به دشمن شماره یک آنها تبدیل می‌شود تا جایی که گاهی صاحب آکواریوم ناچار می‌شود با یک شیشه، او را از مادر و بچه‌ها جدا کند تا بچه‌ها توسط او خورده نشوند.

با آگاهی از این‌گونه رفتارها بعضی‌ها فکر می‌کنند که نگهداری از این موجودات زیبا کار طاقت‌فرسایی است. اما واقعیت این است که هیچ حیوان خانگی‌ای به اندازه ماهی بی‌سروصدا و تمیز نیست. بعضی از محققان نگهداری از ماهی‌های زینتی در خانه را به‌خصوص برای بچه‌ها بسیار آموزنده می‌دانند و معتقدند که نگاه‌کردن به رفتارها و رنگ این ماهی‌ها برای بزرگترها بهترین آرامبخش است. همین امر باعث شده تا تکثیر ماهی‌های زینتی در بسیاری از کشورها، به تجارتی پرسود بدل شود.

صادرات رنگین‌ماهی‌ها

بیشتر واحدهای تکثیر ماهی‌های زینتی کشور ما، در استان‌های اصفهان و مرکزی متمرکز است اما این واحدها، کار پرورش ماهی‌های آب شیرینی را برعهده دارند که اجداد آنها از مناطق گرمسیری نظیر آفریقا و جنوب‌شرقی آسیا به ایران وارد شده‌اند. امروزه بیش از ۲۰۰ گونه ماهی زینتی وارداتی در کشور ما وجود دارد. کارشناسان معتقدند که توانمندی بسیار خوبی در کشور ما برای تکثیر و صادرات ماهی‌های زینتی به وجود آمده و می‌توانیم تا ۳۰میلیون قطعه بچه ماهی را در کشورمان تکثیر کنیم. اما مشکلی که در این میان وجود دارد، این است که تکثیر ماهی‌های زینتی در ایران هنوز به حد علمی و تخصصی نرسیده که بتوان با تکثیر ماهی در کشورهایی مثل مالزی، سنگاپور یا آلمان رقابت کند. بنابراین تکثیر ماهی‌های زینتی در ایران بیشتر بازارهای داخلی را پوشش می‌دهد و صادرات ایران تنها به ۲کشور عراق و جمهوری آذربایجان محدود می‌شود. البته همیشه این‌طور نبوده و ما در صادرات ماهی زینتی هم دست داشته‌ایم.

طبق آمار موجود تا سال ۲۰۰۲ میلادی ماهی‌های زینتی ایرانی هم به کشورهای دیگر صادر می‌شده است. این کار بعدها به دلیل هزینه‌های بالای ارسال این ماهی‌ها و تطبیق زمان صید با پروازهای خارجی، عملا متوقف شد. سابقه صادرات ماهی‌های زینتی ایرانی به سال ۱۳۵۹ برمی‌گردد. در این سال، واردات ماهی‌های زینتی آب شیرین به کشور ممنوع شد و در عوض صید ماهی‌های زینتی در سواحل جنوبی ایران به عنوان یک کار درآمدزا آغاز شد. اما به دلیل کمبود اطلاعات و دانش در این زمینه، تا سال ۷۴ به سوددهی نرسید. در این سال، شرکت‌های ایرانی به دلیل حجم بالای صادرات، شرکت‌های رژیم صهیونیستی را ورشکست کردند اما این رژیم بعدها به دلیل تمرکز روی پرورش و تکثیر سایر گونه‌های ماهی‌های زینتی، رتبه اول را در خاورمیانه به دست آورد.

تکثیر یا تخریب؟!

کشور ما پتانسیل‌های لازم را برای سرمایه‌گذاری در زمینه پرورش ماهی‌های آب شور دارد اما پیش از سرمایه‌گذاری و کار روی ماهی‌های زینتی، باید ذخایر خود را بررسی کنیم. دسترسی به ذخایر ماهی‌های صخره‌های مرجانی بدون غواصی ممکن نیست. از طرف دیگر ذخایر این مناطق، هر سال تغییر می‌کند و ما باید توان بررسی این ذخایر را در اختیار داشته باشیم تا بتوانیم پتانسیل‌های تجارت و صادرات را به وجود بیاوریم. ایران به دلیل دسترسی به آب‌های آزاد، شرایط اقلیمی مناسب و قرارداشتن در قلب خاورمیانه، توان دسترسی به بازارهای آسیای میانه، اروپا و غرب آسیا را دارد.

اساسا تکثیر و پرورش ماهی‌های آب شور در دنیا بسیار سخت است. بنابراین بازار جهانی ماهی‌های زینتی بر محور ماهی‌های آب شیرین می‌چرخد؛ چون تکثیر و پرورش این ماهی‌ها برای مردم ساده‌تر است. از طرف دیگر، ماهی‌های آکواریومی به دلایل کاملا طبیعی دچار تلفات می‌شوند و باید برای آنها جایگزین پیدا کرد. بنابراین مردم ترجیح می‌دهند ماهی‌هایی را که بیشتر در دسترس هستند جایگزین کنند و چون ماهی‌های آب شیرین را به‌راحتی می‌توان تهیه کرد، گرایش بیشتری به این نوع ماهی‌ها دیده می‌شود. در حال حاضر ماهی‌های زینتی آب شور در کشور ما از طریق تامین مستقیم از دریا تهیه می‌شود و اگر کسی بخواهد از طریق شیلات مجوز بگیرد و روی تکثیر و پرورش آن اقدام کند، می‌تواند این کار را انجام دهد.

کارشناسان هیچ‌وقت برداشت مستقیم از ذخایر را توصیه نمی‌کنند و همیشه تکثیر را بهترین راه می‌دانند؛ چرا که وقتی تکنولوژی تکثیر به دست بیاید، ذخایر آسیب نمی‌بینند. اما واقعیت این است که امروزه بیوتکنیک تکثیر ماهیان زینتی آب شور در ایران وجود ندارد. ■

نگاه‌کردن به رفتارها و رنگ این ماهی‌ها برای بزرگترها بهترین آرامبخش و برای بچه‌ها آموزنده است

قاب‌هایی از تاریخ و هنر

سقف سقانفارها به تدبیر نجاران محلی، با درزپوش‌ها به قاب‌هایی تقسیم شده‌اند تا با ذوق و سلیقه نقاشان به نقش و نگارهای متنوع و البته بی‌تکلفی آراسته شوند که فقط در چنین بناهایی می‌توان سراغشان را گرفت. در واقع کلبه‌های مقدس نذر عباس‌بن‌علی(ع) لبریز از تفکر، سنت، هنر، تاریخ و فرهنگ خلاصه و فشرده‌شده مردمان طبرستان است

[نگارخانه]

موزه‌ای برای سقا

نقش‌های سقانفار برای یادآوری است مکانی است تا پیروزی بر ظلم به‌خاطر بماند

محمدمهدی بهمنی – عکس: بهنام صدیقی

وارد باریکه سرسبز شمال کشور که می‌شوی، تقریبا در هر مزرعه‌ای یک بنای ۲طبقه چوبی، دیده می‌شود که دارد از لای درخت‌های پربار پرتقال و لیمو سرک می‌کشد و دور و بر را می‌پاید. این بناهای چوبی ۲طبقه را که ساخت‌شان آن‌قدرها هم خرجی روی دست کشاورزان شمالی نمی‌گذارد گیلانی‌ها کتام و مازندرانی‌ها نفار می‌گویند. نفارها اما نمونه‌های بزرگ‌تر و مفصل‌تری هم دارند؛ نمونه‌های به قول معروف فاخری که خرج زیادی روی دست بانیانشان می‌گذارند و هر کسی از پس مخارج ساخت و سازشان برنمی‌آید؛ سازه‌هایی چوبی‌ای که فقط توی روستاهای مازندران باید سراغشان را گرفت.

ساق نفار، سقانفار، ساقی نفار، ساخ نفار، ساخانفار، سقاتلار و بالاخره سقاتالار اسم‌هایی است که هر کدام در منطقه‌ای و با لهجه‌ای به این نمونه‌های چوبی فاخر می‌گویند. سقانفار - ظاهرا این اسمی است که بیشتر از باقی اسامی بین مردم مازندران طرفدار دارد- بناهای ۲طبقه‌ای هستند که مازندرانی‌ها به عشق سقای دشت کربلا سرپایشان کرده‌اند و می‌کنند تا در ایام سوگواری محرم مکانی باشند برای دور هم جمع شدن و زنده کردن خاطره پایمردی‌ها و رشادت‌های عباس‌بن‌علی(ع). تالارهای ۲طبقه چوبین حضرت ابوالفضل العباس(ع) اکثرا در حریم مساجد، امامزاده‌ها، تکیه‌ها و قبرستان‌ها جای گرفته‌اند. این بناهای آئینی حاصل ذوق و سلیقه ساده و صمیمی و البته اعتقادات مذهبی روستاییانی هستند که بیشتر در قلب مازندران و دهکده‌های حوالی بابل، آمل، قائم‌شهر و بابلسر روزگار می‌گذرانند. در این محدوده، قریب هزار کلبه چوبی آئینی وجود دارد که عمرشان به عهد ترکان قاجاری قد می‌دهد. سقانفارها به تعبیری یکی از موزه‌های نادیده هنر مذهبی مردم ایرانند.





اژدها و خورشید

موجودات مرموزی که حضورشان در تمام سقانفارها احساس می‌شود، همین جانورانی‌اند که با دهان باز و گشاد برای قرص خورشید شاخ و شانه می‌کشند. اژدها آنجا که با آدمی در حال دست‌وپنجه‌نرم‌کردن است، نمادی است از نفس سرکش آدمیزاد؛ انواع شاخدارش هم بر سرستون‌ها، نماد آب است



قهرمان شهید

قهرمان اصلی قاب‌های سقف سقانفارها «عباس‌بن‌علی(ع)»است که اشقیا را یکی‌یکی از دم تیغ می‌گذراند؛ مشک را از آب پر می‌کند و به دل سیاه سپاه اشقیا می‌زند. حضرت ابوالفضل(ع) سقانفارها، روی تخته‌های سقف با رشادت می‌جنگد و در نهایت به شکل دردناکی شهید می‌شود



تاریخ نقش

از سن‌وسال، باعث و بانی و سازندگان یا حتی علت ساخته‌شدن سقانفارها هم اگر بخواهید بدانید، باید پی خطوط قاب‌شده بین درزپوش‌ها را بگیرید و دست‌وپاشکسته خطوط رنگ‌ورورفته را بخوانید. محتشم کاشانی از شعرای محبوب خوشنویسان سقانفارهاست و تقریبا به هر سقانفاری که سر بزنید چیزی از ذوق و قریحه او را خواهید یافت









نقش ذوالفقار

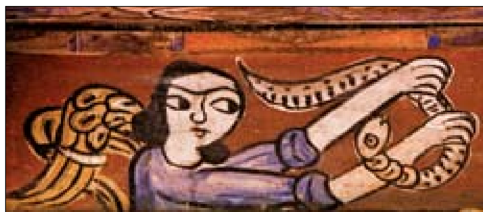
نقاش سقانفارها به رسم تمام تمثال‌سازان ایرانی، گردی صورت معصومین(ع) را بی‌عضو می‌کشد اما تمثال موردنظر با وجود صورت پوشیده کافی است یک شمشیر دوشاخه به دست بگیرد تا هویتش برای همه ما عیان شود؛ نقاش بومی، امیرمومنان(ع) را گاه تنها و گاه به اتفاق دو دردانه‌اش حسن(ع) و حسین(ع) در جای‌جای سقانفارها تصویر کرده است تا سرسپردگی و ارادت خود را به ایشان ابراز کرده باشد

آسمان بر سقف

به گواه نقاشی‌های فراوان بهشت و جهنم روی سقف سقانفارها و ارواح، فرشته‌ها و ملائکه‌ای که بین قاب‌ها پرواز می‌کنند، سقف سقانفار تمثیلی است از آسمان و عرش الهی. فرشته‌های روی سقف در حال دمیدن در نفخ صور هستند، نامه عمل زمینیان را در دست دارند یا مثلا همین فرشته باران دارد بال‌بال می‌زند تا بلکه فرجی شود، ابرها به غرش در آیند و نعمت الهی جاری شود



> دیو دربند
مساحت قابل توجهی از سقف سقانفارهای مازندران به نمایش دلاوری‌ها و رشادت‌های قهرمان‌های اسطوره‌ای اختصاص دارد. در این قاب، دیو سفید در مهلکه رستم گرفتار شده و قهرمان نیک‌سرشت شاهنامه، شاخ او را در دست گرفته و عن‌قریب است که با تیزی دشنه دیو را از پا دربیاورد



۷ همه‌چیز در یک‌جا
روی سقف و در و پیکر نگارخانه‌های مقدس مازندران از شیر مرغ تا جان آدمیزاد پیدا می‌شود. نقاش سقانفارها هر چیزی را که می‌بیند یا در ذهنش می‌گذرد در قاب‌های بین درزپوش‌ها بسته‌بندی می‌کند؛ از داستان‌های اسطوره‌ای گرفته تا صحنه‌های شکار یا گله‌داری

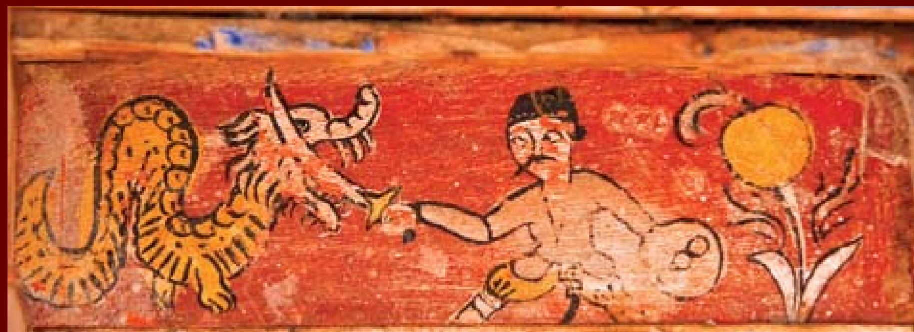






مار و زرافه >
ماجرای ضحاک دیوصفت با آن مارهای سبزشده روی شانه‌هایش از داستان‌هایی است که نقل محفل‌های شبانه بوده و حالا به نقل قاب‌های سقف تبدیل شده. شکل مارها در این نقش‌ها به‌گونه خاصی کشیده شده. در زاویه‌ای دیگر می توان به تماشای زرافه‌ای نشست که تنها شباهتش به زرافه، گردن‌باریک و درازش است





رستم دیوکش >
در گوشه‌ای دیگر و بر قابی دیگر، رستم با درایت، خوان‌های سر راهش را یکی‌یکی طی می کند. قیام در برابر سیاهی، ظلم و کژی همان هدفی بود که امام حسین(ع) و علمدار سپاهش را به دشت کربلا کشاند درست همان نتیجه‌ای که نقال توس می‌خواست از داستان‌هایش بگیرد. آن‌طرف‌تر جوانی تیشه به دست با گرهی بر ابروها در تلاش است. به اعتبار اسمی که در میانه قاب نوشته شده جوان، همان فرهاد عاشق‌پیشه اشعار نظامی گنجوی است و لابد حجم چندطبقه روبه‌روی جوان، همان کوه معروفی است که فرهاد می کند



معماری عیان ۸
سقانفارها با این حجم مکعبی و سقف شیروانی سفالی‌شان، پیروان وفادار معماری بومی شمال ایران هستند؛ سرزمینی با سقف‌های شیروانی و خانه‌های چوبی که ظاهر و باطنشان یکی است و اصلا به همین خاطر سبک ساخت‌شان را معماری برون‌گرا می‌گویند. در سرزمین‌های شمالی حیاط‌های گسترده، سازه چوبی مرکزی را در بر گرفته و هر رهگذر با گوشه‌چشمی می‌تواند سر تا پای خانه را ببیند و فضاهایش را تک‌تک بخواند

[رسم کهن]

عروسی گل‌ها

گیلانی‌ها هر سال در اواخر زمستان مراسمی برگزار می‌کردند به نام عروس گولی که در آن به استقبال بهار می‌رفتند

محسن ظهوری

غول با آن هیبت ترسناک و خوی وحشی‌اش به مردم حمله می‌کند تا عروس را بدزدد. او می‌چرخد و با دست‌های پر تیغ خود به سر و صورت مردم می‌زند و آنها را از کار و تلاش بازمی‌دارد. نبرد دیو است و دلبر، اما این‌بار دیو، عاشق و دلباخته عروس نیست. او بودن خود را در نبودن عروس می‌داند و برای همین کمر به قتل عروس بسته. اگر دیو برنده این نبرد شود و عروس را از مردم بگیرد، دیگر نه کاری به بار می‌آید، نه رنگی به طبیعت می‌نشیند و نه بهار می‌آید؛ اما مردم ترانه می‌خوانند و عروس گل‌ها را تشویق می‌کنند تا دیو زمستان بیرون رود و جایش را به بهار گل‌ها دهد. با آنکه هر سال آمدن بهار قطعی است اما مانع آن نمی‌شود تا آنها از جشن کشمکش زمستان و بهار غافل باشند؛ این اتفاق، هرباره برای گیلانی‌ها تازه است و مراسم درخوری دارد به نام «عروس گولی»؛ یکی غول می‌شود و یکی عروس. زمستان از رفتن ناراضی است و بهار قصد آمدن دارد، پس نبردی درمی‌گیرد.



عروس هزار رنگ

عروس گولی یا همان عروس گل‌ها، نماد بهار است و بهار هم نماد زندگی دوباره. برای گیلانی‌ها که خرمن برنج خود را پاییز سال گذشته درو کرده و به حاصلش زخم‌های زندگی‌شان را در زمستان درمان‌کرده‌اند، بهار فصل دوباره‌ای است برای کاشت برنج و شروع دوباره زندگی / عکس: کیان امانی


اوایل فروردین‌ماه که می‌رسد در چمنزارها، حاشیه باغ‌ها و جاده‌های استان گیـلان، گلی می‌رویـد کـه گل فیلی نـام دارد. نـام علمـی این گل «Rhynchocorys elephas» است. محلی‌ها این گل زرد و زیبا را عروس گولی می‌نامند. کودکان، این گل منحصربه‌فرد را از دمبرگ می چینند، آن را می لرزانند و برایش ترانه‌ای به لهجه گیلکی می‌خوانند؛ «عروس گولی! تی پئر نیسه/ تی مئار نیسه/ یته برقص» که معنی‌اش می‌شود: «عروس گل! مادرت نیست، پدرت نیست، کمی برقص». عروس گل با کمترین تکانی و نسیمی می‌لرزد و می‌رقصد و کودکان را شاد می کند. عروس گل برای کودکان گیلانی نماد آمدن بهار و پیروزی بر غول زمستان اسـت؛ یعنی همان چیزی که گیلانی‌ها پیش از آمدن نوروز، در نمایش «عروس گولی» وعده‌اش را به خود داده‌اند.

پشت خط مقدم

زمستان به آخر نرسـیده. جنگل‌های هیرکانی گیلان سرسبز می‌شوند. همه‌چیز نوید حضور چیزی را می‌دهد که همه در انتظار آنند. قدیمی‌ها این انتظار را با اجرای نمایشی نشان می‌دادند که خبر از آمدن بهار می‌داد و شروع کار و تلاش. حالا دیگر سازمان میراث فرهنگی متولی برنامه است و بنا به هر مناسبتی آن را اجرا می کند؛ چه مراسم «نوروزبل» در روسـتای ملکوت باشد، چه «آفتاب‌خواهی» در شوک و چه «جشن خرمن» در احمد سـرگوراب. بین تمام اجراهای انجام شده از نمایش عروس گولی، اجرای گروه آمارد گیله‌مرد در میدان اصلی بخش احمد سرگوراب، از دیگران پخته‌تر است. کار این گروه در سومین جشنواره تئاتر خیابانی مریوان هم پذیرفته شد و مورد استقبال مردم قرار گرفت. حمیدرضا علیزاده، سرپرست این گروه که مدت‌هاست برای اجرای درست این نمایش تحقیق کرده، به ما می گوید: «این نمایش از قدمت زیادی برخوردار است. تمام سعی من این بوده تا نمایش دقیقا به شیوه کهن اجرا شود و چیزی به آن اضافه نشود».

مردم با اشتیاق در انتظار اجرای مراسم هستند و اعضای گروه هم خود را آماده اجرا می کنند. زن‌هـا و مردها لباس‌های محلـی به تن کرده‌انـد. لباس‌ها تقریبا یک‌شکل است، جز لباس عروس گولی که رنگارنگ و بهاری است. زن‌ها پولک‌ها و سنجاق‌های رنگی را روی روسری او می گذراند تا درخشش رنگ‌هایش باز هم بیشتر شود. عروس گولی یا نازخانوم که به فارسی همان عروس گل معنی می‌دهد، نماد بهار است و طبیعت زیبای این فصل؛ پس لباسش را هم به تنوع رنگ‌های همین فصل انتخاب می کنند.

قدیم‌ها که هنوز برگزاری این نمایش به‌صورت خودجوش بین گیلانی‌ها انجام می‌شد، یک مرد، بازی در نقش عروس گولی – مهم‌ترین نقش نمایش– را بر عهده می گرفت. او لباس محلی زنانه به تن می کرد، مندیل یا دستاری بر سر می گذاشت، تور سفیدی روی صورت می‌انداخت و سـوزن جوالدوزی هم برای دفاع به همراه داشت. زمان برگزاری نمایش در روستاهای مختلف با هم متفاوت بود. گروه نمایش سیار بودند و پس از غروب آفتاب، فضای بازی را در روستا انتخاب و همان‌جا نمایش را برای همه اجرا می کردند. نمایش که تمام می‌شد، خانه به خانه می‌رفتند و از مردم میوه، برنج و پول می گرفتند. حالا دیگر در سراسـر گیلان به‌ندرت می‌توان چنین چیزی یافت. سازمان میراث فرهنگی متولی برنامه است و هر مراسمی را بهانه‌ای برای اجرای این نمایش می کند تا از یاد مردم نرود. از قبل مکان، تاریخ و سـاعت خاصی را مشـخص کرده، صندلی‌های تماشـاچی‌ها را می چینند و گروه نمایش را هم انتخاب می کنند. آماده‌سـازی عروس گولی که تمام می‌شود، چشممان به مردی می‌افتد که با زغالی سیاه، صورت خود را رنگ می کند. او غول است؛ همان که قرار است عروس را بدزدد و مانع آمدن بهار شود. لباس سیاهی به تن کرده و با کاه و چوب‌های جارو آن را پوشانده تا هیبتش مهیب‌تر و ترس‌آورتر شود. غول نماد



همه برای یکی

پیربابا – نماد یک‌سال تجربه – وقتی به میدان نبرد می‌رسد که زمستان، همه اهالی را خواب کرده و نتوانسته عروس گولی را بیابد. غول زمستان نمی‌خواهد بهار بیاید، پس همه را از میان به‌در می کند و دور تا دور به دنبال او می گردد اما نمی‌داند که عروس را زیر پارچه‌ای در وسط میدان مخفی کرده‌اند

عکس: کیان امانی

جشن تلاش

در مراسم عروس گولی، همه به کار و تلاش مشغولند و از نزدیک شدن بهار خوشحال. عروس گل‌ها که در کنار مردم باشد و سرسبزی را نزدیک ببینند، دل‌هاشان قرص‌تر است. مردها کلاه بر سر می‌نهند و زن‌ها چادر به کمر می‌بندند تا حاصل کارشان را از سال گذشته بیشتر و بهتر کنند اما در این مراسم که در روستای احمد سرگوراب برگزار شد، زمستان به راحتی قصد رفتن ندارد / عکس: کیان امانی



غول‌زمستان

این غول است؛ غول سرد زمستان که با خود هیچ سبزه‌ای ندارد و سر تا پا خار است و خاشاک. غول سیاه‌رنگ مراسم، میان اهالی احمد سرگوراب می‌چرخد و دست می‌پراند و هیچ‌کس را یارای مبارزه با او نیست جز پیربابا که باید با تکیه بر تجربه خود او را از میدان به‌در کند. پیربابا در این مراسم تنها امید اهالی برای آمدن بهار است

عکس: کیان امانی

غول و پیربابا دور هم می‌چرخند و می‌رقصند و مبارزه می‌کنند. پیربابا بارها سعی می‌کند با چوب خود غول را بزند و نمی‌تواند. چوبش را که از دست می‌دهد، به سمت غول می‌آید تا با دستان خالی با او مبارزه کند. به هم می‌چسبند و دور می‌زنند

زمستان است؛ نماد پایان سال که اگر بهار بیاید، دیگر جایی برای او نیست. غول زمستان حاضر به‌رفتن نیست و تنها راه ماندنش، دزدیدن بهار است. گیلانی‌ها که از قدیم برنجکار و ماهیگیر بوده‌اند، با فصل زمستان میانه‌ای ندارند و بهار را شروع برکت می‌دانند. قدیمی‌ها برای اجرای این نقش، جوان تنومندی را انتخاب می‌کردند و صورتش را با زغال یا دوده سیاه می‌پوشاندند. کلاهی مقوایی سرش می‌گذاشتند و ریش انبوه سیاهی برایش می‌ساختند. عموما جارو را به‌عنوان دم بر پشت شلوارش می‌گذاشتند و زنگوله‌هایی را بر کمر، پا و لباسش می‌آویختند. همه این کارها برای این بود تا چهره غول زمستان هرچه ترسناک‌تر شود و در کنارش چهره رنگارنگ عروس بیشتر به چشم بیاید.

روی خط آتش

گروه نمایش آمارد گیله‌مرد وارد صحنه می‌شوند. زن‌ها و مردها دور تا دور عروس گولی می‌نشینند و هریک ادای کاری را درمی‌آورند؛ یکی می‌کارد و یکی درو می‌کند. همه مشغول برنجکاری‌اند تا اینکه غول با لباس سیاه پوشیده از خار و خاشاک وارد می‌شود. آمدنش فضا را سنگین می‌کند و همه را می‌ترساند. او غول است و به باور مردم گیلان، موجودی افسانه‌ای، تناور و درشت‌هیکل است که در غارها و بیابان‌ها زندگی می‌کند. برای همین است که بازیگر این نقش را سیاه می‌کنند و با لباسی آشفته می‌پوشانند.

با ورود غول به صحنه، همه از نیت او که دزدیدن عروس گولی است، آگاه می‌شوند. تک‌به‌تک جلو می‌آیند و با حرکات نمایشی رقص، با او مبارزه می‌کنند. غول ابتدا با مردها مبارزه می‌کند و پس از اینکه آنها را به خواب می‌برد، به سراغ زن‌ها می‌رود. همه می‌خواهند تا از عروس محافظت کنند و بهار را در امان بدارند. پس زن‌ها پارچه دامن را به کمر سفت می‌کنند و به نبرد غول می‌روند. اما غول قوی است و کسی طاقت مبارزه با او را ندارد. پس آنها هم یکی‌یکی به زمین می‌افتند و به خواب فرو می‌روند. آخرین زن که برای مبارزه با او می‌رود، روی عروس گولی را با پارچه‌ای می‌پوشاند و مخفی‌اش می‌کند. عروس هم بی‌صدا و بی‌حرکت می‌ماند تا جانش در امان باشد.

وقتی غول همه را خواب می‌کند، به دنبال عروس گولی می‌گردد. او از این سر تاآن سرصحنه می‌رود و می‌چرخد اما عروس را پیدا نمی‌کند. ناگهان مردی دیگر که پیربابا نام دارد و چوبی به دست گرفته، از راه می‌رسد تا با او بجنگد. او نماد یک‌سال تجربه است و بهتر از دیگران می‌داند چگونه باید عروس را حفظ کند.

در قدیم پیربابا یا پیربابو لباسی کهنه و مندرس بر تن داشت و ریش سفیدی از پوست بز یا دم اسب بر صورت می‌گذاشت. گاهی صورت او را هم مثل غول سیاه می‌کردند، بر سرش قیفی مقوایی می‌گذاشتند و زنگوله به تن او آویزان می‌کردند. در بعضی از نمایش‌ها چماقی هم بر دست می‌گرفت و با آن از عروس محافظت می‌کرد. نبرد پیربابا و غول مهم‌ترین بخش نمایش عروس‌گولی است. تجربه یک‌سال کاری باید زمستان را شکست دهد تا بتواند بهار را دوباره ببیند.

فتح خط دشمن

غول و پیربابا دور هم می‌چرخند و می‌رقصند و مبارزه می‌کنند. پیربابا بارها سعی می‌کند با چوب خود غول را بزند و نمی‌تواند. چوبش را که از دست می‌دهد، به سمت غول می‌آید تا با دستان خالی با او مبارزه کند. به هم می‌چسبند و دور می‌زنند. یک‌بار پیربابا به گوشه‌ای پرت می‌شود و بار دیگر غول به زمین می‌افتد. هردو کار کشته‌اند و قوی. دوباره به هم می‌چسبند و زورآزمایی می‌کنند. سرشانه یکدیگر را می‌گیرند و می‌چرخند. این‌بار برنده نبرد مشخص می‌شود؛ پیربابا غول را روی دستان خود بلند می‌کند و به زمین می‌کوبد. غول زمستان به خود می‌پیچد و به گوشه‌ای می‌افتد و پیربابا امانش نمی‌دهد،



مارش‌نبرد

دهل‌زن و نقاره‌نواز معمولا در تمام نمایش‌های عروس‌گولی حضور دارند و به نوعی موسیقی‌متن‌نمایش هستند. وقت کار و تلاش می‌نوازند و وقت پیروزی غول، سکوت می‌کنند؛ آخر داستان هم که مرگ زمستان است به دست پیربابا، پابه‌پای اهالی دور تادور جنازه‌ها می‌چرخند و می‌نوازند

عکس: کیان امانی

عروس‌واقعی!

مردی که در این تصویر می‌بینید، همان عروس‌گولی است. در قدیم این نقش را مردی بازی می‌کرد که لباس محلی زنانه به تن می‌کرد و توری سفید بر سر می‌گذاشت. این مراسم تغییرشکل داده و امروزه کمتر به این صورت دیده می‌شود. این مرد عروس‌نما هم از معدود کسانی است که این نقش را در روستای شوک انجام داد / عکس: محسن شاهمردی

پیربابا با نگرانی دنبال عروس گولی می گردد و به چهارسوی سن می‌رود و نام او را فریاد می‌زند. صدای نی‌لبک که می آید، پیربابا دور و اطراف خود را نگاه می کند و عروس گولی را می‌بیند که با نی‌لبکی در دست از زیر پارچه بیرون می آید

چوب خود را برمی‌دارد و غول را آن‌قدر می‌زند تا از نفس بیفتد.

کار غول که تمام می‌شود، نوبت پیدا کردن عروس بهار می‌رسد. پیربابا با نگرانی دنبال عروس گولی می گردد و به چهارسوی ســن می‌رود و نام او را فریاد می‌زند. صدای نی‌لبک که می‌آید، پیربابا دور و اطــراف خود را نگاه می کند و عروس گولی را می‌بیند که با نی‌لبکی در دست از زیر پارچه بیرون می آید. حالا وقت شروع کار و تلاش است. عروس بهار به همراه پیر پرتجربه بالای سر تک‌تک اهالی می‌روند و آنها را از خواب بیدار می کنند. هرکس که بیدار می‌شود، به کار خود می‌پردازد تا همه با هم دوباره مشغول کار شوند. اینجاست که گروه موسیقی هم از کنار صحنه وارد می‌شوند و به دیگر بازیگران می‌پیوندند؛ یکی دهل می‌زند و آن یکی سرنا تا همه با هم دور جنازه غول بچرخند و ترانه محلی عروس گولی را بخوانند:

«اَ غولَ بیدین غولَ /اَن کمر بیجیر چولَ / بیه غولَ بیدین غولَ /اَ غول چوجور غولَ؟ /از هول خدا دورِ /اَن حکایت پولِ /اَی غول بیابانی / جنگلان فراوانی /مَشتِ برَر مَشتِ خاخور /تی چوم واکون بیا دنیا بیدین /بهار بُمو بهار بُمو، تی خانه مِن سفره هفت سین دیچین /آخ شوِ عیده عیدِ شو /تازه بُبوستِ سال نو /دار و درختان همگی /به تن درید لباس نو /عروس گولِی بآردیم /جان و دلِی بآردیم /خانخاه تِرِ نآردیم /تی پسرِ بآردیم /گل قاسم ویریس بیِه /تی سگی آدیم گیره /پا یه زنم میره /آ ناله مِرِ گیره /آی عروس گولِی بآردیم /جان و دلِی بآردیم /خانخاه تِرِ نآردیم /تی پسرِ بآردیم /عروس گوشوارَ بیدین هِی هِی /اَن دیم سرخالَ بیدین هِی هِی / عروس بنفش پیرهنَ و دامن گولدارِ بیدین هِی هِی /عروس گولِی همینِ /عروس بهار شینِ /بیدین چی نازنینِ /عروس گولِی بآردیم /جان و دلِی بآردیم /خانخاه تِرِ نآردیم /تی پسرِ بآردیم /گول خانوم ویریس بیِه /در زنم نگو کیِه /واشکفته گل و گیاه /ناز خانوم تونم بیِه /کاس خانوم تونم بیِه /نوروز مبارک بیِه سال نو مبارک بیِه»

که معنی اش این می‌شــود: «این غول را ببین / کمر به پایینش گِلیه / بیا غول را ببین /این غول چه جور غولیه؟ /از هــول خدا دوره /این حکایت پوله /این غول بیابانی‌یه /در جنگل‌ها فراوانه /مشهدی برادر مشهدی خواهر /چشماتو باز کن بیا دنیا را ببین /بهار آمده بهار آمده، سفره هفت سین در خانه ات بچین /آخ شب عیده / سال نو تازه شده /همه درختان /لباس نو به تن کرده‌اند /عروس گل آوردیم /جان و دل را آوردیم /ای زن، ارباب برای تو نیاورده‌ایم /برای پسرت آورده‌ایم /گل قاسم، بلند شو بیا /سگت آدم رو گاز می گیره /با پایم بزنمش می‌میره /ناله و نفرینش من را می گیره /عروس گل آوردیم /جان و دل را آوردیم /ای زن، ارباب برای تو نیاورده‌ایم /برای پسرت آورده‌ایم /گوشــواره عروس را ببین هی هی /خال گونه‌اش را ببین هی هی /پیرهن بنفش و دامن گلدار عروس را ببین هی هی /عروس گل همینه / عروس بهاره /ببین چه نازنینه /عروس گل آوردیم /جان و دل را آوردیم /ای زن، ارباب برای تو نیاورده‌ایم /برای پســرت آورده‌ایم /گل خانم، بلند شو بیا /وقتی در خانه‌ات را می‌زنم نگو کیه /گل و گیاه شکفته شدن /ناز خانم، تو هم بیا /کاس خانم، تو هم بیا /نوروز مبارک باشه، سال نو مبارک باشه».

خواندن این ترانه هم در قدیم به این صورت نبود و در طول اجرا خوانده می‌شد؛ مثلا غول در خانه عروس را می‌زد و قسمتی را می‌خواند که با زن ارباب صحبت می کند. پیربابا هم به محض ورود به صحنه، به غول اشاره می کرد و «اَ غولَ بیدین غولَ» را می‌خواند.

مردم حالا می‌توانند دوباره به کار مشغول شوند و بی‌نگرانی در کنار عروس بهار زندگی کنند. عروس گولی هم پیش تک‌تک آنها می‌رود و بالای سرشان نی‌لبک می‌زند تا امید و اشتیاقشان را به کار زیاد کند. نبرد با زمستان تمام شده و بهار آمده؛ اتفاقی که قرن‌هاست هرســاله رخ می‌دهد و تاکنون غیر از آن نبوده. اما گیلانی‌ها بازهم هرساله و هرساله در انتظارند تا پیربابا زمســتان را براند و بهار با سرخوشی و میل به کار دوباره بیاید تا اوایل فروردین‌ماه باز هم کنــار باغ‌ها و چمنزارها رویش عروس گولی را ببینند. ■



لباسی برای بهار و کار

بهار برای گیلانی‌ها کار است و زندگی دوباره. لباس‌های محلی زنان گیلانی هم مثل درختان و گل‌های سرزمینشان در بهار، رنگارنگ هستند و زیبا. این ۲ زن اهل روستای شوک، از طرف سازمان میراث فرهنگی به این مراسم آمده‌اند تا به گیلانی‌ها لباس قدیمی‌شان را یادآوری کنند؛ لباسی که نمادی از فصل دوباره کار و تلاش است

عکس: محسن شاهمردی

غول پشمینه‌پوش

این غول زمستان هم از آن غول‌های قدیمی است که به رسم روزگاران گذشته، صورت خود را با پشم پوشانده است. البته این غول که در روستای شوک مراسم را اجرا می‌کرد، کلاهی پشمی بر سر دارد، در حالی که قدیمی‌ها کلاهی بوقی بر سرش می‌گذاشتند و او را مثل غولی که قبلا دیدید، با خار و خاشاک می‌پوشاندند/ عکس: محسن شاهمردی



[مردم‌شناسی]

دونده‌ها و برنده‌ها

مسابقات اسب‌دوانی یکی از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین تفریحات مردم ترکمن است

محسن ظهوری

عکس: حامد خورشیدی

بتاز چابک‌سوار!

گزارشی از کورس اسب‌دوانی در شهرستان گنبدکاووس

آدم اگر اسب‌شناس هم نباشد، با دیدن اسب‌های سرحال و قبراقی که در گوشه و کنار میدان آماده مسابقه می‌شوند، می‌فهمد که اینها با اسب‌هایی که تا‌به‌حال دیده است، فرق می‌کنند؛ گردن‌ها کشیده، سینه‌ها ستبر، عضلات پا ورزیده و چشم‌ها وحشی و دریده. اینجا میدان اسب‌دوانی شهرستان گنبد کاووس است. صاحبان اسب دل‌دل می‌کنند، مربی‌ها بی‌طاقتند، چابک‌سواران نگران و اسب‌ها بی‌تابند. مردم برای برنده شدن اسب محبوبشان روی صندلی‌هایشان آرام و قرار ندارند. بیش از ۶۰ اسب ورزیده آماده‌اند تا در ۷ دور به رقابت بپردازند و در مقابل دیدگان ۲۰ هزار تماشاچی، خودی نشان بدهند.

شیهه شروع

این تصویر، لحظه شروع مسابقه است. درهای دپار –محفظه شروع – را باز کرده‌اند و اسب‌ها پرهیجان و قدرتمند پیش می‌تازند. معمولا چابک‌سوارها شماره دپار خود را بر اساس توانایی اسب انتخاب می‌کنند. اسب‌هایی که توانایی شروع خوبی دارند در شماره‌های اول و اسب‌هایی که سرعت گرفتنشان طول می‌کشد، در شماره‌های آخر قرار می‌گیرند/ عکس: سهراب سردشتی



آقارحیم به محـض اینکه ما را می‌بیند، می‌فهمـد که برای چه‌کاری به‌شهرشـان آمده‌ایم. صبح جمعه است و شـهر گنبدکاووس خلوت. سمت ما می‌آید و می‌گوید: «دربست، میدان اسب‌دوانی»! درست است که در شهر نه خبری از اسب‌ها هست و نه شلوغی مسابقه سوارکاری ولی تمام مردم شهر عاشق این حیوان‌ها و تماشای مسابقه آنها هستند. باید برای دیدن مسابقه اسب‌ها به مجموعه سوارکاری شهر برویم. از بین حدود ۱۵پیست سوارکاری کشور، ۳ پیست مهم و معروف سوارکاری شامل آق‌قلا، گنبد و بندرترکمن در اسـتان گلسـتان قرار دارند. مجموعه سـوارکاری گنبدکاووس با ۱۶۰هکتار وسعت، از مجموعه‌های کشـوری ورزش سوارکاری است که البته ۱۲۰هکتار آن زمین کشاورزی است. کورس اسب‌دوانی برای ترکمن‌ها مثل مسابقه تیم فوتبال منچستریونایتد است برای فنزهای بریتانیایی؛ ذوق‌وشوق دارند و برای دیدن آن سـر از پا نمی‌شناسـند؛ این را وقتی می‌فهمیم که همراه آقارحیم به میدان‌اسـب‌دوانی گنبدکاووس می‌رسیم. با اینکه اسـتارت اولین دور مسابقه ساعت یک بعدازظهر زده می‌شود ولی از صبح زود ترافیک شروع شده و مردم در خیابان منتهی به میدان ازدحام کرده‌اند.

اولین نکته‌ای که توجه ما را جلب می‌کند، حضور دستفروش‌هایی است که به‌جای آدامس و فال حافظ، خودکار می‌فروشـند و فروش‌شان هم بد نیست. علت موضوع را زمانی فهمیـدم که به ورودی میدان رسـیدم؛ مردی دفترچه کورس را می‌فروخت و هرکـس دفترچه می‌خرید، کناری می‌ایسـتاد و روی اسم بعضی از اسب‌ها علامت می‌زد. نام اسـب‌های شرکت‌کننده در هر ۷دور مسابقه کنار اسامی صاحبان آنها، مربی‌ها و سـوارکاران در دفترچه مسابقات نوشته شده بود و مردم هم مشتاقانه نام اسـب برنده هر دور را حدس می‌زدند و کنار آن با خودکار علامتی می‌گذاشـتند. پیش‌بینی نام اسب برنده مهم‌ترین تفریح کورس برای مردم اسـت.

ما هیچ، ما نگاه

کنار میدان اصلی متصدیـان حدود ۲۰باجه آماده‌اند تا حـدس مردم را درباره اسـب‌های برنده ثبت کنند. اینجا همه در تکاپو هستند؛ هیچ‌کس متوجه دور و اطراف خود نیست و همه شش‌دانگ حواسشان را گذاشته‌اند تا بتوانند نام اسب برنده را پیش‌بینی کنند. متصدی‌های باجه‌ها یک لحظه هم آرام‌وقرار ندارند و مدام پول‌ها را از مردم می‌گیرند و به آنها فیش می‌دهند. متصدی یکی از باجه‌ها می‌گوید که بعضی از تماشاچی‌ها از شهرهای دوری هر هفته به کورس می‌آیند تا در بازی پیش‌بینی شرکت کنند. یکی دیگر از متصدی‌ها می‌گوید شرکت در پیش‌بینی‌ها، اینترنتی و اس‌ام‌اسی هم شده و خیلی‌ها از راه دور و با دنبال‌کردن مسابقه از راه سایت، در این بازی شرکت می‌کنند. جالب است که در این بازی، شـرکت‌کننده‌ها نمی‌توانند کاری کنند که اسبشان برنده شود؛ آنها فقط باید با تجربه‌ای که دارند، درست حدس بزنند و بعد تماشاچی مسابقه باشند.

پیش‌بینی نام اسب برنده، هزینه و قوانین خاص خود را دارد و انواع مختلفی شامل «پیش‌بر»، «پی‌بر»، «دوقلو»، «سه‌پره» و «پنج‌پره» را دربر می‌گیرد. وقتی کسی اسب برنده یک دور را تشـخیص دهد، بازی پیش‌بر را انجام داده است. پی‌بر یعنی اینکه کسی بخواهد اسـب‌های اول تا سوم را مشخص کند و دوقلو هم به این معناسـت که کسی اسـب اول و دوم را بدون ترتیب حدس

شرکت در پیش‌بینی‌ها، اینترنتی و اس‌ام‌اسی هم شده و خیلی‌ها با دنبال کردن مسابقه از راه سایت، در این بازی شرکت می‌کنند. آنها نمی‌توانند کاری کنند که اسبشان برنده شود؛ فقط باید با تجربه‌ای که دارند، درست حدس بزنند

بزند. کارکرد پیش‌بینی‌های سـه‌پره و پنج‌پره هم شبیه به هم است؛ کسی که اسـب‌های اول تا سـوم را در ۳کورس نهایی حدس بزند، پیش‌بینی سه‌پره را انجام داده و کسـی که اسـب‌های اول تا سـوم را در ۵ کورس آخر پیش‌بینی کند، پنج‌پره انجام داده اسـت. مردم مبلغ مشـخصی را بـرای هرکدام از این



زلزله سم‌ها

اسب‌ها هنوز از دپار فاصله زیادی نگرفته‌اند. باید حدود ۲هزار متر را بدوند تا به خط پایان برسند. چابک‌سوارها خود را روی اسب‌ها خم می‌کنند تا هم تسلط بیشتری برای هدایتشان داشته باشند و هم سرعتشان بیشتر شود. آدم وقتی درون میدان، نزدیک دویدن این اسب‌ها باشد، لرزیدن زمین را زیر پایش حس می‌کند/ عکس: حامد خورشیدی

داوری درکار است

داوران کورس اسب‌دوانی، فقط در خط پایان منتظر اسب‌ها نیستند؛ چند تایی از آنها به همراه یک پیشکسوت در این ورزش و چند تا هم فیلم‌بردار و عکاس، سوار بر یک وانت می‌شوند و همزمان اسب‌ها را تعقیب می‌کنند تا از تخلف‌هایی که چابک‌سواران در بین راه انجام می‌دهند، مطلع شوند / عکس: سهراب سردشتی

پیش‌بینی‌ها به باجه‌ها می‌پردازند و فیشی دریافت می‌کنند. میزان پولی که در صورت درست‌بودن پیش‌بینی شرکت‌کنندگان به آنها پرداخت می‌شود، بستگی به تعداد آنها دارد. از علیرضا شجری که مسؤول باجه‌های پیش‌بینی است، می‌پرسم که این کار همان شرط‌بندی است؟ او می‌گوید: «شرط‌بندی با پیش‌بینی کاملا متفاوت است. اینجا تمام درآمد حاصله از پیش‌بینی‌ها صرف جوایز اسب‌های برنده می‌شود و برای همین، شرعی است. پول هر بازی در صندوقی ریخته می‌شود و ۲۹درصد آن برای جوایز اسب‌ها کم می‌شود و بقیه بین کسانی که پیش‌بینی کرده‌اند، تقسیم می‌شود. حقوق کارکنان و دیگر خرج‌ها از راه‌های دیگری مثل فروش دفترچه‌های کورس و... تامین می‌شود؛ کسانی هم که بیرون از این ساختار فعالیت می‌کنند، توسط نیروی انتظامی دستگیر می‌شوند». در دفترچه کورس هم تذکر جالبی درباره پیش‌بینی به شرکت‌کنندگان داده شده؛ «چنانچه جهت کمک به مسابقات اسب‌دوانی مایل به شرکت در عقد مسابقات هستید، فقط به باجه‌هایی که به این منظور تشکیل شده مراجعه و با بذل وجوه نقدی خود، نیات خیرخواهانه خود را عملی سازید و از جوایز ارزنده آن برخوردار شوید. سوارکاران به مجری با حق توکیل به غیر وکالت داده‌اند که نسبت به پیش‌بینی نفرات برنده اقدام و عقد مسابقه را از طرف آنها منعقد کنند.»

یک ساعتی مانده تا اولین دور مسابقات شروع شود. باجه‌ها شلوغ شلوغ می‌شوند. عده‌ای دور مانیتور جمع می‌شوند و به اعداد و ارقام نگاه می‌کنند و عده‌ای هم پول به‌دست آماده‌اند تا فیش پیش‌بینی را تهیه کنند. استارت شروع مسابقه که زده شود، باجه‌ها حساب را می‌بندند تا پایان مسابقه برنده مشخص شود و کسی که برنده را درست حدس زده، جایزه خود را بگیرد. اسب‌های دور اول وارد دپار (محفظه شروع مسابقه) می‌شوند و باجه‌ها دریافت پول را متوقف می‌کنند تا استارت اولین دور مسابقات اسب‌دوانی زده شود.

اسب، عسل، گردو

اسب‌ها تک‌وتوک در خیابان منتهی به میدان اصلی می‌دوند و سپس پیش مربی خود برمی‌گردند. به محض اینکه اسبی می‌ایستد، پتویی دور او می‌بندند و توبره‌ای پر از غذا را طوری دور گردنش می‌اندازند که پوزه حیوان درون آن قرار گیرد. این اسب‌ها آماده مسابقه هستند و نباید بدنشان سرد شود؛ برای همین است که به دستور مربی هر چند دقیقه یک‌بار چابک‌سوار بر پشت اسب قرار می‌گیرد و مسیری را به تاخت می‌رود و می‌آید. اسب‌های ترکمن جزو اسب‌های تندرو و قوی هستند و معمولا مهم‌ترین مقام‌ها را می‌آورند. در ایران حدود ۱۵هزار اسب شامل تروبرت، ترکمن، دوخون، عرب، کرد و اسبچه خزر وجود دارد که بسیاری از آنها نیازمند ساماندهی هستند.

«میثم‌خان» ۴سال دارد و قدش از بقیه بلندتر است. این اسب تا به‌حال ۱۹بار در مسابقات دویده و ۹بار مقام‌های اول تا سوم را از آن خود کرده است؛ اسبی است سیاه با گردنی برافراشته و پاهایی بلند. طاهر تراچ که مربی این اسب است، می‌گوید آن‌قدر برای آماده‌کردن میثم‌خان استرس دارد که نمی‌تواند با ما گفت‌وگو کند. تراچ مدام به اسب رسیدگی می‌کند و هر بار پتوی دور بدن او را چک می‌کند تا مطمئن شود باد سرد به تن تازه‌دویده و عرق کرده‌اش نمی‌خورد. آنه قریشی، صاحب میثم‌خان است که زیاد از جوایز مسابقات راضی نیست؛ «جایزه اسب برنده ایرانی یک میلیون تومان است و تازه امروز آن را به ۲میلیون تومان افزایش داده‌اند در حالی که جایزه اسب‌های وارداتی (آمریکایی و انگلیسی) خیلی بیشتر از اینهاست». حمید خیابانی که صاحب «کورلین» است، آن‌طرف کنار اسب ۳ساله خود ایستاده و سر او را نوازش می‌کند. کورلین تاکنون ۶بار در مسابقات دویده و ۲بار مقام نخست را به‌دست آورده. خیابانی هم معتقد است که میزان جایزه‌ها کفاف هزینه‌های نگهداری اسب را نمی‌دهد. او دلیل بالابودن میزان جایزه‌های خارجی را اسپانسرهای قدرتمندی می‌داند که صاحبان آن اسب‌ها دارند؛ «اسب‌های ایرانی اسپانسر قوی ندارند؛ برای همین است که پول جایزه‌های ما را فدراسیون می‌دهد». او می‌گوید که ماهی ۸۰۰هزار تومان هزینه نگهداری از کورلین است. قریشی هم هزینه نگهداری از میثم‌خان را ماهی ۵۰۰هزار تومان برآورد، می‌کند؛ «۳۵۰هزار تومان به مربی‌اش می‌دهم تا هزینه غذا و چابک‌سوار را بپردازد و ۱۵۰هزار تومان هم برای غذاهای تقویتی اسب پرداخت می‌کنم. یک یا ۲میلیون تومان که کفاف این همه هزینه را نمی‌دهد. تازه ما برای شرکت در این مسابقات هم باید بین ۲۰ تا ۴۰هزار تومان پرداخت کنیم.» برای آنکه اسب‌ها بتوانند در مسابقات با قدرت ظاهر شوند، باید جدای از غذاهای اصلی آنها که جو و یونجه است، غذاهای مکمل و تقویت‌کننده هم به آنها داد. قریشی به میثم‌خان عسل، گردو، زرده تخم‌مرغ، سویا و ذرت می‌دهد و خیابانی هم به کورلین، سبوس و عسل می‌خوراند. اصولا برای کسی که اسب پرورش می‌دهد، مهم‌ترین کار، تغذیه جانور است.

اسب بالغ نیاز شدیدی به ویتامین‌ها دارد که این نیاز با غذاهای مکمل برآورده می‌شود اما برای یک کره‌اسب، کلستروم (آغوز) و شیر مادر بهترین منبع مواد غذایی هستند. محققان معتقدند که آغوز (اولین شیر تولیدی مادیان) آنتی‌بادی بالایی دارد و از اسب‌ها در برابر بیماری‌ها محافظت می‌کند. دریافت آغوز توسط کره‌اسب‌ها در ۱۲ساعت اولیه زندگی بسیار مهم است چراکه آغوز ظرف ۱۲ تا ۲۴ساعت پس از تولد، به شیر تغییر پیدا می‌کند. تغذیه کره‌اسب با آغوز باعث می‌شود که این جانور در سن بلوغ در مقابل بسیاری از بیماری‌ها مصون بماند و اندام‌های سالم و قدرتمندی داشته باشد. برای صاحبان اسب هیچ چیز مهم‌تر از برنده‌شدن در مسابقات نیست و برای همین منظور، هر کاری را برای تقویت اسب می‌کنند. اسب باید در میدان خوب بدود و دیگر اسب‌ها را پشت سر بگذارد و در عبور از خط پایان اولین باشد.

شرط‌بندی با پیش‌بینی کاملا متفاوت است. اینجا تمام درآمد حاصله از پیش‌بینی‌ها صرف جوایز اسب‌های برنده می‌شود و برای همین، شرعی است. پول هر بازی در صندوقی ریخته می‌شود و ۲۹درصد آن برای جوایز اسب‌ها کم می‌شود



ردپای تاخت

اسب‌های کورس به فرمان چابک‌سوارهایشان همیشه در گوشه چپ میدان، کنار میله‌ها می‌دوند تا مسافت دور زدن‌ها در پیچ کمتر شود. به سطح زمین در این تصویر که دقت کنید، می‌بینید که جای ردپای اسب‌ها فقط در قسمتی از خاک –سمت چپ تصویر –به‌جا مانده و وسط تصویر هیچ خبری از لگدکوب شدن خاک نیست/ عکس: حامد خورشیدی

با اسب‌ها می‌دوند

درهای دپار که باز می‌شود، گزارشگر مســابقه کلمه «حالا» را به‌صورت جیغ ممتدی می‌کشد و همه می‌فهمند که دور اول مسابقه شروع شده است. ۱۲اسب نر و ماده در مسافت ۲هزار و ۲۰۰ متر در این دور به رقابت می‌پردازند و هر کدام قصد دارند تا زودتر از بقیه از خط سفید پایان که با گچ سفید روی زمین کشیده شده بگذرند. چابک‌ســوارهایی که به جهش و اســتارت خوب اسبشان ایمان دارند، بیشتر دوست دارند که در شماره‌های یک، ۲و۳ دپار قرار بگیرند ولی اگر اسب به‌اصطلاح دیر گرم شود، شماره‌های وسط و حتی آخر بهتر است؛ چراکه اسب‌ها پس از شروع به سمت داخل متمایل می‌شوند و اگر اسبی شروع خوبی نداشــته و در شــماره‌های اول قرار گرفته باشــد، فضای مقابلش توسط دیگر اسب‌ها سد می‌شود و نمی‌تواند خوب بدود.

هیجان بازی از همین دور اول بیداد می‌کند. تماشــاگران با هیجان خاصی اسب‌ها را دنبال می‌کنند؛ بعضی روی صندلی‌های خود نشسته‌اند و بعضی هم که هیجان بیشتری دارند، نزدیک میله‌هایی که کنار پیست است، ایستاده‌اند و ابراز احساسات می‌کنند. یک فیلم‌بردار به‌همراه داوران وسط، با وانتی اسب‌ها را از آن طرف فنس تعقیب می‌کند تا خطایی صورت نگیرد. همه چابک‌سوارها پس از بازشدن درهای دپار، اسب‌ها را به گوشه ســمت چپ میدان راهنمایی می‌کنند تا مسافت دورزدن‌ها در پیچ کمتر شود. از آنجا که در این نوع مسابقات ممکن است اتفاقات ناخوشایندی هم بیفتد، پشت اسب‌ها آمبولانسی حرکت می‌کند تا در صورت لزوم به کمک اسب یا چابک‌سوار بیاید. دور اول با خطای مسلم ۲چابک‌سوار تمام می‌شود؛ چابک‌سواران اسب‌های شماره ۲ و ۳ یکدیگر را درحال مسابقه با شلاق می‌زنند و این دعوا بعد از تمام‌شدن مسابقه هم ادامه پیدا می‌کند. از داور مسابقه دراین‌باره می‌پرسم که می‌گوید: «آن‌طور که فیلم نشان می‌دهد، یکی از چابک‌سواران دهانه اسب دیگری را می‌گیرد و آن‌یکی هم با شــلاق می‌زند توی صورتش! اولی به احتمال زیاد از مســابقات محروم می‌شــود و دومی هم به‌خاطر ضرب‌وشــتم احتمالا جریمه می‌شــود».

برای آنکه پیش‌بینی پنج‌پره را آغاز کنند، بین دور اول و دوم حدود یک‌ساعت وقفه می‌افتد. بیرون از محوطه میدان اصلی، مکان دایره شکلی وجود دارد که

نگاه امیدوار
هنوز مسابقه شروع نشده و اسب‌ها در حال گرم شدن هستند ولی این ۳ تا جوان که دل توی دلشان نیست، از تورهای سیمی بالا رفته‌اند تا بتوانند از نزدیک اسب‌ها را ببینند. آنها انگار دارند به اسب محبوب خود نگاه می‌کنند و شاید مثل خیلی از تماشاگران امید به برنده شدن آن دارند / عکس: حامد خورشیدی

شهر در میدان
اسب‌دوانی بهترین تفریح ترکمن‌هاست. تمام روزهای هفته را با بحث‌کردن درباره مسابقه و اسب‌های برنده می‌گذرانند و آخر هفته‌ها هم به میدان مسابقه می‌آیند و اسب‌هایی را که برای برنده‌شدنشان پیش‌بینی کرده‌اند، تشویق می‌کنند. بازار فروش انواع ساندویچ‌ها و نوشیدنی‌ها، به‌خصوص چای داغ هم گرم است / عکس: سهراب سردشتی



به آن مانژ می‌گویند. چابک‌سوارها پیش از ورود به میدان، اسب‌های خود را آنجا به نمایش می‌گذارند و عده‌ای هم روی کاغذها یا دفترچه‌های خود مواردی را درباره اسب‌ها یادداشت می‌کنند تا بتوانند حدس خود را برای برنده‌شدن اسب‌ها افزایش دهند. اسب‌های دور دوم پس از گذر از مانژ وارد میدان می‌شوند و پس از آنکه دقایقی را آنجا گذراندند، داخل دپار می‌روند تا اســتارت شروع مسابقه زده شود. از آنجا که مسافت این دور، هزار و ۷۰۰ متر است، دپار را حرکت داده و آن را به خط پایان نزدیک‌تر کرده‌اند. گزارشگر اعلام می‌کند که مبلغ پنج‌پره به ۴۰میلیون تومان رسیده اســت و همین امر باعث می‌شود که هیجان مردم پس از هر دور، افزایش بیشتری پیدا کند.

دور چهارم که تمام می‌شــود، باز هم ســاعتی مســابقه را نگه‌می‌دارند تا پیش‌بینی ســه‌پره انجام شــود. این پیش‌بینی تا آخرین دقایق به ۱۳میلیون تومان می‌رسد. مردم ســر از پا نمی‌شناسند و عده تماشــاچیان به آخرین حد ممکن می‌رسد. حدود ۲۰هزار تماشاچی در میدانی جمع شده‌اند که تنها نصف این جمعیــت گنجایش دارد. دور پنجم هم تمام می‌شــود و مــن هم تصمیم می‌گیرم تا این هیجان را درک کنم و حدســی برای برنده‌شــدن اســب دور ششم بزنم. یکی از کســانی که با اشتیاق، مســابقه را دنبال می‌کند و دفترچه مسابقه‌اش پر از علامت‌هایی اســت که کنار اسب‌ها زده، کنار من ایستاده. از او می‌پرسم: «چطور حدس می‌زنی که کدام اسب در هر دور برنده می‌شود؟».

حدود ۲۰هزار تماشاچی در میدانی جمع شده‌اند که تنها نصف این جمعیت گنجایش دارد، عده‌ای روی کاغذها یا دفترچه‌های خود مواردی را درباره اسب‌ها یادداشت می‌کنند تا بتوانند حدس خود را برای برنده‌شدن اسب‌ها افزایش دهند



بی‌تاب دویدن

آن‌طرف‌تر از میدان مسابقه، اسب‌ها را آماده دویدن می‌کنند. اسب‌های دونده‌ای که یک لحظه هم آرام و قرار ندارند، بی‌تاب مسابقه‌اند و دویدن در میدان. مربی‌ها این اسب‌های بی‌طاقت را پس از هربار دواندن، با پتو می‌پوشانند تا باد تن عرق کرده‌شان را سرما ندهد/ عکس: حامد خورشیدی

او که سیدحسین حسینی نام دارد و از شاهرود برای دیدن مسابقه آمده، می‌گوید که بعضی از اسب‌ها را از هفته‌ها و سال‌های گذشته می‌شناسد و وضعیت بعضی‌ها را هم از روی پدرومادرشان تشخیص می‌دهد. او برای دور دوم «جیحون» را به‌عنوان برنده در نظر گرفته چون مادرش «گل‌آینام» را می‌شناسد. از آنجا که هیچ‌کدام از اسب‌ها را نمی‌شناسم، برای دور ششم روی «پرشین‌گلد» پیش‌بینی پیش‌بر می‌کنم؛ چراکه در دفترچه مسابقه، میزان شرکت این اسب در مسابقات ۱۳بار نوشته‌شده که ۴بار مقام اول، ۳بار مقام دوم و ۴بار مقام سوم را از آن خود کرده است. اسب من برای دور ششم برنده می‌شود و من که تنها ۲هزار تومان برای این پیش‌بینی پرداخت کرده بودم، ۱۲هزار تومان دریافت می‌کنم؛ البته برای دور هفتم هم به همین طریق پیش‌بینی می‌کنم که شانس یاری‌ام نمی‌کند.

از چاپار تا دپار

اسب همیشه برای ایرانیان که به‌صورت ایلی – طوایفی زندگی می‌کرده‌اند، هم وسیله نقلیه و هم ابزار کار بوده و همین موضوع باعث می‌شده که همیشه مورد احترام آنها باشد. ایرانیان کهن معتقد بوده‌اند که هر چیزی به انسان زیان می‌رساند و آسودگی او را بر هم می‌زند اهریمن است و سزاوار دشمنی و آنچه که به‌کار آید و مفید و زیبا باشد، درخور دوستی است. با بررسی متون کهن پارسی، می‌بینیم که اسب برای ایرانیان آفریده‌ای پاک و ایزدی شمرده شده و ایرانیان، دوستدار این جانور زیبا بوده‌اند. بعضی از نوشته‌های پارسی، ارزشمندی اسب را تا حد زیادی بالا برده‌اند. در تاریخ طبری آمده که یونجه که غذای اسب است پس از انگور، گرانبهاترین محصول به حساب می‌آمده‌است.

درست است که اسب همیشه مورد احترام بشر بوده اما بین آنها تفاوتی هم وجود داشته؛ بعضی از اسب‌ها برای کار در مزرعه مناسب بوده‌اند و بعضی از آنها مخصوص میدان کارزار بوده‌اند. اسب خوب و سوارکار خوب از قدیم‌الایام مورد قبول بوده‌اند. اسب خوب همیشه از آن پادشاه، رئیس طایفه یا خان روستا بوده چراکه داشتن یک اسب قوی و چالاک نشانگر قدرت صاحب آن بوده است. از قدیم برای آنکه بتوانند اسب‌ها را از هم تمیز دهند، در بسیاری از دهکده‌ها مسیری را تعیین می‌کردند و بین آنها مسابقه‌ای برگزارمی‌شده است و همین کار شروع اولیه مسابقات اسب‌دوانی شده است.

برای دسترسی دقیق‌تر به تاریخچه اسب‌دوانی باید به سال‌ها پیش بازگشت؛ زمانی که اسب‌ها را نه برای مسابقه که برای میدان‌های نبرد یا کارهای حکومتی تربیت می‌کردند.

با توجه به اسناد به‌دست‌آمده، داریوش هخامنشی نخستین کسی بوده که پست سریع یا همان «چاپار» را بنیان نهاده و این کار توسط اسب‌های تیزپایی انجام می‌شده که برای همین کار تربیت شده بودند. چابک‌سواران خبره بر پشت این اسب‌های سریع می‌نشستند و پادشاه را از وقایع سرزمین پهناور ایران آگاه می‌کردند. محققان، اسب‌ها و سوارکاران اشکانیان و ساسانیان را تیزرو دانسته و نگهداری و تربیت از آنها را امر بسیار مهمی ارزیابی کرده‌اند. شاهان ایرانی به اسب‌های موجود هم بسنده نکرده و همیشه در این فکر بوده‌اند که اسبی برتر از حریف داشته باشند.

می‌گویند نادرشاه اسب را عنصر مهمی در نبردها می‌دانسته و برای همین همیشه سعی می‌کرده تا به نژاد قوی‌تر و سریع‌تری از این جانور دست پیدا کند. او با ترکیب ۲ اسب عرب و ترکمن، دست به یک اصلاح نژادی زد به نام «چناران» که از پدر و مادر خود بسیار تیزپاتر بود.

مسابقات میان اسب‌ها همواره در ایران وجود داشته و یکی از قدیمی‌ترین تفریحات ایرانیان بوده اما اولین اسب‌دوانی رسمی تاریخ معاصر در زمان ناصرالدین‌شاه به ثبت رسیده که دوست‌علی‌خان معیرالملک – نوه دختری شاه قاجار – در کتاب خاطرات خود به نام «یادداشت‌هایی از زندگی خصوصی ناصرالدین‌شاه» درباره آن نوشته است.

به دستور ناصرالدین‌شاه، در میدان شاه (قیام فعلی) میدان اسب‌دوانی درست می‌کنند و کمی بعد، این مسابقات به دوشان‌تپه منتقل می‌شود. در این میدان که یک دور آن در حدود ۳/۵ کیلومتر طول داشته، مسابقاتی با حضور شاه برگزار می‌شده. البته هرگاه اسب‌های شاه در این مسابقات شرکت می‌کرده‌اند، دیگر چابک‌سواران سرعت خود را کم می‌کرده‌اند تا آنها برنده شوند و خود سلامت بمانند.

این میدان تا سال ۱۳۲۰ محل برگزاری کورس اسب‌دوانی بوده تا اینکه مسابقات به میدان جلالیه (محل پارک لاله فعلی) منتقل می‌شود. در این میدان، اسب‌دوانی در ۲فصل بهار و پاییز و در هر فصل، طی ۵دوره مسابقه در روزهای تعطیل و جمعه برگزار می‌شده است. از همین تاریخ بوده که ترکمن‌ها در شهرهای گنبدکاووس، آق‌قلا و بندرترکمن مسابقه‌های خود را به‌صورت رسمی برگزار کرده‌اند.

با تبدیل میدان جلالیه به پارک، اسب‌دوانی به باشگاه انقلاب فعلی، میدان خرگوش‌دره و سرانجام در سال ۱۳۵۰ به میدان اسب‌دوانی فرح‌آباد در اتوبان افسریه منتقل می‌شود. این میدان به‌صورت کاملا حرفه‌ای اداره می‌شده و همین امر، سرآغاز انحلال اسب‌دوانی سنتی و نیمه‌سنتی حاکم بر اسب‌دوانی بوده است.

از سال ۱۳۶۰ مسابقه‌های کورس اسب‌دوانی در تهران تعطیل شد اما میدان‌های گنبد، بندرترکمن و آق‌قلا همچنان فعال ماندند و طرفدارانشان هم روزبه‌روز بیشتر شدند. سال ۱۳۶۵ میدان نوروزآباد تهران به‌عنوان مکانی برای برگزاری مسابقات انتخاب شد که تا امروز هم به‌کار خود ادامه می‌دهد ولی این مسابقات بین پایتخت‌نشین‌ها به اندازه مردم ترکمن طرفدار ندارد. ■

سال ۱۳۶۵ میدان نوروزآباد تهران به‌عنوان مکانی برای برگزاری مسابقات انتخاب شد که تا امروز هم به‌کار خود ادامه می‌دهد ولی این مسابقات بین پایتخت‌نشین‌ها به‌اندازه مردم ترکمن طرفدار ندارد

[امامزاده]

چلچراغ شیراز

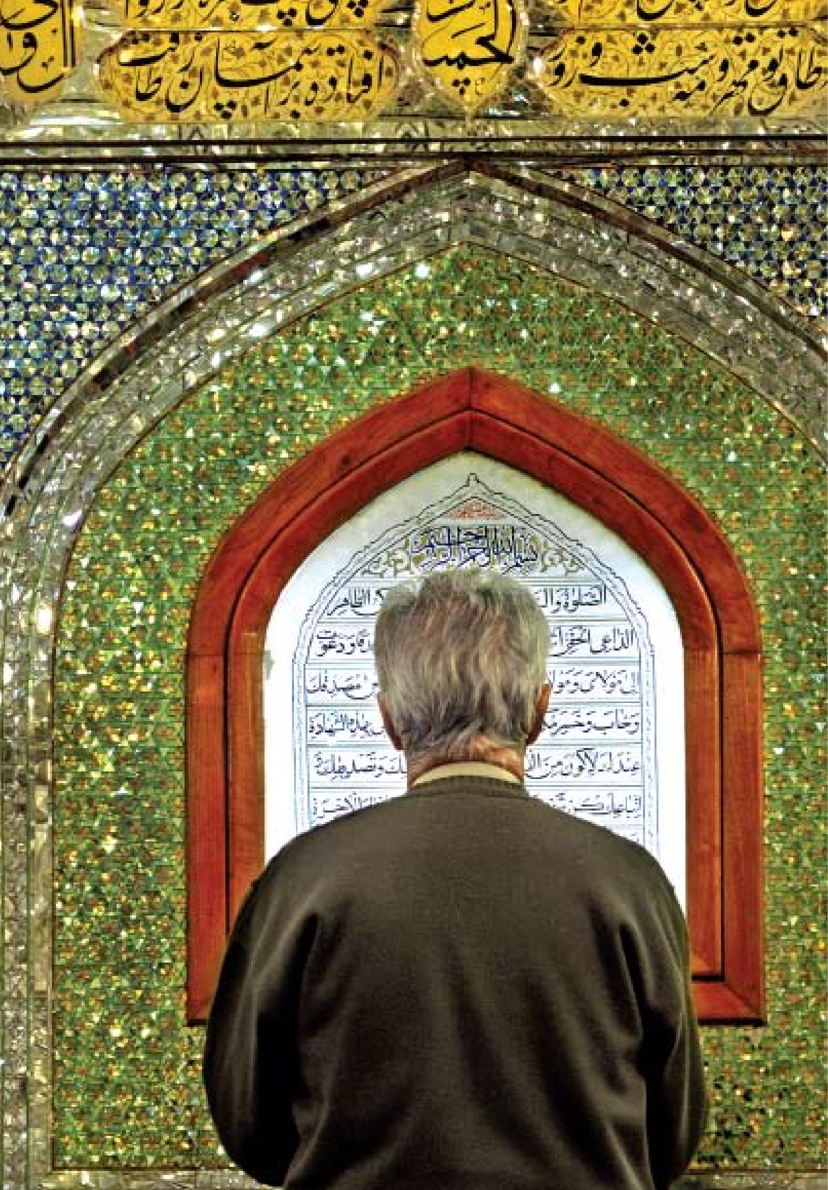
اینجا بارگاه شاهچراغ (ع)، برادر امام رضا (ع) است مکانی که یازده قرن تاریکی به خود ندیده

فاطمه علی‌اصغر، عکس‌ها: حسین کریم‌زاده

پاسارگاد، شهر باستانی؟ تخت‌جمشید با ستون‌های سر به آسمان برده‌اش؟ کاخ فیروزآباد، بنیان گذاشته سلسله ساسانی؟ مجموعه نقش رستم و آرامگاه‌های پادشاهان هخامنشی‌اش؟ مقبره شاه شجاع، مردی از تبار آل‌مظفر؟ حافظیه با تفال و تفرجش؟
نه! مقصد جای دیگری است. نیت، رسیدن به آستان کسی است که «حاجت روا می‌کند، اگر دلت پاک باشد». حکایتی دیگر است؛ حکایت گنبد فیروزه‌ای که نشسته پای حوضی در صحن که فواره‌اش آب را تا بالا می‌برد و باز بر آستانش فرو می‌آورد و باز هم. حکایت شمع‌ها که هر کدام به نیازی برافروخته می‌شوند و روشن می‌مانند تا نیازی دیگر روشنی دیگری برافروزد. شمع‌هایی که شعله می‌کشند بر بارگاهی که خود، شاه همه چراغان روشن است. مقصد شاهچراغ (ع) است.









بارگاه دوست
آینه‌ها و مقرنس‌کاری‌های مثال‌زدنی هنرمندان ایرانی، یک یادگاری ۸۰ساله‌اند. اطراف این آینه‌ها با آیات قرآن به خطوط زیبای ثلث، نسخ و نستعلیق آراسته شده و ضریح نقره‌ای بارگاه، زمزمه‌های عاشقانه هزاران زائر را پذیراست
/ عکس: بابک بردبار

توسل به شاه شیراز
پس از گذشت ۷قرن، اگر ابن‌بطوطه زنده بود و گذرش به شیراز می‌افتاد، بازهم در سفرنامه خود همان را می‌نوشت که پیش از این نوشته: «این آرامگاه در نظر شیرازی‌ها احترام تمام دارد و مردم برای تبرک و توسل به زیارتش می‌آیند»

سلام بر شاهچراغ
آدم وقتی درون حرم است، صدای نیاز و حاجت عاشقان را از همه‌جای بنا می‌شنود. زمزمه‌های خواندن زیارتنامه را گویی آینه‌ها تکثیر می‌کنند: «السلام علیک یا سید السادات الاعاظم احمد ابن موسی الکاظم»
/ عکس: بابک بردبار



مسجد عتیق شیراز را می‌گذرانی، آن سـوی «خدای خانه» که زمانی تمام نسـخ خطی قرآن را در خود جای داده بـود، دری می‌بینی رو به حیاطی وسـیع. وارد حیاط می‌شـوی، باز ۲ در وجود دارد؛ دری به سمت جنوب و دیگری به طرف شـمال حرم که از زیر ۲ سردر بزرگ کاشـی کاری، گذشته. صدای زمزمه شـعری می‌آید. برمی‌گردی. پیرمردی را می‌بینی که کلاه سبز به سر، کنار در فرعی‌ای که به بازار حاجی می‌رود، نشسته. می‌ایستی. درگاه مانندی در ضلع شمال حیاط وجود دارد. می‌پرسی: «این در به کجا راه دارد؟». می گوید: «بازارشاهچراغ».

حیاط وسیع است با حال و هوایی غریب. خیره می‌شوی به سوی ضلع غربی حیاط. نمی‌دانی باید به کدام سـو بروی. پس پیرمرد که غریبی‌ات را دیده، مثل کسانی که درد دل می کنند، با لهجه شـیرازی‌اش برایت حکایتی غریب را آغاز می کند: «پیرزنی در پایین تلی از گل و لای خانه داشت. هر شب جمعه، ثلث آخر شب می‌دید چراغی در غایت روشـنایی در بالای تل‌خاک است و تا طلوع صبح روشن. چند شب جمعه پایید، روشـنایی چراغ ادامه داشت. با خود فکر کرد شاید در این مکان، مقبره یکی از امامزادگان یا اولیاء الله باشـد. پس بهتر است به امیر عضدالدوله بگویم».

پیرمرد چشمانش سو ندارد اما گویی می‌بیند؛ آن روزی را که پیرزن به قصد خبر دادن به شاه به سرای امیر عضدالدوله دیلمی می‌رود و آنچه دیده به او می گوید. سیدصالح ادامه می‌دهد: «امیر و اطرافیانش از حرف‌های پیرزن تعجب کردند. آنها که این موضوع را باور نکرده بودند، هر کدام به سـلیقه خودشان یک چیزی گفتند. امیر اما دلش پاک بود. با خود گفت اولین شب جمعه به خانه پیرزن می‌روم تا ببینم موضوع از چه قرار است».

سید عصای خود را محکم می گیرد؛ انگار که هنوز در بهت است: «شب جمعه آمد. شاه هم راهی خانه پیرزن شد. دور از خدم و حشم آنجا خوابید. به پیرزن گفت هر وقت چراغ روشن شد، مرا بیدار کن. چون ثلث آخر شب آمد، پیرزن روشنایی پرنور قوی‌تری از شب‌های دیگر دید و آن‌قدر خوشحال شد که بی‌اختیار ۳ مرتبه فریاد زد شاهچراغ!».

عصا را بالا می‌آورد. نشسته‌ای ساکت و گوش می‌دهی؛ «امیر از خواب پرید و به سمتی نگاه کرد که پیرزن نشان داده بود. چشمش نور چراغ را دید. دوید بالای تل‌خاک تا چراغ را ببیند اما اثری از چراغ نبود. پناه بر خدا! دوباره برگشت پایین و باز نور چراغ را دید...».

باد میان برگ درختان صحن می‌پیچد. پیرمرد آهسته ادامه می‌دهد:« خلاصه اینکه امیر شـخصی را برای کاوش در آن منطقه مامـور می کند و مقبره فرزند ارشد موسی بن جعفر(ع)، حضرت شـاهچراغ(ع) را می یابد. به دستور امیر بالای آن، جایگاهی ساخته می‌شود که تا امروز زیارتگاه عاشقان اهل بیت عصمت و طهارت‌اسـت».

سید کلاه سبزش را جابه‌جا می کند و به زحمت می‌ایستد: «در طول عمر چند صد ساله این بنا، پادشاهان بسیاری آمده و رفته‌اند و آن را ساخته و تزئین کرده‌اند.

آینه‌کاری و نوشته‌های گچ‌بری، درهای نقره و رواق حرم را می‌بینی؟ همه اینها با قلم‌های درشت و ریز روی کاشی یا کاغذ و آینه نوشته شده‌اند.»

حرف‌های سـید همچنان ادامه دارد و از امامزاده می گوید. سفارش زیادی به زیارت می کند و بعد با قدم‌های سنگینش میان جمعیت گم می‌شود.

راه می‌افتی. حجره‌هایی را می‌بینی که پیشانی و جرزهای جلوی آنها کاشی‌کاری شده است. ستون‌های آهنی ایوان حرم به وسـیله چوب‌های نفیس پوشش داده شده‌اند و در سقف مسـطح آن، چوب منبت‌کاری به کار رفته است. سمت شمال شرقی حیاط، مقبره‌ای جای گرفته. گفته‌های پیرمرد را به یاد می‌آوری. این حرم، مقبره سید میرمحمد(ع)، برادر شاهچراغ است؛ همان برادری که پا به پای سید احمد جنگید تا شهید شد. پیش می‌روی. لحظه دیدار نزدیک است. بارگاه عظیمی سمت غرب حیاط پیدا می‌شود؛ بارگاهی که گنبد فیروزه‌اش در تلالو آفتاب می‌درخشد. هرچند دیگر از گنبد قدیمی خبری نیست و این گنبد همانی است که در سال ۱۳۳۶ خورشیدی با بتون آرمه از سوی انجمن آثار ملی و اداره باستان شناسی فارس ساخته شد. دیگر از کسی راه را نمی‌پرسی؛ حسش می کنی؛ بارگاه امامزاده سید احمد پسر امام‌موسی کاظم(ع). حوض بزرگی با فواره‌ای زیبا بسـط یافته پیش روی بارگاه با درخت‌های بسیاری در اطرافش. صدای زمزمه و راز و نیاز در گوش تو می‌پیچد. نور به آینه‌های ریز رنگینی که به سبکی هنرمندانه ساخته شده‌اند خورده و به سویت منعکس می‌شود. گفته می‌شود این آینه‌ها یادگار سال‌های ۱۳۰۶ هستند. هوای مقدس را تنفس می کنی. گویی در نقطه ثقل زمینی. انواع خطاطی‌های زیبای ثلث، نسخ و نستعلیق که تزئین کننده نمای اطراف آینه‌ها و کاشی‌ها هستند، چشمانت را خیره می کند. ضریح مطهر را می‌بینی؛ در شاه‌نشین زیر گنبد با بدنه‌ای از نقره و مقرنس کاری‌های مثال‌زدنی آینه‌ها. اینجا بارگاه شاه‌چراغ است.

به دستور امیر عضدالدوله دیلمی برفراز مکانی که چراغی می‌درخشید جایگاهی ساخته‌می‌شود که تا امروز زیارتگاه عاشقان اهل بیت عصمت و طهارت است

به‌پابوست می‌آیُم گاه‌گاهی

بر کف بقعه‌ای قدم می‌گذاری که زمانی از سنگ و ساروج بوده است. حکایت می کنند «حسینعلی میرزا، فرمانفرما به دستور فتحعلی شـاه قاجار پیگیر شد تا کف بقعه را یک‌متر از سطح زمین بلندتر بسازد. این کار صورت گرفت و به جای استفاده از سنگ و ساروج، آن را از سنگ و آجر و گچ بنا و در آخر ضریحی نقره‌ای بر مزار مطهر نصب کردند». رو به ضریح نقره می‌نشینی. پیرزنی کنار ضریح ایستاده. مناجاتش که تمام



حیات ابدی

بنای امامزاده شاهچراغ(ع) بارها در طول تاریخ بر اثر عوامل طبیعی مثل زلزله تخریب شده اما باز هم از میان ویرانه‌ها سر برآورده و میزبان دوستداران حضرت شده است. ملکه تاشی خاتون – مادر شاه ابواسحاق – یکی از کسانی است که نقش مهمی در بازسازی بنای امامزاده در طول زمان داشته است

می‌شود، از او درباره شاهچراغ می‌پرسی. از حاجاتی که امامزاده روا کرده می گوید و در آخر زمزمه می کند: «الا شاهچراغ تو شاه مایی /به‌پابوست می‌آیُم گاه‌گاهی /دو تا شمع بلور نذر تو دارُم/مرادُم رو بده بهرت می‌یارُم».

زائرانی را می‌بینی که از سراسر ایران و از آن ســوی مرزها راهی بارگاه شده‌اند. شاهچراغ حال و هوای دیگری دارد. بسیاری از گردشگران خارجی که برای دیدار بنای امامزاده آمده‌اند، با احترام به ضریح نزدیک می‌شوند و تعظیم می کنند. مردی روحانی که در آستانه ایستاده، برای افرادی که برای نخستین بار به این بارگاه آمده‌اند، از امامزاده می گوید: «شاهچراغ نزد پدرش امام موسی کاظم(ع) از جایگاه و احترام ویژه‌ای برخوردار بوده است. این حضرت مردی کریم، جلیل‌القدر، بزرگوار و پارسا بود». او در ادامه گفته‌های خود درباره شخصیت شاهچراغ می گوید: «حضرت امام موسی کاظم(ع) به دلیل علاقه‌ای که به این نیک پسر داشت، ملکی به نام یسیره را به او هدیه کرد؛ ملکی که بعدها حضرت احمد(ع) آن را فروخت و به وسیله آن ۱۰۰۰ اسیر را آزاد کرد».

او ادامه می‌دهد: «مورخان گــزارش داده‌اند که پس از شــهادت امام کاظم(ع)، مردم مدینه به لحاظ شخصیتی که احمد داشــت، به در خانه او رفته و با وی بیعت کردند. او نیز پیشاپیش جمعیت به مســجد پیغمبر رفت، خطبه‌ای خواند و به مردم گفت؛ ای کســانی که با من بیعت کرده‌اید بدانید که من خودم با برادرم علی [علی بن موسی‌الرضا(ع)] بیعت کرده‌ام و او واجب الاطاعه است. بر من و شماست که از او اطاعت کنیم. سپس از منبر پایین آمده و به اتفاق همه مردم به در خانه برادرش رفته و با حضرت بیعت کردند».

زائری سر بر آستانه گذاشته و آرام اشک می‌ریزد. دیگری پارچه‌ای سبز را گره می‌زند. آن یکی دعایی زیر لب زمزمه می کند. قرن‌هاست که باورها و آداب و سنن مردم با این مکان گره خورده است. می گویند در فصل بهار و زمان تحویل سال، خیل عظیمی از اهالی شیراز و همچنین گردشگران به بارگاه شاهچراغ می‌آیند. انگار شاهچراغ به تمام زندگی آنها گره خورده است. شیرازی‌ها ترانه‌ای دارند که به خوبی این ارتباط را نشان می‌دهد؛ ترانه‌ای که بسیاری از مادران برای پسران تازه داماد خود می‌خوانند: «شب یک و منزل هزار و چشم دوماد انتظار / یه عروسی سیت میارُم در همین فصل بهار / شازده دوماد رفته شیراز بخره توپ یراق /آی برادر حرمتش کن تا دم شاهچراغ».

روز شهادت

قدیمی‌های شیراز روایات بسیاری از چگونگی شهادت شاهچراغ حکایت می کنند؛ «بنا به دستور امیر وقت، سربازان به پناهگاه حضرت احمدبن موسی(ع) حمله‌ور شدند. آن حضرت شجاعانه در برابر سربازان به دفاع از خود پرداخت. دشمنان که از پس او برنمی‌آمدند، دیوار پشتی مخفیگاه حضرت را خراب و درون خانه او نفوذ کردند. آنها از پشت سر با شمشیر، فرق مبارک آن حضرت را شکافتند و سپس خانه را بر بدن مطهر او ویران کردند».

هیچ کس به راستی نمی‌داند بر این حضرت هنگام شهادت چه گذشته است؛ تنها شفاهیاتی مانده و بس. پیرزنی با چادر کدرش بر دری نقره‌ای تکیه می‌زند که ۹۸ سال پیش مسعودمیرزا ظل‌الســلطان بر ورودی حرم نصب کرده. او از شهادت شاهچراغ می گوید: «سید امیراحمد پسر موسی کاظم(ع) به سوی طوس آمده به همراه برادرش محمدبن موسی. هردو دلاورانه می‌تازند در دل بیابان. در نزدیکی شیراز با نیروهای حکومتی درگیر می‌شوند. این ۲ برادر تسلیم نمی‌شوند و مبارزه می کنند تا اینکه هر

شاهچراغ به تمام زندگی مردم گره خورده است. شیرازی‌ها ترانه‌ای دارند که به خوبی این ارتباط را نشان می‌دهد «شازده دوماد رفته شیراز بخره توپ یراق / آی برادر حرمتش کن تا دم شاهچراغ»

دوتایشان شهید می‌شوند».

واقعه‌ای که پیرزن نقل می کند، طبق روایت‌های تاریخی به قرن سوم هجری باز می گردد. تاریخ‌نویسان اما در سال پیدا شدن قبر حضرت احمد(ع) اختلاف نظر دارند. گروهی آن را مربوط به زمان امیر عضدالدوله دیلمــی (۳۷۳-۳۳۸ قمری و گروهی دیگر هم این واقعه را متعلق به دوره، امیر مقرب‌الدین مسعودبن بدر به سال ۶۶۵ هجری قمری می‌دانند.

در جلد سوم «اعیان الشیعه» آمده اســت: «حقیقت امر آن است که به‌طور قاطع نمی‌توان گفت قبر وی در کجاست ولی شواهد و قرائن و دیدگاه آنانی را که قائل هستند شیراز محل دفن احمد می‌باشد، تأیید می کند و مشهور همین است. محسن امین بعد از بیان عقیده آنانی که محل دفن احمد بن موسی را در اسفراین یا مکان دیگر می‌دانند، می‌نویسد این عقیده بعید و مخالف با عقیده مشهور است که محل شهادت و قبر او شیراز می‌باشد».

اما روایت دیگری هم درباره شهادت ســیداحمد(ع) در جلد سوم و چهارم «ریحاه الادب» نوشته شده است: «برخی دیگر باور دارند که احمد در شیراز در جنگ با عامل مأمون شهید شد یا اینکه در شیراز مخفی شد و بعد وفات کرد و در همان‌جا دفن شد.»

مقبره آرام اســت. عطر گلاب می‌دهد؛ مقبره‌ای که به دســتور ملکه تاشــی خاتون، مادر شاه شیخ ابواسحاق اینجو – پادشاه فارس در قرن هشتم هجری– در مدت ۵سال بنا شد.

بر آرامگاه چه گذشت

کالبد بنای شــاهچراغ اما تاریخی دیرینه را تجربه کرده است. هنرمندان بسیاری بر بندبند آن نقش زده و سفرنامه‌های بســیاری در وصف آن نوشته‌اند؛ «این آرامگاه در نظر شیرازی‌ها احترام تمام دارد و مردم برای تبرک و توسل به زیارتش می‌روند». این روایت را ابن‌بطوطه جهانگرد مراکشی است که در سال ۷۴۸ (هجری قمری) برای باردوم به شیراز سفر کرده و در سفرنامه خود درباره اقدامات ملکه تاشی خاتون و توصیف آرامگاه می‌نویسد: «تاشی خاتون–مادر شاه ابواسحاق–در جوار این بقعه بزرگ، مدرسه و زاویه‌ای ساخته است که در آن به اطعام مسافران می‌پردازند و عده‌ای از قاریان پیوسته بر سر تربت امامزاده قرآن می‌خوانند. شب‌های دوشنبه، خاتون به زیارت آرامگاه می‌آید و در آن شب قضات و فقها و سادات شیراز نیز حاضر می‌شوند».

ابن‌بطوطه ادامه می‌دهد: «این جمعیت در بقعه جمع می‌شوند و با آهنگ خوش به قرائت قرآن مشغول می‌شوند. خوراک و میوه به مردم داده می‌شود و پس از صرف طعام، واعظ بالای منبر می‌رود و تمام این کارها بین نماز عصر و شام انجام می‌گیرد».

اقدامات تاشـی خاتون اما به بازسـازی بنای امامزاده ختم نمی‌شود؛ او جنب آرامگاه، مدرسه‌ای وسیع بنا و تعداد زیادی از مغازه‌های بازار نزدیک حرم و ملک میمند فارس را وقف بر این آستان مقدس می کند. سامان‌دهی این بارگاه در طول تاریخ ادامه دارد. می گویند به دستور شاه اسماعیل صفوی، بهسازی گسترده‌ای نیز روی آرامگاه انجام گرفته. امروز از آثار بازسـازی دوره صفوی نیز هیچ باقی نمانده است. به سـقف نگاه می کنی. اثری از قندیلی که نادرشاه دستور داده بود بر این بنا بیاویزند، نمی‌بینی؛ هرچند پیش‌تر در تاریخ خوانده بودی؛ سال ۱۱۴۲ (هجری‌قمری) نادرشاه افشار بهسازی گسترده‌ای بر آرامگاه شاهچراغ انجام داد. به دستور او قندیل بزرگی در زیر سقف و گنبد آویزان کردند؛ چراکه نادرشاه پیش از گرفتن شیراز و غلبه بر افغان‌ها، پیمان بسـته بود که اگر در جنگ پیروز شود، بهسازی شایسته‌ای بر این بقعه انجام‌دهد».

شـواهد گویای آن اسـت که نادر بر دشـمنانش فائق آمـد. بنابراین پس از پیروزی برافغان‌ها و تسلط بر شیراز، ۱۵۰۰ تومان پول آن زمان را صرف بهسازی شاهچراغ شد. این قندیل ۷۲۰ مثقال وزن داشته که از طلای ناب و زنجیر نقره‌ای ساخته شده بود. از قندیل می‌پرسـی. خادم حرم می گوید:« نقل شده این قندیل تا حدود ۱۵۰ سال پیش همچنان آویزان بوده اما بعد از زلزله سال۱۲۳۹ (هجری قمری) قندیل اهدایی نادرشاه را فروختند و صرف بازسازی آرامگاه کردند».

خادم ادامه می‌دهد:« در این زلزله شیراز با خاک یکسان و این آرامگاه به کلی مخروبه شد».

نویسـنده «تذکره دلگشـا» هم که خود شـاهد این زلزله بوده، این اتفاق را این‌طور روایت می کند:«گنبد بقعه (شاهچراغ) که از غایت ارتفاع، آفتاب جهانتاب هر روز در نیمروز خود را در سایه آن کشیدی، به یکدفعه چنان بر زمین خورد که زمین شکافته و در اعماق خاک فرو رفت... و آن عمارات عالی... تو گویی همیشه ویران بوده...».

زلزله اما دست بردار نیست. ۱۰ سال دیگر باز آرامش شهر را درهم می‌ریزد و گنبد آرامگاه را هم می‌شکند. محمدناصر ظهیرالدوله در همان سال آن را نوسازی می کند.

بازسـازی این بنا بعد از انقلاب اسـلامی نیز ادامه دارد؛ از همان زمان که با حکمی از سوی حضرت امام خمینی (ره)، سـید محمد مهدی دستغیب به تولیت آستان مقدس احمدی و محمدی منصوب می‌شود.

نصب سنگ مرمر در کف حرم مطهر و دیوارهای اطراف، سنگ فرش کردن حیاط آرامگاه، ساخت گلدسـته جنوبی که شـبیه و قرینه گلدسته شمالی است، کاشـی کاری با رنگ طبیعی و حوض بزرگ در میانه حیاط که از سبک معماری اسلامی الهام گرفته، از آثار این دوره هستند. سنگ‌های بزرگ این حوض از جنس چینی هستند و از معادن نیریز فارس تهیه شده‌اند. بیرون حرم که بیایی، می‌بینی دور تا دور آرامگاه، خارج از محوطه، بازارهایی ۲طبقه ساخته شده‌اند. ساختمان این بازارها اگرچه با مصالح نوین ساخته شده اما کارشناسان میراث فرهنگی می گویند در ساخت این بناها، شیوه سـنتی و معماری اصیل ایرانی محفوظ مانده تا حریم بقعه تاریخی مخدوش نشود.



زیارت قبول

بسیاری حاجت را گفته‌اند و با حضرت وداع می کنند، بسیاری هم برای زیارت در آستانه ورودند. حیاط شاهچراغ (ع) ۲ در اصلی دارد: یکی سمت جنوب و دیگری شمال در حرم که از زیر ۲سردر بزرگ کاشی‌کاری شده با معماری اسلامی می گذرند. حرم شاهچراغ (ع) در سمت غرب حیاط و حرم برادرش، سید میر محمد (ع) در سمت شمال‌شرقی جای دارد

۷ نوای قدسی

اگر این روزها به امامزاده شاهچراغ (ع) بروید، نوایی را می‌شنوید که از نورهای سبز درخشان به گوش می‌رسد. از آبان‌ماه سال ۸۷، خدام، هرطلوع و غروب خورشید در آستانه حضرت طبل و کرنا و سر می‌نوازند تا روح آدمی با افلاک قدسی در هم آمیزد



نقاره‌زن‌ها می‌نوازند

پیش از آنکه غروب آسـمان را رنگ دیگری دهد، وقتی بین روح و افلاک نقب زده می‌شود، نوایی دیگرگونه با موسیقی‌های رایج زمان، در حرم شاهچراغ طنین می‌اندازد؛ همچون زمانی که خورشید طلوع می کند. نقاره‌زن‌ها می‌نوازند؛ به‌مدت ۲۰دقیقه؛ آوایی را که از آبان امسـال با برپاکردن نقاره‌خانه‌ای در حرم شـنیده می‌شود؛ پس از ۴۰سال فراموشی این آیین کهن.

اکنون ۱۴نفـر از خدام شـاهچراغ (ع) در جمع نقاره‌چیان ایسـتاده‌اند، به نیت ۱۴معصوم. یک نفر سـر، ۶نفر طبل و ۷نفـر دیگر کرنا می‌نوازنـد. نقاره‌زن‌ها می‌گویند که از نت‌های محلی استان با اشعاری در مدح حضرت احمدبن‌موسی (ع) استفاده می کنند. به‌کارگیری نت‌های محلی در نقاره‌زنی اقدامی بدیع است که برای نخستین‌بار در شـاهچراغ (ع) اجرا می‌شـود. نوای این نت‌ها قلب زائران را می‌لرزاند. تاریخ‌نویسان معتقدند که نقاره‌زنی در ایران آئینی دیرین است. عبدالله مستوفی در کتاب «شرح زندگانی من» در این باره می‌نویسد: «در ایران از زمان قدیم معمول بوده اسـت که در طلوع و غروب آفتاب، نوازندگان این موسـیقی وطنی، در محل مرتفعی دور هم گرد می‌آمدند و بوق و کوس و کرنا و دهل خود را به صدا درمی‌آوردند و با نوازندگی خود، خورشید و روشـنایی آن را استقبال و بدرقه می کردند».

با این وجود سال‌های سال است که این سـنت تنها به‌صورت کامل در حرم امام‌رضا (ع) اجرا می‌شود نه هیچ مکان مذهبی دیگری. حالا با اقدامی که از سوی خدام حرم شـاهچراغ (ع) برای احداث این نقاره‌خانه انجام شده، هر غروب پیش از اذان، نوای این هنر اسلامی که برای تکریم و تعظیم معصومین (ع) به کار برده می‌شود، از ضلع شمالی بارگاه شاهچراغ (ع) به گوش می‌رسد. این نوایی است که زنگار از دل می‌زداید وحکایت شـمع‌های بلور را تکرار می کند؛ زمزمه‌ها و راز و نیازهای زائران در هم‌می‌آمیزد.

به دستور نادرشاه قندیل بزرگی در زیر سقف و گنبد آویزان کردند؛ چراکه او پیش از گرفتن شیراز و غلبه بر افغان‌ها، پیمان بسته بود که اگر در جنگ پیروز شود، بهسازی شایسته‌ای بر این بقعه انجام دهد

به نوری فکر می‌کنی که ثلث آخر شـب در بیابانی تاریک درخشـید؛ به تلالو گنبد فیروزه‌ای؛ انعکاس نور آینه‌های رنگی... . دلت می گیرد. این‌بار خداحافظی با کورش، تخت‌جمشید، حافظ یا شاه شجاع نیست؛ نه! خداحافظی با «شاه‌شیراز» است؛ با شاهچراغ (ع). ■

[خلیج‌فارس]

میراث چوبی نوح

ساخت لنج چوبی در سواحل خلیج‌فارس
صنعتی است کهن که هنوز هم کارآمد و پابرجاست

مونا قاسمیان

عکس: منصوره معتمدی

درخت‌ها به دریا می‌روند

مردان اینجا از چوب شناور می‌سازند و راهی دریا می‌کنند

چند هزار سال پیش بود. قرار بود تا تمام زمین زیر آب برود که مردی دست تنها به کار نجات موجودات زنده این کره خاکی مشغول شد. پس از مدتی همان‌گونه که مرد می‌دانست، همه جا را آب پوشاند اما فقط یک وسیله توانست حیات و زندگی را در زمین حفظ کند؛ یک کشتی چوبی. نوح پیامبر[ع] به تنهایی کشتی چوبی بزرگی ساخت و اهالی شهر را به همراه یک جفت از هر حیوانی در آن جای داد تا زندگی ادامه یابد. میراث‌داران نوح[ع] سال‌های سال به کار ساخت شناورهای چوبی ادامه داده و این میراث را به نسل ما رسانده‌اند. هنوز هم هستند کسانی که در سواحل جنوبی کشورمان از چوب لنج می‌سازند و به آب می‌اندازند. روزگاری ساخت لنج که گونه‌ای از کشتی کوچک باری یا در اصل یک قایق بزرگ موتوری با عرشه باز یا نیمه‌باز است، در ایران رونق داشت؛ لنج‌های چوبی، کیا و بیایی داشتند و تنها وسیله حمل مسافر و بار به کشورهای آن طرف آب بودند. صنعت لنج‌سازی که نشان‌دهنده تسلط فنی ایرانیان در ساخت وسایل حمل و نقل بوده، هنوز هم پس از سال‌ها زنده است و ناملایمات روزگار – از جنگ گرفته تا مدرن شدن – نتوانسته آن را از میدان به‌در کند. با اینکه هنوز تکنولوژی پیشرفته‌ای در ساخت لنج‌های چوبی ایران به کار نمی‌رود اما لنج‌ها پا به پای نفتکش‌ها در خلیج‌فارس دریاها را می‌شکافند و پیش می‌روند. هنوز هم می‌توان در بعضی سواحل جنوبی کشور مثل بندر لنگه، جزیره قشم، بندر کُنگ و بوشهر، لنج‌سازانی را دید که برای ساخت یک لنج چوبی سال‌ها کار می‌کنند و این سنت سالیان دور اجدادشان را حفظ می‌کنند.



مرغان دریایی بالای آن پرواز می‌کنند و بعضی‌ها هم روی بادبان‌هایش مانند نگهبان‌های وفاداری می‌نشینند. مردم جنوب با احترام و ستایش نگاهش می‌کنند و از آن با افتخار حرف می‌زنند. این لنج بزرگ، تندیس لنجی ۷۰۰تنی است که سال‌های سال پیش به مقصد سواحل آفریقا رفت و دیگر بازنگشت.

نام ناخدا کُرچی را در بندر کنگ همه شنیده‌اند؛ مردی که ۷۰ سال پیش با لنجی که مالک آن بود به دریا زد. لنج یا به زبان محلی «بوم» ناخدا کرچی را «بوم مسی» می‌نامند چرا که قسمت اعظم این لنج بزرگ و عظیم را که زیر آب قرار می‌گرفت، با ورق‌های مس پوشانده بودند. سال ۱۳۲۳ هجری شمسی، ۲ ناخدای بوم مسی – ناخدا عبدالله علی کُرچی و ناخدا خلفان احمد خلفان شوکتی – با ۶۴ سرنشین به دریا رفتند تا با دستانی پر، از هند، پاکستان، یمن و آفریقا به خانه برگردند. هر چند که بوم مسی مثل همیشه با دریا آشنا و مهربان بود اما زمانه تدبیر دیگری در سر داشت؛ بعد از ۸ روز پیمودن مسیر دریایی به سمت بندر دارالسلام (سواحل آفریقا)، هواپیمایی ژاپنی به آنها نزدیک می‌شود و با فیلمبرداری از لنج دوباره بازمی‌گردد تا روز بعد ساعت ۱۰ صبح که زیردریایی ژاپنی آنها را مورد هجوم توپ و رگبار قرار داده و جان ۳۵ نفر از خدمه این لنج را طی این حادثه می‌گیرد.

اگر به بندر کنگ بروید، نزدیک ساحل؛ درست همان‌جایی که ۱۱۳ سال پیش بوم مسی ساخته شد، بزرگ‌ترین تندیس بتونی لنج دنیا را می‌بینید که یادگار همان بوم مسی است؛ بومی که رونقی تازه در صنعت لنج‌سازی زمان خود بود؛ تندیس بتونی بوم مسی در بندر کُنگ نه تنها سمبل شهامت و دلاوری است بلکه نمادی برای صنعت لنج‌سازی ایران است.

زیر آسمان کُنگ

اینجا یکی از معدود کارگاه‌های لنج‌سازی در جنوب ایران است؛ بندر کُنگ، یکی از بنادر قدیمی شهرستان بندر لنگه واقع در استان هرمزگان. فاصله بندر کُنگ تا بندرعباس ۱۶۵ کیلومتر است و فاصله چندانی بین آن و بندر لنگه وجود ندارد؛ به طوری که گویی به هم چسبیده‌اند؛ بندری که با ساخته شدن خانه‌ها، صنعت و هنر لنج‌سازی

همانی که بود

کارگاه‌های لنج‌سازی چوبی نه دیوار دارد و نه سقف؛ لنج‌ها را کنار دریا و زیر آسمان می‌سازند. وقتی به یکی از این کارگاه‌ها پا بگذارید، کنار به کنار هم، لنج‌های تازه‌ساز یا در حال تعمیری را می‌بینید که کارگران، درون آن یا روی بدنه‌اش مشغول کارند. درست است که اره‌های دستی، برقی شده‌اند و تجربه استادکار به طرح‌ریزی نقشه تبدیل شده و چوب درختان وطن (کرت، کهور و کنار) جای خود را به ساج هند و آفریقا داده اما هنوز طرز ساخت لنج چوبی همان است که در قدیم بوده است /عکس: محمد فاطمی



از خن تا قماره

وقتی ساخت یک لنج به «قماره» که همان اتاق ناخداست می‌رسد، یعنی بیشتر کار انجام شده. البته کار این لنج هنوز به این مرحله نرسیده و شاید تنها انبار پایینی آن که «خن» نامیده می‌شود، ساخته شده باشد. کنار این لنج تازه‌ساز هم، بدنه زیرین یک لنج را می‌بینید که قرار است اسکلت آن را درست کنند

عکس: محمدمهدی زابلی







کوسه بر چوب ∧
لنج‌ساز که جنوبی‌ها به او «گلاف» می‌گویند، چوب‌های افقی را روی عمودی‌ها میخ می‌کند تا بدنه محکم شود. برای مقاوم‌سازی، به این چوب‌ها روغن کوسه می‌زنند تا آب به منفذهای آن نفوذ نکند /عکس: امین پورمند

پینه‌های پنبه و میخ >
دست گلاف آفتاب‌سوخته است و پینه‌بسته؛ میخ را در پنبه به روغن آغشته می‌پیچید تا مانع ورود آب شود. در قدیم این میخ‌ها را آهنگران محلی می‌ساختند اما امروزه آنها را از اصفهان می‌آورند /عکس: سامی حزنی - جام‌جم آنلاین

ستون فقرات لنج >>
این سازه‌ای که بیشتر به شکم یک نهنگ شباهت دارد، اسکلت اولیه یک لنج چوبی است که ساخت آن مدت‌ها طول می‌کشد. حالا وقت آن است تا انبار را روی آن بسازند و به قسمت‌های بالایی لنج برسند /عکس: سامی حزنی - جام‌جم آنلاین

هم با آن زاده شد؛ برای همین مردانش یا ماهیگیرند یا لنج‌ساز که به زبان محلی به آن گلاف می‌گویند. نام لنج، ارمغانی دیگر از انگلیسی‌هاست در زمانی که در ایران رفت و آمد بیشتری داشتند. لنج در فارسی از واژه Launch انگلیسی گرفته شده که می‌گویند خود آن هم از واژه اسپانیایی Lancha آمده.

بوی چوب و فریاد مرغان دریایی همراه با موج‌های آرام دریا که با صدای ضربه‌های چکش یکی شده به ما خبر می‌دهد به گلافان و لنج‌هایشان نزدیک شده‌ایم. ظهر است و وقت ناهار. کارگران با صورت‌هایی خیس از آفتاب گرم خلیج‌فارس یکی پس از دیگری به سمت استراحتگاهی که با برگ‌های نخل درست شده می‌روند تا در سایه آن بتوانند دقایقی خستگی را از تن دور کنند. ما را که می‌بینند، یکی از آنها به سمت‌مان می‌آید و با خوشرویی‌ای که فقط می‌توانی آن را در مردم خونگرم جنوب ایران پیدا کنی، ما را بر سر سفره کمرنگ و گرمشان دعوت می‌کند. ناهار این گلافان، غذای جنوب است؛ ماهی. همراه با خوردن غذا با آنها هم کلام می‌شویم. هوا گرم‌تر از آن است که بتوانی خودت را راضی کنی از سایه خنک برگ‌های نخل قدمی فراتر روی اما این مردان بعد از ناهار دوباره به سراغ کارشـــان می‌روند؛ می‌روند تا مثل پدران و پدربزرگانشان این سنت باقیمانده از ۸۰۰ سال پیش را همچنان زنده نگه دارند. حدود ۲۰ نفری می‌شوند؛ یکی اره در دست و دیگری به همراه میخ‌های بلند، و لنج نیمه کاره در کنار آب‌های خلیج زیبای فارس منتظر آنهاست.

وقتی می‌گویم لنج‌ساز هســـتی، با تاکید می‌گوید: «گلافی». از پدرش این فن را آموخته و پدرش هم از پدرش. از زمانی که یـــادش می‌آید، همه مردان اطرافش لنج می‌ساخته‌اند. خط‌های عمیق چهره و دستانش گواه حرف‌هایش است. حدودا ۵۰ سالش اســـت و می‌گوید که تاکنون در ساخت بیش از ۲۰ لنج سهیم بوده است. برایمان از پیشه‌ای می‌گوید که سال‌هاست وســـیله امرار معاش این مردم است. از زمانی می‌گوید که لنج‌سازی در منطقه رونقی داشت؛ اینکه این حرفه از پدر به پسر به ارث می‌رسید و جوانان بندر همه یا ماهیگیر می‌شدند یا گلاف. اما چند سال پیش بود که داستان عوض شد؛ دیگر مجوزی برای ساخت لنج صادر نشد. مردان بندر بیکار شدند و شرمنده در برابر زن و فرزند. عده‌ای هم مجبور به مهاجرت شدند. دیگر پدری نمی‌توانست با افتخار هنرش را به پســـرش بیاموزد. سیاستگذاران تشخیص داده بودند که این هنر در عصر مدرن دیگر جایی ندارد. برای همین از چند سال پیش به دلیل صادر نکردن مجوز از سوی سازمان سابق بنادر و کشتیرانی کشور، کارگاه‌های لنج‌سازی یکی پس از دیگری تعطیل شد تا خودمان بازهم تیشه به ریشه یکی دیگر از قدیمی‌ترین صنایع دستی ایران بزنیم.

از اره دستی تا دلر برقی

وقتی قرار است شناوری چوبی ساخته شود؛ یعنی باید چوب‌های برش‌خورده طوری کنار هم قرار گیرد تا چفت و بستی محکم به وجود آید و حتی یک قطره آب هم از میان آنها نفوذ نکند. تکنیکی که برای سرهم کردن اسکلت و چهارچوب اصلی یک شناور به کار می‌رود، باید مبتنی بر پیشرفته‌ترین وسایل کشتی‌سازی باشد تا ضریب اطمینان و امنیت آن شناور بالا برود و طول عمرش افزایش یابد. اما در بندر کُنگ با چنین چیزی

مواجه نمی‌شویم؛ نه کارخانه‌ای با دستگاه‌های پیچیده می‌بینیم و نه جرثقیلی برای سوار کردن الوارها. اینجا کارگاهی است که سقفش آسمان است و کارگرانی دارد که با ساده‌ترین ابزار کار می‌کنند. لنج‌سازان ایرانی به ابزارآلات مدرن شناورسازی مجهز نیستند و طرز ساخت لنج چوبی نسبت به زمانی که بوم مسی ناخدا کُرچی ساخته شد، تغییرات آن‌چنانی‌ای نکرده؛ تنها اره‌ها و دلرها برقی شده و نقشه‌های ساخت ترسیم می‌شود، مراحل ساخت هنوز هم تجربه است و فوت و فن استادکار؛ اما حاصل کار هنوز هم چشمگیر است.

کنار ساحل بندر کُنگ، لنج‌های کهنه و نویی در کنار یکدیگر ردیف قرار گرفته‌اند. دور تا دور تعدادی از لنج‌ها را داربست زده‌اند که گلافان روی آنها مشغول انجام کاری هستند، عده‌ای روی بدنه لنج کار می‌کنند و چند نفری هم مشغول کار در داخل آن هستند. احمد – جوان ۱۸ ساله‌ای که از کودکی در کنار پدرش لنج می‌ساخته – می‌شود راهنمای ما تا قسمت‌های مختلف لنج را نشانمان دهد. او نردبانی را نشان می‌دهد تا بتوانیم به وسیله آن داخل یکی از لنج‌ها شویم. نردبانی که تقریبا معلق است میان زمین و آسمان، تا به جایی تکیه داده شده باشد. همان‌طور که با ترس پله‌ها را یکی یکی بالا می‌روم، هزاران میخی را می‌بینم که به بدنه لنج متصل شده؛ میخ‌های بلند و پهنی که گلافان با ضربه‌های منظم چکش آنها را در جای همیشگی‌شان مستقر می‌کنند.

در گوشه‌ای از ساحل الوارهای مختلفی قرار دارد و در گوشه‌ای دیگر جعبه‌های پر از میخ، پیچ و مهره، فتیله و پنبه، چسب و بشکه‌های روغن کوسه. همه آماده‌اند تا برای ساخت لنج به موقع مورد استفاده قرار گیرند. به گفته حاج مالکی – یکی از پیرمردان لنج‌ساز بندر – در گذشته این میخ‌ها توسط آهنگران محلی ساخته می‌شد اما الان آنها را هم از اصفهان وارد می‌کنند. مردی با اره برقی مشغول بریدن تنه‌های درخت است. روی تنه درخت دیگری چند نفر خم شده‌اند تا با میله‌ای منحنی شکل، همان شکل را روی بدنه درخت در بیاورند که می‌شود بدنه اصلی و ابتدایی لنج.

فنون ساخت لنج‌ها در ایران توسط همین گلافان جنوبی توسعه پیدا کرده است. آنها با کار و تجربه‌های پدران و پدربزرگانشان، استادکاران ماهری می‌شدند تا بتوانند این فن را حفظ کرده و توسعه دهند. حاج مالکی از شیوه کار ساخت سنتی لنج و یکی از تغییرات مهمی که در این کار انجام گرفته می‌گوید: «ما کار ساخت را از کبل که به نوعی به همان اسکلت اولیه لنج گفته می‌شـــود شروع می‌کنیم. البته الان دیگر مثل قدیم لنج نمی‌سازند، قدیم‌ها طول کبل را با تجربه‌ای که به دست آورده بودیم، به‌طور تقریبی محاسبه می‌کردیم. اما در شیوه جدید از جدول افست و نقشه تفصیلی

ساخت یک شناور مبتنی بر پیشرفته‌ترین وسایل کشتی‌سازی است، اما اینجا نه کارخانه‌ای با دستگاه‌های پیچیده می‌بینیم و نه جرثقیلی برای سوار کردن الوارها



آشپزخانه و نقشه لنج

اینجا آشپزخانه گلافان است؛ چای و قلیانشان اینجاست و غذای ظهر و شبشان. آشپز کارگاه لنج‌سازی، نقشه یک لنج را روی دیوار زده و آن گوشه چای تازه‌دم را با فاصله روی دیگ غذا گذاشته تا نجوشد. تا ظهر چیزی نمانده و غذا هم در حال آماده‌شدن است؛ پس آشپز روی گنجه نشسته تا قلیانی دود کند و به قول خودشان خستگی بگیرد

عکس: سامی حزنی - جام‌جم آنلاین

به‌طور متوسط هر لنج ۴۰۰ تنی ساخته شده و آماده ورود به آب، در حدود ۲۰۰ تا ۲۵۰میلیون تومان قیمت دارد و ساخت آن حدود ۲ سال طول می کشد

قسمت‌های مختلف ساختمان شناور برای ساخت لنج استفاده می کنند». اگر کبل بلند باشد آن را ۲تکه می کنند و روی چند زیر سری قرار می‌دهند. بعد از آن به سوار کردن قطعات فریم که در اصلاح به جانمایی شـــناور و قرار دادن شیب بدنه و اندازه دنده‌ها می گویند، می‌پردازند. در قدیم چون فریم‌ها را یکپارچه نمی‌ساختند، با قطعات اولیه فریم‌ها، روکوب قسمت‌های پایین فریم را هم می کوبیدند. یکی دیگر از تغییرات ساخت لنج در شیوه جدید و مدرن این است که محل نصب دنده‌ها با فریم‌ها روی کبل علامت‌گذاری شده و سپس دنده‌ها روی آن سوار می‌شود. مرحله بعدی روکوب زدن به اسکلت لنج و سوار کردن تجهیزات موتوری آن است تا کار به مرحله پایانی برسد.

لنج، چوب و دیگر هیچ

شاید برایتان جالب باشد که نوع چوبی که در ساخت یک لنج به کار می‌رود، در طول عمر و دوام لنج نقش تاثیر گذاری دارد. چوب، ماده اصلی یک لنج چوبی است و درختی که چوب موردنیاز از آن تامین می‌شود مهم‌ترین بخش ساخت لنج است. حاج مالکی برای من تعریف می کند که مواد اولیه و اصلی برای ســاخت لنج‌های محلی، چوب ساج، منتیگ، فینی، جنگلی و تنه درختان محلی مانند کرت، کهور، کنار و تنه درختان غیرمحلی، مانند توت و چنار است؛ «قدیم‌ترها که خودمان چوب مورد نیاز برای لنج را تهیه می کردیم. همین که درختی را می‌دیدیم متوجه می‌شدیم که برای لنج مناسب است یا نه. اما الان بیشتر چوب ساج را از هند و آفریقا وارد می کنند چون چوبش روغن دارد و در دریا از بین نمی‌رود. البته هنوز بعضـــی از کارگاه‌ها از چوب‌های بومی هم استفاده می کنند».

با توجه به اینکه بنه یـــک لنج چوبی در تماس مدام با آب اســـت، نوع چوب باید به‌گونه‌ای انتخاب شود تا بیشترین مقاومت را در برابر نفوذ آب و ایجاد ترک داشته باشد. حاج مالکی می گوید: «بخشـــی از تخته‌های روکوب کبل و دماغه و سکان و اطراف پروانه شناور مناطقی هستند که همیشـــه با آب در تماسند؛ برای همین باید از چوب‌های بادوام ساخته شوند، وگرنه آفات دریایی چوب روی بدنه لنج را تخریب می کنند»، قسمتی از یک لنج چوبی قدیمی را که برای تعمیر به کارگاه آمده، نشانم می‌دهد و می گوید: «این ترک‌ها را می‌بینید؟ نوسان سطح آب روی بدنه لنج باعث می‌شود تا سطح آن مدام‌تر و خشک شود. این کار ترک‌های ریزی را روی بدنه ایجاد می کند که پس از مدتی رشد می کنند. برای همین نمی‌شود با همه نوع چوبی لنج ساخت».

اما چوب به تنهایی نمی‌تواند مانع ورود آب شود؛ باید درزهای بین تخته‌ها گرفته شود. البته این کار هم در صنعت لنج‌سازی چوبی هنوز به‌صورت کاملا سنتی انجام می‌شود؛ وقتی بدنه داخلی لنج توســـط پیچ و مهره روی هم سوار می‌شود، نوبت به استفاده از فتیله و پنبه می‌رسد. استادکاران، این فتیله‌های پنبه‌ای را با روغن کنجد می‌آلایند و در درزهای لنج می گذارند و روی آن را قیراندود می کنند تا سوراخ‌های لنج بسته شوند. همچنین مواد تزئینی و در عین حال تقویت کننده‌ای مانند پنبه آغشته به روغن کنجد و نارگیل که در اصطلاح محلی به آن کلفات می گویند برای استحکام و دوام و زیبایی در ساخت لنج به کار می‌رود.

یکی از معایبی که همیشه به صنعت لنج‌سازی چوبی نسبت داده‌اند، طول ساخت یک لنج است. از حاجی درباره مدت ساخت لنج‌ها می‌پرسم، با انگشت لنجی را نشان می‌دهد و می گوید: «یک لنج ۴۸۰ تنی است و با این تعداد کارگر ساخت آن حدود ۲ سال طول می کشد. البته هر چه تعداد کارگرها بیشتر باشد زودتر تمام می‌شود» لنج دیگری را نشانمان می‌دهد؛ «آن یکی، لنجی هزار تنی است که ۳ سال زمان می‌خواهد تا ساخته شود» جدای از قیمت بالای چوب، زمان صرف شده برای ساخت یک لنج چوبی باعث افزایش قیمت لنج می‌شود که این موضوع را هم یکی دیگر از معایب لنج چوبی دانسته‌اند. به گفته حاج مالکی، به‌طور متوسط هر لنج ۴۰۰ تنی ساخته شده و آماده ورود به آب، در حدود ۲۰۰ تا ۲۵۰میلیون تومان قیمت دارد. وام‌هایی که بعضی بانک‌ها برای خرید این لنج‌ها به خریداران پرداخت می کنند هم نتوانسته قدرت خرید لنج چوبی را افزایش دهد؛ وثیقه وام‌های بانکی برای خرید لنج زیاد است و خریدار باید ۲۵ درصد مبلغ وام را نزد بانک بگذارد که گاهی این مبلغ وثیقه به بالای ۱۰۰ میلیون تومان می‌رسد. اما مشکل اصلی اینجاست که این مبلغ باید ۶ ماه تا یک سال در بانک بماند و پس از آن وام پرداخت شود. از طرف دیگر مبلغ اقساط هم بسیار بالاست و به حدود ۳ میلیون تومان در ماه می‌رسد.

شروع داستان تلخ مرگ لنج‌های چوبی از همین معایب شروع شد. لنج‌های فایبر گلاس به‌صرفه‌تر بودند و مراحل ساخت آنها هم زمان زیادی نمی‌برد. هیچ بانکی حاضر نشد برای لنج‌های چوبی وامی بپردازد و این وام‌ها فقط به خریداران لنج‌های فایبر گلاس پرداخت شد.

فایبر گلاس‌ها می‌سوزند

سال ۸۳ بود. هنوز لنج‌ســازی چوبی مانند گذشـــته در جنوب ایران رونق داشت و کارگاه‌های لنج‌سازی پر از سفارشات کشـــورهای حاشیه خلیج‌فارس بود. گلافان هر روز در آفتاب گرم و هوای شرجی راهی کنار دریا می‌شدند تا لنج دیگری را برای دریا بسازند. اما داســـتان در آن طرف طور دیگری اتفاق افتاد. مدیران در اتاق‌های دربسته جلساتی را تشکیل دادند و طرحی را تصویب کردند؛ طرح جایگزینی لنج‌های فایبر گلاس به جای لنج‌های چوبی؛ طرحی که به قول مدیرعامل اتحادیه شرکت‌های حمل و نقل دریایی و مسافر کشور هیچ کار کارشناسی‌ای روی آن انجام نگرفت و به صورت آزمون و خطا اجرا شد. پس طرحی که هدفش بهبود اوضاع بود در عمل برعکس شد؛ کارگاه‌های لنج‌سازی چوبی در جنوب ایران یکی پس از دیگری بسته شدند و گلافان هم یکی پس از دیگری بیکار. اما ناخدا و جاشوها به لنج‌های جدید اعتمادی نداشتند. برای آنها چوب مقدس و لنج چوبی همه زندگی‌شان بود.

وقتی در بندر کُنگ هستی، برای بازدید از یک لنج فایبر گلاس لازم نیست تا راه زیادی بروی، طول ساحلی این بندر پر از کارگاه‌های لنج‌سازی چوبی و فایبر گلاس در کنار یکدیگر است. البته کارگاه لنج‌سازی چوبی با کارگاه فایبر گلاس آن بسیار متفاوت است، حتی کارگرانش هم متفاوتند. اینجا همه چیز سرد است و در بالای سرت به جای آسمان و مرغان دریایی، سقف آهنی زمخت یک سوله را می‌بینی. وارد فضا که می‌شوی به جای بوی چوب، بوی مواد شیمیایی بینی‌ات را نوازش می کند. اینجا نسبت به کارگاه لنج‌سازی چوبی مدرن‌تر به نظر می‌رسد؛ پس باید ایمنی و اطمینان لنج‌ها هم بیشتر باشد. اما زمان چیز دیگری را ثابت کرد.

روزها یکی پس از دیگری گذشت و آتش‌سوزی‌های مکرر در لنج های فایبر گلاس نشان داد که طرح جایگزینی لنج‌های فایبر گلاس به‌جای لنج‌های چوبی تا چه اندازه اشتباه بوده است. این را حســـین خدری – مدیرعامل اتحادیه شرکت‌های حمل و نقل دریایی بار و مسافر کشور – هم می گوید؛ «سازه فایبر گلاس سازه مناسبی برای حمل بار نیست و استانداردهای لازم در ایران رعایت نمی‌شود. به خاطر استفاده از مواد شیمیایی امکان ایجاد حریق در این نوع لنج‌ها بالا می‌رود. همچنین لنج‌های



راهی تا آب نمانده

دیگر چیزی به تمام‌شدن لنج چوبی نمانده؛ داربست‌ها را برداشته‌اند و قماره –اتاق ناخدا– را هم ساخته‌اند؛ مانده خرده کاری‌ها که باید تمام شود، رنگ لنج را کامل کنند و بیندازندش به آب. اما با تمام‌شدن این لنج کار گلافان تمام نمی‌شود؛ حالا چوب‌ها را می‌برند تا ساخت لنج دیگری را آغاز کنند/عکس: منصوره معتمدی





زیر سایه لنج ^
وقتی لنجی ساخته می‌شود، یعنی خرج چندین و چند خانوار در آمده است. صاحبان لنج، پس از تمام شدن ساخت لنجشان، زیر سایه آن لم می‌دهند و منتظر به آب انداختنش می‌مانند/ عکس: منصوره معتمدی

پیش به سوی دریا >
کمتر ناخدایی را می‌توان دید که استطاعت پرداخت هزینه‌های ساخت یک لنج را داشته باشد. صاحب لنج، کار هدایت این شناور را به ناخدا می‌سپارد تا او رهبری جاشوها و سرنشین‌های لنج را هم عهده‌دار شود/ عکس: منصوره معتمدی

مرغ‌ها و لنج‌های دریایی >>
گویی مرغ‌های دریایی چوب را بیشتر دوست دارند. در جنوب ایران لنج‌هایی چوبی دیده می‌شوند که بالای ۸۰ سال عمر دارند و هنوز هم پابه‌پای کشتی‌ها دریا را می‌شکافند و پیش می‌روند/ عکس: رئوف محسنی

فایبرگلاس در شرایط مرغوب ساخته نمی‌شوند و تجربه و نظارت کافی هم بر ساخت آنها وجود ندارد. الان مالکان این لنج‌ها در پرداخت قسط به بانک دچار مشکل هستند و حتی یک نفرشان نتوانسته اقساط ماهانه خود را پرداخت کند». موضوع وام‌های بانکی را از یکی از صاحبان لنج فایبر گلاس می‌پرسم. عبدالله، برای لنجش باید ماهانه ۷ میلیون تومان را طی ۵ سال به بانک پرداخت کند؛ «خانه‌ام را در گروی بانک گذاشتم تا بتوانم از بانک وامی بگیرم و یک لنج باری ۴۰۰ تنی بخرم. اول به ما گفتند وقتی لنج به آب رفت خانه از گروی بانک آزاد می‌شود اما این کار را نکردند. فقط کافی است نتوانم این اقساط را پرداخت کنم تا هم خانه‌ام را از دست بدهم و هم لنجم را. پرداخت قسط‌های بانک در ۵سال در توان ما نیست، بانک باید اقساط را در ۱۵ سال پس بگیرد».

تجارت میوه‌های فاسد

طرح شکست خورده لنج فایبر گلاس باعث شد تا دوباره تعدادی از کارگاه‌های لنج‌سازی چوبی در شرایط محدود به کار تعمیر و تولید ادامه دهند. در حال حاضر فقط به شرطی مجوز جدید برای کارگاه لنج‌سازی چوبی صادر می‌شود که یک لنج قدیمی از رده خارج شود. از طرفی هستند افرادی که هنوز هم معتقدند لنج‌های فایبر گلاس نسبت به لنج‌های چوبی مزایای فراوانی دارند؛ مدیرعامل سازمان منطقه آزاد قشم یکی از آنهاست. او با اشاره به مزیت‌های لنج‌های فایبر گلاس نسبت به لنج‌های چوبی، می گوید: «کاهش هزینه‌های نگهداری، عمر بیشتر و مفید آن، مدت زمان ساخت و تکنولوژی نوین از مزیت‌های تولید شناورهای لنج فایبر گلاس نسبت به لنج‌های چوبی است. ساخت یک لنج باری فایبر گلاس ۵۵۰ تنی طی مدت ۴ تا ۵ماه به پایان می‌رسد؛ در صورتی که زمان ساخت یک لنج چوبی با همین تناژ، بیش از ۲ سال زمان می‌برد». البته از طرف دیگر بسیاری از کارشناسان این حوزه مانند مدیرعامل اتحادیه شرکت‌های حمل و نقل دریایی بار و مسافر کشور معتقدند لنج‌های فایبر گلاس نسبت به لنج‌های چوبی هیچ برتری خاصی ندارند؛ نه از نظر ایمنی و نه از لحاظ نفوذناپذیری آب؛ «به دلیل اینکه بیشتر مواد به کار رفته در ساخت شناورهای فایبر گلاس مواد شیمیایی است، این مساله موجب خراب شدن مواد غذایی همچون هندوانه و انواع میوه می‌شود که با استفاده از این لنج‌ها به مقصد کشورهای عربی حاشیه خلیج‌فارس حمل و صادر می‌شوند».

اما کارگاه مدرن لنج‌سازی فایبر گلاس هم فقط در نگاه اول مدرن به‌نظر می‌رسد. اینجا هم هنوز خبری از تکنولوژی پیشرفته برای ساخت شناور نیست. درون کارگاه، قالب‌های بزرگ چدنی یا فولادی‌ای را که شبیه کشتی‌های کوچک آهنی است، در وسط کارگاه قرار داده‌اند. ابتدا درون این قالب‌ها را رنگ می کنند که در واقع این رنگ بدنه لنجی است که به دریا فرستاده می‌شود. پس از آن کارگرانی که به هیچ ابزار مدرنی مسلط نیستند، الیاف مصنوعی و سوزنی را روی یکدیگر می چسبانند. این کار آن قدر ادامه می‌یابد تا در نهایت یک لایه ۳ تا ۵سانتی از این الیاف شکل می گیرد که چون با ماده رزین ترکیب می‌شوند، در نهایت بدنه‌ای به جنس فایبر گلاس درست می‌شود. از طرف دیگر رزین خاصیت اشتعال‌زایی همراه با انفجاری شدید دارد که شدیدا هم نسبت به گرما حساس است. انفجار این بشکه‌ها در مجتمع‌های تولید لنج‌های فایبرگلاس آن‌قدر عادی است که تمام کارگران خاطرات شنیدنی‌ای از آن دارند.

پس از ساخت بدنه لنج آنها را به محوطه فضای باز کارخانه انتقال می‌دهند تا بیشتر نجارانی که اکثر آنان با زبان ترکی صحبت می کنند اتاق‌های چوبی ماشین دریا را به یکدیگر میخ کنند. لنج ساخته می‌شود و به دریا می‌زند. اما چند وقت بعد خبر آتش‌سوزی لنج فایبرگلاسی در نزدیکی کیش با خسارت یک میلیارد تومانی به همه مردم بندر می‌رسد.

آن نماند با من و عمر دراز

از خدیری درباره عمر مفید لنج‌های فایبرگلاس در مقایسه با لنج چوبی می‌پرسم؛ «اگر لنج‌های فایبر گلاس با استانداردهای خوب ساخته شوند، عمرشان ۱۵سال در برابر ۱۰۰ سال عمر لنج‌های چوبی است. همین حالا لنج‌هایی چوبی با عمر ۹۰ سال داریم که بدون هیچ مشکلی به کارشان ادامه می‌دهند». این موضوع من را به یاد تندیس لنجی می‌اندازد که در ساحل همین بندر دیده‌ام؛ تندیس بتونی بوم مسی. ۱۱۳ سال پیش استادکاران جنوبی کشورمان لنجی ساختند که باد و باران و توفان از پس آن برنیامد. مواد اولیه‌اش چوب بود اما هرگز آتش نگرفت. بیش از ۲۰ سال بدون مشکل در آب‌های آزاد جهان شناور بود و از یک سو به هندوستان و از سوی دیگر تا آفریقا می‌رفت و دوباره سالم به وطن خود بازمی‌گشت. شاید اگر آتش سلاح‌های ژاپنی در دوران جنگ جهانی دوم آن را به زیر آب فرو نمی‌برد، امروز هم از آن استفاده می‌شد.

برخلاف لنج‌های چوبی، بیشتر مواد به کار رفته در ساخت لنج‌های فایبرگلاس مواد شیمیایی است که موجب خراب شدن مواد غذایی مانند هندوانه و انواع میوه می‌شود

محمد بن احمد شمس‌الدین المقدسی – جغرافی‌دان قرن چهارم هجری قمری – در کتاب «احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم» می‌نویسد که تجار و صیادان بزرگ از اقصی‌نقاط شناخته شده آب‌های اقیانوسی برای خرید لنج‌های چوبی به منطقه چهاربهار می‌آمدند. اما مورخان این دوره باید برای آیندگان بنویسند که چگونه یک طرح اشتباه این صنعت هزارساله را در آستانه نابودی قرار داد. روزگاری لنج‌سازان ایرانی به همراه همکاران خود در بعضی کشورهای حاشیه خلیج‌فارس، از بهترین‌های این صنعت در جهان بودند. لنج‌های چوبی‌شان آب‌های جهان را درمی‌نوردید و انواع کالا را از کشوری به کشور دیگری می‌برد. صنعت لنج‌سازی سنتی ایران همچون دیگر صنایع بومی این کشور نیازمند توجه و مراقبت بیشتری هستند تا عمر درازشان پردوام‌تر شود. ■

[میراث، دوربین، حرکت]

خانه‌ای از فلک و فیروزه

عمارت زیبای حسینیه امینی ها همان قصر حاکم در فیلم «کفش های میرزا نوروز» است

«کفش های میرزا نوروز» از آن فیلم‌هایی است که خیلی از ایرانی‌ها آن را دیده‌اند. ماجرای این فیلم دیگر تبدیل به خاطره‌ای شده و هر چیز به‌درد نخوری را که صاحبش از آن دل نمی کند به کفش‌های پاره این فیلم نسبت می دهند. «کفش های میرزا نوروز» در دهه ۶۰ ساخته شد، یعنی زمانی که هنوز استفاده از دکور تا این اندازه در سینمای ایران رشد نکرده بود. برای همین، فیلم را در مکان‌های تاریخی فیلم‌برداری کرده‌اند تا حس و حال گذشته را بهتر نشان دهند؛ بخش‌هایی از این فیلم در مکان‌های تاریخی قزوین و تهران فیلم‌برداری شده است. از آن‌جا که از ساخت این فیلم مدت‌ها می گذرد، عکس های فیلم را به سختی به‌دست آوردیم. اگر یاری دوستان در سایت سوره سینما نبود و این عکس‌ها را از آرشیو خود برای ما نمی‌فرستادند، این مطلب به سرانجام نمی‌رسید.

ایثار قنواتی، عکس: بیژن شکرریز



سرباز، دستی به کلاه سفید و نارنجی‌اش می‌کشد و پیرمرد را پرت می‌کند جلوی تخت حاکم. بعد شروع می‌کند بلندبلندشمردن که «قربان! جنون به سرش زده. تا به حال ۷سر، ۸پا، ۱۲دست و ۱۷کاسه سر شکانده. ۸چشم را کور کرده و عده زیادی را مجروح کرده است...». سرباز اینها را با چنان شور و هیجانی می‌گوید که انگار این پیرمرد لاجون همه این کارها را به‌تنهایی کرده است و درست همین موقع است که کفش‌های درب‌وداغانی را بالا می‌آورد و ماجرا لو می‌رود که دوباره کفش‌های جناب میرزانوروز کار دستش داده است.

مثل اصفهان نباشد

از سر کوچه مولوی هم می‌شود گنبد فیروزه‌ای حسینیه را دید. عمارت «امینی‌ها» باقیمانده ۱۶عمارت تودرتو و پیوست‌های آنهاست که در زمان ناصرالدین‌شاه‌قاجار به وسیله جناب امینی‌ها که از تجار معروف قزوین هم بوده، ساخته شده است. آب‌نمای مستطیلی با فواره‌ای نقلی، تقریبا از دم در تا ستون‌های عریض و طویل عمارت ادامه دارد.

نمای بیرونی حسینیه با کاشیکاری فیروزه‌ای و پنجره‌های رنگی زیر نور آفتاب بهاری قزوین شکوه عمارت را چندبرابر کرده است؛ عمارتی که چیزی حدود ۳دهه پیش لوکیشن فیلم به‌یادماندنی «کفش‌های میرزا نوروز» بود.

متوسلانی – کارگردان– برای اینکه یادش بیاید چطور برای فیلم‌برداری از قزوین و خانه امینی‌ها سر درآوردند، کلی چین‌وچروک به پیشانی‌اش می‌اندازد و دست آخر می‌گوید: «برایمان خیلی اهمیت داشت که از مکان‌هایی استفاده کنیم که برای تماشاچی شناخته‌شده نباشد. من هیچ دوست نداشتم بیننده با اولین سکانسی که از فیلم می‌بیند سریع بگوید آهان! اینجا مثلا اصفهان است» و تعریف می‌کند که برای قصر حاکم، تمام خانه‌های قدیمی تهران را زیر پا گذاشته‌اند تا اینکه به پیشنهاد یکی از دوستان و در ابتدا برای بازدید از بازار قزوین و پیداکردن لوکیشنی برای دکان عطاری جناب میرزا راهی قزوین می‌شوند.

خانه‌ای از رنگ و شیشه

حسینیه امینی‌ها یکی از زیباترین بناهای تاریخی قزوین است که چیزی حدود ۱۹۰سال پیش توسط معماران همدانی و قزوینی و برای شخصی به همین نام ساخته شده. اما ماجرای حسینیه‌شدن این خانه از این قرار است که حدود ۲۷ سال بعد از ساخته‌شدن عمارت، در سال ۱۳۰۲ ناصرالدین‌شاه در گشت‌وگذارهایش سر از قزوین و این خانه درمی‌آورد. جناب پادشاه از این خانه خوشش می‌آید و دستور می‌دهد از آن به بعد یکی از قصرهای او باشد. آقای امینی هم که از اینکه خانه‌اش قصر شود هیچ دل خوشی نداشته، زودتر از جناب پادشاه دست به کار می‌شود و عنوان حسینیه روی خانه‌اش می‌گذارد.

حسینیه امینی‌ها بنایی شمالی– جنوبی است که در قدیم ۶حیاط داشته اما بعد از اینکه ۲حیاط آن به خیابان تبدیل می‌شود، ۴ حیاط اطراف آن باقی می‌ماند که به حیاط‌های اندرونی، بیرونی و جانبی معروف می‌شوند و هر کدام هم کاربردهای خاص خودشان را داشته‌اند. در ورودی حسینیه، در نقلی و جمع‌وجوری است که بعد از ۳-۲ پله به حیاطی بسیار زیبا با سنگفرش تیشه‌ای ختم می‌شود.

در عمارت اصلی و در طبقه اول ۳ تالار بزرگ شرقی– غربی وجود دارد؛ تالارهایی که در قدیم فقط مورد استفاده مردهای خانه و مهمانانشان بوده و خانم‌ها در محلی به نام «خانم‌نشین» می‌نشسته‌اند. تالار مرکزی از ۲ تالار دیگر بزرگتر است و همان تالاری است که تخت حاکم فیلم «کفش‌های میرزانوروز» در آن قرار داشت. متوسلانی می‌گوید: «خانه یک سالن بزرگ داشت که تخت حاکم را آنجا گذاشته بودیم. بساط فلک میرزا نوروز هم همان‌جا برپا بود؛ اتاقی هم بود که گچبری خوبی داشت و آن را خانه معتمدالتجار کردیم که مدام ضامن میرزا نوروز می‌شد». تالار به وسیله ۲پنج‌دری بزرگ به تالارهای شمالی و جنوبی وصل می‌شد. عمارت پر از ارسی‌های مشبک و شیشه‌های رنگی بود که به صورت شمسه (نصف قرص، نصف آفتاب) دم ظهر، بازی رنگ و نور فوق‌العاده‌ای در عمارت راه‌می‌انداخت. سقف تالار مرکزی با نقاشی روی چوب، آینه‌کاری و گچبری، مثل فرش زیبایی بود که به فرش بالای سر هم معروف بود.

در زیر این مجموعه، سردابهایی با انبار، آشپزخانه و شربت‌خانه وجود داشته. در وسط این سرداب هم فواره‌ای قرارداشت که حالا به دلیل بسته‌شدن چشمه‌های ورودی آب از کار افتاده است. در گوشه دیوارها و در اطراف فواره هم سکوهایی برای نشستن ساخته شده که ظاهرا به‌خاطر خنکی‌اش محل درست‌ودرمانی برای چرت بعدازظهرهای تابستان اهالی خانه بوده است.





پنجره عقبی
کمی که خیره شوید رنگ‌های شاد و شفاف پنجره‌های پشت سر میرزا را می‌بینید. هرچند سربازها بی‌خیال از این رنگ‌ها، میرزا را جلوی حاکم پرت می‌کنند تا جواب کفش‌های درب و داغانش را پس بدهد

چراغی از گذشته
روی طاقچه در عکس بالا یک لاله نصفه نیمه پیداست که شبیه همان لاله درتصویر پایین کنار عکس جناب امینی‌های بزرگ گذاشته شده‌است؛ چراغ خوش خط و خالی که بیشتر از ۲۰ سال در تالار بزرگ خانه امینی‌ها جا خوش کرده/ عکس: محمدمهدی بهمنی
تالار عکس سمت راست هم درست مقابل همین اتاقی است که سربازان میرزا را می‌برند/ عکس: عرفان دادخواه

حسینیه امینی‌ها از زیباترین بناهای تاریخی قزوین است که چیزی حدود ۱۹۰سال پیش توسط معماران همدانی و قزوینی و برای شخصی به همین نام ساخته شده

دکان میرزا در بازار قزوین

اما متوسلانی و گروهش که اول برای وراندازکردن بازار راهی قزوین شده‌بودند با دیدن خانه امینی‌ها حسابی زمین‌گیر می‌شوند و بعد از روبه‌راه‌شدن لوکیشن خانه و قصر جناب حاکم سر از بازار قزوین درمی‌آورند. متوسلانی می‌گوید «از قبل به بازار قزوین فکر کرده بودم چون بازار قزوین شکل سنتی‌اش را داشت. درهای مغازه‌ها و بافت معماری بازار هنوز همان‌طور قدیمی مانده بود»؛ معماری‌ای که حالا با وجود کانال‌های کولر و دروپنجره‌های آهنی، بکری و دست‌نخورده‌بودنش را از دست داده است.

بازار قزوین مجموعه‌ای تاریخی است که ساخت‌وسازش از دوران صفویه



سرای پرزرق و برق

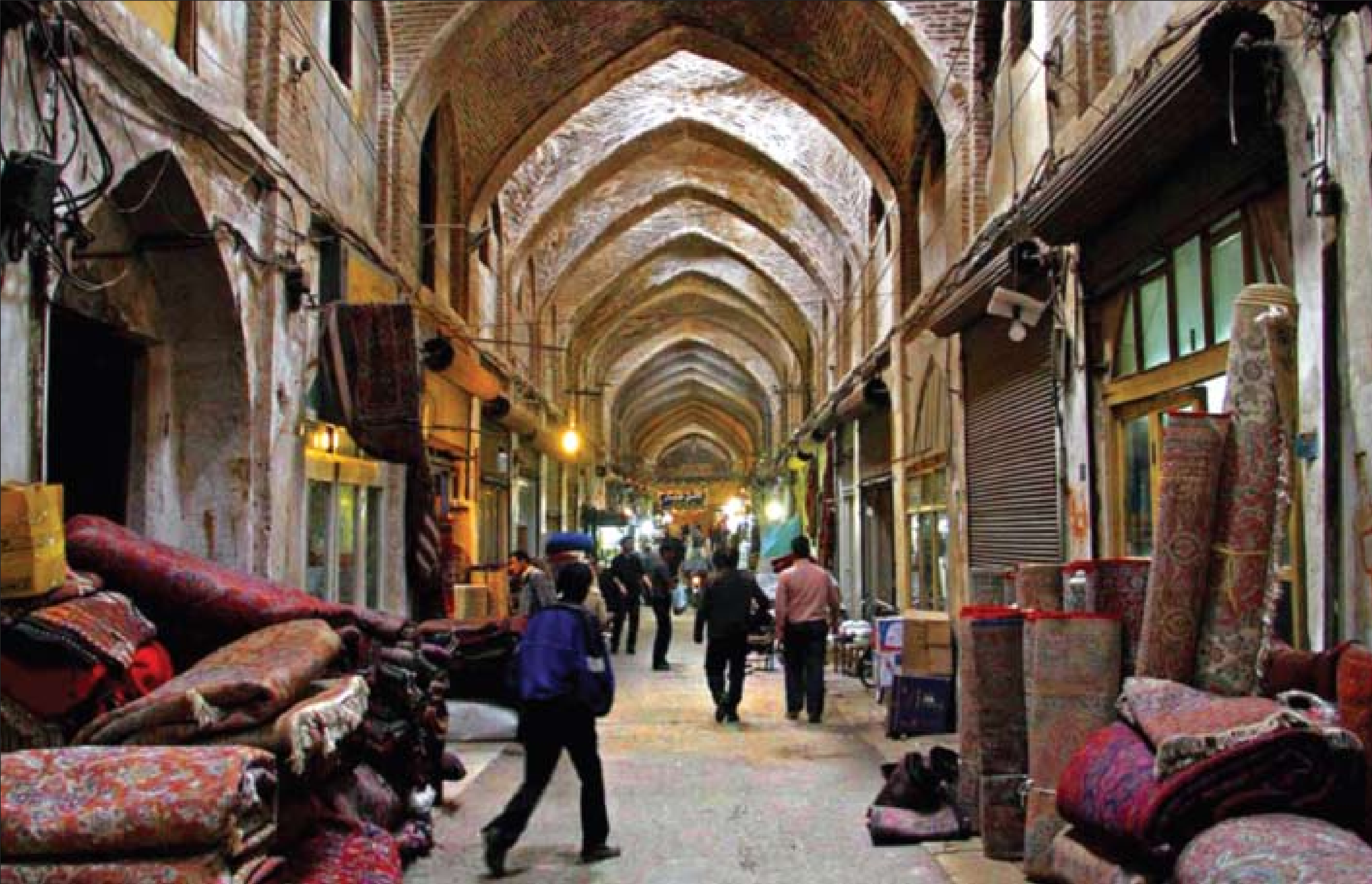
تخت حاکم را در اتاق اصلی حسینیه گذاشته بودند. اتاقی که به خاطر زرق و برقش، برای حاکم (محمدرضا کشـاورز) و امیر سلیمانی (بزازباشی) بهترین مکان بود. جناب حاکم در همین سرا دستور شلاق‌زدن میرزا نوروز را صادر می‌کرد



تودرتوهای بازار

بعد از قصر حاکم، بازار یکی از لوکیشن‌های اصلی فیلم بود. دکان عطاری جناب میرزا در همین بازار گرفته‌شد که یکی از معروف‌ترین سکانس‌های سریال است؛ عکس بالایی صحنه پیدا کردن جسد جلوی پای میرزانوروز و تعقیب او به‌وسیله سربازهاست؛ همان جسدی که سنگ تمام دردسرهای میرزا می‌شود و گردن او را تا لبه تیغ می‌برد. خود بازار را هم که در عکس صفحه مقابل می‌بینید. در صفحه مقابل هم بخشی از بازار قزوین را می‌بینید

عکس: عرفان دادخواه



شروع شده اما بخش عمده آن در زمان قاجاریه ساخته شده است؛ مجموعه‌ای که علاوه بر سرای تجار، بناهایی هم به عنوان مدرسه، مسجد، گرمابه و آب‌انبار داشته است؛ بناهایی که هرچند حالا از بین رفته، اما باعث شده بازار قزوین به لحاظ باستان‌شناسی یک مجموعه کم‌نظیر بین بازارهای سنتی ایران باشد. علاوه بر وسعت ترکیب، طرح‌های شطرنجی و مشبک به کار رفته در معماری بازار، از مهم‌ترین ویژگی‌های بازار قزوین است. سرای وزیر، سرای حاج‌رضا، سرای رضوی، سرای سعدالسلطنه، مسجدالنبی (مسجد شاه) و تیمچه‌های بازار که مجموعه‌ای از کاروانسراها و دکان تجار بوده، از مهم‌ترین بخش‌های بازار است.

سکانس‌های دکان عطاری جناب میرزانوروز و کفاشی جناب کفاش که از دست میرزا و وصله‌های کفش پاره‌پوره‌اش حسابی عاصی شده بود و سایه میرزا را هم با سنگ می‌زد و البته دکان اشرافی جناب بزازباشی یا همان معتمدالتجار که در طول فیلم کاری نداشت جز وساطت میرزانوروز، در «سرای وزیر» فیلم‌برداری شده است. متوسلانی علت انتخاب این سرا از مجموعه بازار قزوین را این می‌داند که «دکان‌های این سرا درهایی (ارسی‌هایی) قدیمی با چهارچوب مخصوص داشت که به صورت بالا و پایین حرکت می‌کرد و باز و بسته می‌شد»؛ اتفاقی که به قول خود متوسلانی باعث می‌شد بتوانند نمای متفاوتی از میرزانوروز کلافه هنگام بازکردن دکان عطاری‌اش بگیرند. بیشتر حجره‌های این سرا طاق‌های لچکی (طرحی به شکل سه‌گوش) با کاشیکاری و نقوشی مثل شیر و پرنده و طرح‌های اسلیمی و ختایی دارد اما از همه این طرح‌ها جالب‌تر طرح آدم‌های بال‌دار –درست بالای سر حجره‌ها– است که نشان می‌دهد معمار این بناها بیشتر از اینکه روحیه کاسب‌وکار داشته باشد، به فکر خیال‌پردازی اهالی بازار بوده.

حمام، تهران و داستان‌های دیگر

ماجرای جناب میرزا از آنجا شروع می‌شد که او برای حمام به گرمابه‌ای می‌رفت و از قضا جناب حاکم هم در آن گرمابه مشغول استحمام بود؛ بعد اشتباهی کفش‌های جناب حاکم را به خیال اینکه کسی خواسته لطفی در حقش بکند و او را از شر کفش‌های وصله‌پینه‌خورده‌اش خلاص کند پوشید و درست از اینجا بود که دردسرهای میرزانوروز شروع می‌شد.

متوسلانی می‌گوید: «حمام‌های زیادی را در ایران دیدیم. بعد فکر کردیم تمرکزمان را بگذاریم روی قزوین. تا اینکه یک حمام قدیمی پیدا کردیم؛ ولی سربینه‌اش مدرن شده بود و خزینه‌اش هم مثل سابق نبود. ناچار شدیم تا حد خیلی زیادی دکور بزنیم».

متوسلانی تعریف می‌کند که در قزوین در بلندبالایی که بتوانند آن را به جای در قصر حاکم جابزنند پیدا نمی‌کنند؛ برای همین هم ناچار می‌شوند بندوبساطشان را جمع کنند و برای فیلم‌برداری چند سکانس به اصفهان بروند؛ «مجبور شدیم برای در قصر حاکم از در عمارت عالی‌قاپو استفاده کنیم اما در عالی‌قاپو هم آن فرمی را که ما می‌خواستیم نداشت.

ما پنجره‌ای می‌خواستیم که روی در وجود داشته باشد تا وقتی مردم شکایات‌شان را از دست میرزانوروز پیش حاکم می‌برند، آن را باز کنند؛ برای همین هم یک در دیگر ساختیم و پنجره‌ای روی آن درآوردیم و آن صحنه‌هایی را که می‌خواستیم فیلم‌برداری کردیم.» و بعد تعریف می‌کند که روی در عالی‌قاپو طرح پنجره‌ای را نقاشی می‌کنند تا خیلی هم عوض‌شدن درهای قصر جناب حاکم مشخص نباشد.

حالا مارکوپولوبازی گروه درست از همین‌جا شروع می‌شود. آنها بعد از اصفهان راهی تهران می‌شوند تا خانه حیاط‌دار و درست‌ودرمانی برای خانه میرزانوروز پیدا کنند؛ خانه‌ای که بشود بساط دیگ‌های بزرگ عطرگیری را در آن علم کرد. متوسلانی می‌گوید: «هر چه در قزوین دنبال خانه‌ای گشتیم که حیاط و ساختمان مناسبی داشته باشد تا بتوانیم خانه میرزانوروز را در آنجا فیلم‌برداری کنیم پیدا نشد؛ برای همین هم در بین خانه‌های قدیمی تهران در نزدیکی‌های سه‌راه امین‌حضور خانه‌ای پیدا کردیم که به لحاظ معماری با خانه امینی‌ها مطابقت داشت؛ چون ما اصرار داشتیم که تفاوت معماری زیادی نداشته باشد که این شک به وجود بیاید که این خانه‌ها در ۲عصر متفاوت ساخته شده‌اند».

سینماگران، مواظب باشید

با وجود همه این دردسرها و مارکوپولوبازی‌ها، متوسلانی کار در لوکیشن تاریخی را ترجیح می‌دهد و می‌گوید: «اگر قرار باشد باز هم فیلمی بسازم که به مکان‌های تاریخی نیاز داشته باشد حتما ترجیح اولم همان لوکیشن‌های طبیعی است تا دکور»؛ هرچند او معتقد است امکان کار در لوکیشن طبیعی به لحاظ میزانسن و نورپردازی محدود است اما هزینه کمتری می‌برد و حسابی به‌صرفه است. او می‌گوید: «دکور با توجه به بودجه محدودی که سینماگران ما دارند تصنعی از کار درمی‌آید؛ پس همان بهتر که اگر قرار است مثلا در فیلم‌ام قصر حاکم یا یک بازار سنتی را داشته باشم در همین مکان‌ها فیلم‌برداری کنم».

اما با وجود همه این حرف‌وحدیث‌ها کم نشنیده‌ایم خبر آسیب دیدن یک بنای تاریخی را وقتی کار اهالی سینما با آنجا تمام شده. باید دید سینماگران ما همان اندازه که به فکر بودجه فیلم‌سازی‌شان هستند، به فکر «نگهداری» آن مکان تاریخی‌ای که برای لوکیشن‌شان انتخاب می‌کنند هم هستند یا نه! ■

بازار قزوین مجموعه‌ای تاریخی است که ساخت‌وساز‌ش از دوران صفویه شروع شده اما بخش عمده آن در زمان قاجاریه ساخته شده است

[راهنمای سفر]

طبیعت
دیدار از بهشت گمشده

مردم‌شناسی
زندگی صخره‌ای

تاریخ
سنگ‌های نوسنگی

طبیعت
تماشای بالابلند سر به زیر

مردم‌شناسی
ضیافت عطر ایرانی

طبیعت
ملاقات با ۷۷ مهاجر کمیاب

کوچ به کوچ

این روزها بهترین فرصت برای بیرون‌زدن از زندگی شهری و همراه‌شدن با عشایر است



عکس: محمدرضا بهارناز

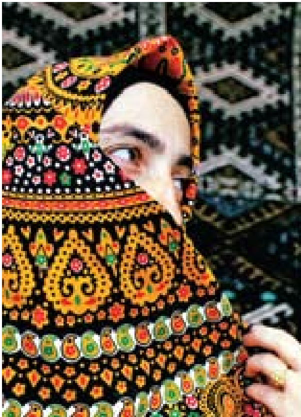
کوچ به کوچ

این روزها بهترین فرصت برای بیرون‌زدن از زندگی شهری و همراه‌شدن با عشایر است

طاهره رحیمی

زن از پشت مگسک، سیبل را نشانه رفته و آماده چکاندن ماشه است. زنی دیگر مشک را سروته می‌کند تا دوغ در پارچ بریزد و جلوی مهمانان ایل بگذارد. روی تپه‌های کم‌ارتفاع کنار جاده از دور، چوپان و رمه‌هایش بی‌حرکت مانده‌اند و اگر پارس‌گاه و بی‌گاه سگ‌هایشان نباشد، بیشتر نقشی دیده می‌شوند که از سال‌های دور بر دشت‌های پر ابر مغان بر جای مانده‌اند. از پشت ابرهای دشت، سواری از تیره شاهسون، تیر هوایی می‌چکاند. کاروان عروسی از دور دست بالا می‌آید. در این شماره با توجه به فرارسیدن فصل ییلاق و آغاز کوچ تابستانه پیشنهاد می‌کنیم مهمان عشایر شاهسون در استان اردبیل و شرق آذربایجان شرقی شوید. با این سفر، علاوه بر لذت از طبیعت کوهستانی منطقه و تماشای زندگی منحصربه‌فرد ایلاتی، بعضی بیماری‌های پوستی و مفصلی را هم در آبگرم‌های دامنه سبلان درمان کنید.

برابری زنان و مردان
زنان شاهسون همپای مردها از طلوع آفتاب تا غروب به کار مشغولند. علاوه بر خانه‌داری که دشواری‌های خود را دارد، ورنی‌بافی، دوشیدن شیر و مشک‌زنی هم جزو وظایف زنان شاهسون به حساب می‌آید
عکس: پریسا کرم‌نژاد



غریبه آمده
وقتی با شاهسون‌ها فامیل نیستید و وارد اوبایشان می‌شوید، بعضی زنان جوان را می‌بینید که هنگام مواجه شدن با مردهای غریبه، جلوی صورت خود را می‌پوشانند. آنها توسط مادرشوهرشان به مهمانان سلام و خوشامدمی گویند.
عکس: حسن غفاری

عشایر شاهسون

اتراق در اوبای

برای رهاشدن از گردونه ملال انگیز زندگی شهری و تجربه‌زندگی متفاوت پیشنهادمی کنیم‌به‌دیدن ییلاق ایل‌های عشایری بروید تا ضمن لذت از هوای ناب و چشم‌اندازهای بی بدیل، راه و رسمی نوین بیاموزید و با مردمی از جنس باد، دوست شوید.

عشـــایر، مردمی کوچنده‌اند که از اوایل اردیبهشت ماه راهی ییلاق می شـــوند و تا پایان فصل گرما در دامنه‌های سرسبز کوهستان می مانند. چند ایل بزرگ و کوچک در ایران به ییلاق می روند. شاهســـون‌ها یکی از ایل‌های بزرگ ایران به حساب می آیند. راه رسیدن به ییلاق ایل شاهسون چندان دشوار نیست اما مهم تر از آن روش ارتباط شـــما با اهالی این ایل است. عشایر قوانین نانوشته‌ای دارند که اگر بدانید، می‌توانید دوستانی مهربان و وفادار تا پایان عمر داشته باشید. بهتر است برای رسیدن به ییلاق شاهسون‌ها و تماشای زیبایی‌های دشت با خودرو شخصی سفر کنید. معمولا شاهسون‌ها تا اواخر اردیبهشت ماه در قشـــلاق می‌مانند. اما اگر هوا گرم باشد زودتر راهی ییلاق می شوند. برای تماشای قشلاق و دیدن عزم شاهســـون‌ها برای کوچ پیش از هر چیز به راهنمای محلی نیاز دارید. برای رســـیدن به «قبله گاه» بعد از ۲۲۰ کیلومتر رانندگی در جاده اردبیل- پارس آباد که با سواری تقریبا یک ساعت و ۵۰ دقیقه طول می کشد و بعـــد از دو راهی «بران» به راه قبله گاه می‌رســـید. قدمت تشـــکیل این ایل به دوره شاه عباس صفوی می‌رسد. زمانی که قزلباش‌ها دست به شورش زدند، شاه صفوی برای سرکوبشان دوستداران خود را طلبید و فرمان داد: «شاهسون گلسون» و از آن پس این نام بر عشایری که به کمک شاه صفوی آمده بودند، ماند. شاهسون‌ها از حدود ۳۲ طایفه تشکیل می‌شوند که هر طایفه هم بـــه ترتیب به تیره و اوبـــا (گروه بزرگ فامیلی) تقسیم می شود. امروز حدود یک هزار و ۵۰۰ اوبا در دشت مغان زندگی می کنند.

گوسفند زنده موجود است

فرصت خوب خرید

گوســـفندان گله‌های پراکنـــده در دشـــت مغان و ییلاق شاهســـون‌ها بیش از ۲ میلیون راس است. فروش عمده گوسفندانشان مردادماه آغاز می‌شود اما اگر مشـــتری بخواهـــد در فصل بهـــار از ییلاق نشینان، گوسفند بخرد ارزان تر تمام می‌شود. آنان دام‌هایشان را برای فروش به اردبیل و مشکین‌شهر می‌برند. گاهی برای فروش بیشـــتر، گوســـفندان را به تهـــران می‌آورند کـــه با قیمت تمام شـــده در ییلاق قابل مقایسه نیست. در دامنه‌های ییلاقی، می‌توانید گوسفند کوچک و بره را خیلی ارزان‌تر از تهران بخریـــد. در این منطقه علاوه بـــر خرید دام می‌توانیـــد طعم شـــیر تـــازه و فراورده‌هایش را هم بچشید. شاهســـون‌ها برای خودشان شیر ، ماست، پنیر و کشـــک درســـت می کنند. اگر چیزی اضافه بماند، به عنوان سوغات همراه میهمانشان می کنند یا به گردشگران می فروشند.

خطر گاز گرفتگی

مراقب سگ‌ها باشید

هنگامی که آلاچیق‌ها یا گله‌های گوسفند را دیدید مراقب باشید. زندگی شاهسون‌های کوچ نشین بدون سگ‌های گله امکان پذیر نیست. تعداد سگ‌های هر اوبا بستگی به تعداد دام‌های آنها دارد، اما معمولا در اطراف آلاچیق‌ها همیشه ۵-۴ سگ در حال پرسه‌زدن هستند. سگ‌های شاهســـون جثه بزرگی دارند. این سگ‌ها معمولا پرمو و به رنگ گوسفندان گله‌اند. از این رو گاهی نمی‌توان از فاصله ۲۰۰ متری، آنها را از گوسفندان ایل تمیز داد. در قشلاق سگ‌ها اجازه ورود سواره و پیاده را به اوبا نمی‌دهند و این سختگیری در ییلاق بیشتر می‌شود. سگ‌ها در قشلاق معمولا اهل حمله نیستند و بیشتر قصدشان ترساندن است اما در ییلاق احتمال حمله شان زیاد است. تا وقتی یکی از اهالی ایل برای آرام کردن سگ‌ها نیامده بهتر است از خودرو پیاده نشوید.

آغاز کوچ

سفر ۴۰۰ کیلومتری

احترام به بزرگترها در ایلات آداب خاصی دارد. اهالی هر اوبا نیز که همه در طول یک هفته اسباب سفرشان را بسته‌اند، قبل از آغاز کوچ برای خداحافظی پیش رییس اوبا می آیند و از او کسب اجازه می کنند.

اگر بخواهید می‌توانید در مســـیر کوچ حرکت کنید. این مســـیر به شـــرایط آب و هوایی و مراتع توی راه بستگی دارد. مسافت معمول کوچ شاهسون‌ها ۲۰۰ کیلومتر است که گاه برای یافتن چراگاه خوب تا ۴۰۰ کیلومتر هم طول می‌کشد. همه افراد اوبای با هم کوچ نمی کنند، فامیل در عرض یـــک هفته و به تدریج به سوی ییلاق حرکت می کنند. عده‌ای از عشایری که از جاده پارس آباد می‌آیند، به سوی ییلاق‌های سراب و عده دیگری به سمت مشکین شهر می‌روند. از آغاز ییلاق تا پاییز که دوباره به قشلاق برگردند یکدیگر را نمی‌بینند.

ایلیاتی‌های مهمان پرست

با خانواده بروید

خود شاهسون‌ها می گویند: «شاهسون مهمان است..» آنها از هیچ مهربانی دریغ نمی کنند. از آنجا که ساکنان هر اوبای قوم و خویش هم هستند و زن و مرد در کنار هم به کار و تلاش مشغولند، بهتر است همراه خانواده به مهمانیشان بروید تا زنان با زنان و دختران همدم شوند و مردان با هم. وقتی شب دشت خرامان می‌رسد، نگران جای خواب نباشید. اگر اهل طایفه آلاچیق اضافه‌ای داشته باشـــند در اختیار خانواده تان می گذارند. در غیر این صورت زن و بچه مهمان با زن و فرزند میزبان در یک آلاچیق و مردها با هم بیرون از آلاچیق کنار آتش شب را ســـپری می کنند. هنگامی که به دیدار زندگی عشایر شاهسون می‌روید، باید یادتان باشد با وجود همه جذابیت‌های فرهنگی، این یک گونه زندگی است نه نمایش. هنگام حضور نامحرمان در اوبای هر طایفه، انجام کارهای روزمره برای زنان ایل که مقید به آدابی هستند، مشکل خواهد بود. البته همه اینها به مهربانی مهمان هم بستگی دارد.



عروس‌کشون شاهسون
عروس‌های شاهسون هم مانند خیلی از مناطق دیگر کشورمان با دعای خیر پدر و مادر راهی خانه شوهر می‌شوند. والدین شاهسونی دخترشان را که هنرهای زیادی آموخته، از زیر قرآن می‌گذرانند تا داماد او را سوار اسب کرده و به اوبای خود ببرد / عکس: حسین فاطمی



سواران را چه شد
تا همین چندسال پیش بیشتر زنان شاهسون مانند مردان سواری می‌کردند و حتی بعضی زنان می‌توانستند از روی اسب تیراندازی کنند. امروزه که کوچ با نیسان و کامیون انجام می‌شود، تعداد اسب و سوارکار در ایل کمتر شده و دیگر از آن سواران خبری نیست
عکس: پریسا کرم‌نژاد

یيلاق درمانی

آبگرم‌های معروف اردبیل

ییلاق‌های اصلی ایل شاهسون در مناطق کوهپایه‌ای مشکین شهر، اردبیل و سراب قرار دارد و مثل قشلاق هر یک نام مخصوص دارد. اگر خطوطی از این شهرها به هم وصل کنیم، مثلثی داریم که سبلان با ۴ هزار و ۸۰۰ متر ارتفاع در وسط آن قرار می‌گیرد و کوهپایه‌های آن خانه تابستانی شاهسون‌های اردبیل است که مساحتی دو برابر محل قشلاقشان دارد. شاهسون‌های اردبیل به دلیل سکونت ییلاقی در دامنه‌های سبلان، همیشه نزدیک آبگرم‌ها و چشمه‌ها، آلاچیقشـــان را برپا می کنند. اگر خشکسالی یا آلودگی توسط مسافران، چشمه‌ها را از بین نبرده باشد، آلاچیق و کومه ییلاقی شان در همان حوالی قرار دارد. در محدوده مثلثی شکل ییلاق شاهسون‌های اردبیل حدود ۲۰ چشمه آبگرم بزرگ همراه آب سرد وجود دارد. اگر از بیماری‌های پوستی، عصبی و مفصلی رنج می‌برید با مشورت پزشک راهی ییلاق شوید تا ضمن لذت تجربه زندگی ایلاتی دردهای خود را درمان کنید.

خانه‌های متحرک

آلاچیق‌های کچه پوش

آلاچیق ییلاقی شاهســـون‌ها مانند ترکمن‌ها ساخته می‌شود. آنها معمولا آلاچیقشان را خلاف جهت باد برپا می کنند تا باد وارد حریم گرم خانه‌هاشان نشود. گرچه امروزه جابه‌جا در دشـــت، کومه (سرپناهی کوچک‌تر از آلاچیق که پیش تر مورد اســـتفاده چوپان‌ها بوده) و چادر برزنتی به چشم می آید، اما هنوز هم ابهت زندگی شاهسون‌ها در ییلاق، وابسته به آلاچیق‌های دایره‌ای بزرگشان است. برای نگه داشتن دمای آلاچیق رویش را با نمد (کِچه) می‌پوشانند و کلاف‌های قرمزی (گوتاز) در بالاترین نقطه آن نصب می کنند. زیر پایتان، فرش و گلیم و «وِرنی»هایی است که زنان بافته‌اند. اگر کپه‌ای پارچه پوش شده در بالای آلاچیق دیدید، یادتان باشد که نامش «مرفش» (مفـــرش) و جارختخوابی بافته شاهسون‌هاست که آن را در بالای آلاچیق می گذارند و حکم پشتی هم دارد. در یک طرف ورودی هم آشپزخانه و سماور و «چوال» (بافته زیبای استوانه‌ای که چیزهایی مثل برنج را در آن می گذارند) در چشمتان می نشیند.

زنان مشغول کارند

منطقه ورود ممنوع

زنان ایلاتی مدام مشغول کارند و چندان وقتی برای گپ زدن ندارند. جلوی آلاچیق‌ها جاجیمی پهن کرده و کنارش بساط مشک زنی را دایر می کنند. عده‌ای دیگر مشغول پخت نان می شوند. زنان دیگری گره در گره ورنی و گبه می‌اندازند. در این وقت روز، بیشتر مردها برای چرای گله از آلاچیق‌ها دور شده‌اند. برای نزدیک شدن و آغاز ارتباط، بهتر است به آلاچیق ریش سفید اوبای که از همه مسن تر است بروید. بیشتر زنان مسن طایفه برای خوشامدگویی به اینجا می آیند. زنان بزرگ طایفه هنوز علاوه بر روسری، دستمالی به نام «یایلیخ» دور سرشان گره می زنند و جلوی مرد غریبه صورتشان را با «یاشماق» می پوشانند. اگر از آلاچیقی صدای ترانه‌های زنانه آمد یعنی خانم‌ها خوش شانس تر هستند و می توانند به آلاچیق مهمان شوند. زنان با هم ترانه می خوانند. بهتر اســـت مردهای گروه به سوی این آلاچیق‌ها نروند تا موجب ناراحتی مردان شاهسون نشوند.

سرور ۱۰ روزه

موقعیت برای خوش شانس‌ها

در ســـال‌هایی نه چندان دور عروسی شاهسون‌ها حدود ۱۰ شـــبانه روز طول می کشـــید اما امروزه بیشـــتر عروســـی‌ها یا در قشـــلاق انجام می‌شود یـــا در تالارهای پذیرایی شـــهر. امـــا بعضی‌ها که هنوز رنگ و بوی رســـوم قدیمی را دوســـت دارند عروسی بچه‌هایشـــان را در ییلاق به همان شیوه برگزار می کنند.
عاشیق‌ها می نوازند و ســـواران در دشت می‌تازند. اگر اهل سواری باشـــید، می‌توانید از جوانان اسبی گرفته واندکی در دشـــت بتازید. تیراندازی ورزش رایج دیگر عروسی‌هاســـت. زن و مـــرد تیراندازی می کنند. برای عـــروس پارچه‌ای قرمز روی زمین پهن می‌کنند. داماد از بالای ســـر عروس ســـیبی پرت می کند که اگر بتوانید میان جوانان شاهسونی آن را ســـالم روی هـــوا بگیرید هدیـــه ای از داماد دریافت‌می‌کنید.

▼**جدول درمانی**
در این جدول، اطلاعات مربوط به آبگرم‌ها نوشته شده است. با توجه به تجویز پزشک یا بیماری‌ای که دارید، می توانید راهی دامنه‌های سبلان شوید و در شهرهای مشکین‌شهر، سرعین و سردابه به درمان خود مشغول شوید

ییلاق	فاصله تا شهرستان	نام آبگرم	ویژگی‌های ظاهری	خواص درمانی
مشکین‌شهر	۱۶ کیلومتر	موئیل		بیماری‌های عصبی
مشکین‌شهر	۱۵ کیلومتر	قینرجه(جوشان)	گوگردار. زلال و بی‌رنگ کمی شور	مشکلات عصبی، گوارشی و رماتیسم
مشکین‌شهر	۴۷ کیلومتر	قوتور سوئی (۲)	بسیار گوگردی و ترش و بی‌رنگ	بیماری‌های پوستی و عصبی
مشکین‌شهر	۱۳ کیلومتر	ایلاندو	زلال و بی‌بو	درمان زخم‌ها
مشکین‌شهر	۴۲ کیلومتر	شابیل	ترش مزه، بی‌رنگ و بی‌بو	امراض حرکتی و عصبی
مشکین‌شهر	۱۵ کیلومتر	دودو (دو به دو)	زلال و بی‌بو	بیماری‌های عصبی
مشکین‌شهر	۴۰ کیلومتر	ملک سوئی	زلال و بی‌رنگ، کمی شور	بیماری‌های عصبی
سرعین	۲۸ کیلومتری جنوب‌غرب اردبیل	گاومیش گلی (آبگیر گاومیش)	ترش و بی‌رنگ	آرام‌بخش و مناسب رماتیسم
سرعین	۲۸ کیلومتری جنوب‌غرب اردبیل	قره‌سو (اعصاب سو)	بی‌رنگ با طعم گس	بیماری‌های عصبی و آرام‌بخش
سرعین	۲۸ کیلومتری جنوب‌غرب اردبیل	ساری‌سو	بودار، سبزرنگ و ترش‌مزه	سیستم حرکتی و دردهای مفصلی
سرعین	۲۸ کیلومتری جنوب‌غرب اردبیل	قهوه سوئی	تیره‌رنگ	بیماری‌های عصبی و رماتیسم
سرعین	۲۸ کیلومتری جنوب‌غرب اردبیل	یل سوئی (آب باد)	گل‌آلود و تیره	دردهای موضعی و آرام‌بخش
سرعین	۲۸ کیلومتری جنوب‌غرب اردبیل	پهن‌لو	متمایل به سبز	دردهای مفصلی و اعصاب
سرعین	۲۸ کیلومتری جنوب‌غرب اردبیل	ژنرال	کمی ترش و بی‌رنگ	دردهای مفصلی و عضلانی
سرعین	۲۸ کیلومتری جنوب‌غرب اردبیل	بش باجیلار (۵ خواهران)	بی‌بو و بی‌رنگ	دردهای عصبی و مفصلی
سرعین	۲۸ کیلومتری جنوب‌غرب اردبیل	آب‌درمانی سبلان	بی‌رنگ و بی‌بو	آرام‌بخش
ویلادرق	۴ کیلومتری غرب سرعین	ویلادرق	کمی ترش و با بوی شدید گوگرد	بیماری‌های کبدی و یرقان
سردابه	۲۷ کیلومتر غرب اردبیل	سردابا	بی‌رنگ و گوگردی	یرقان

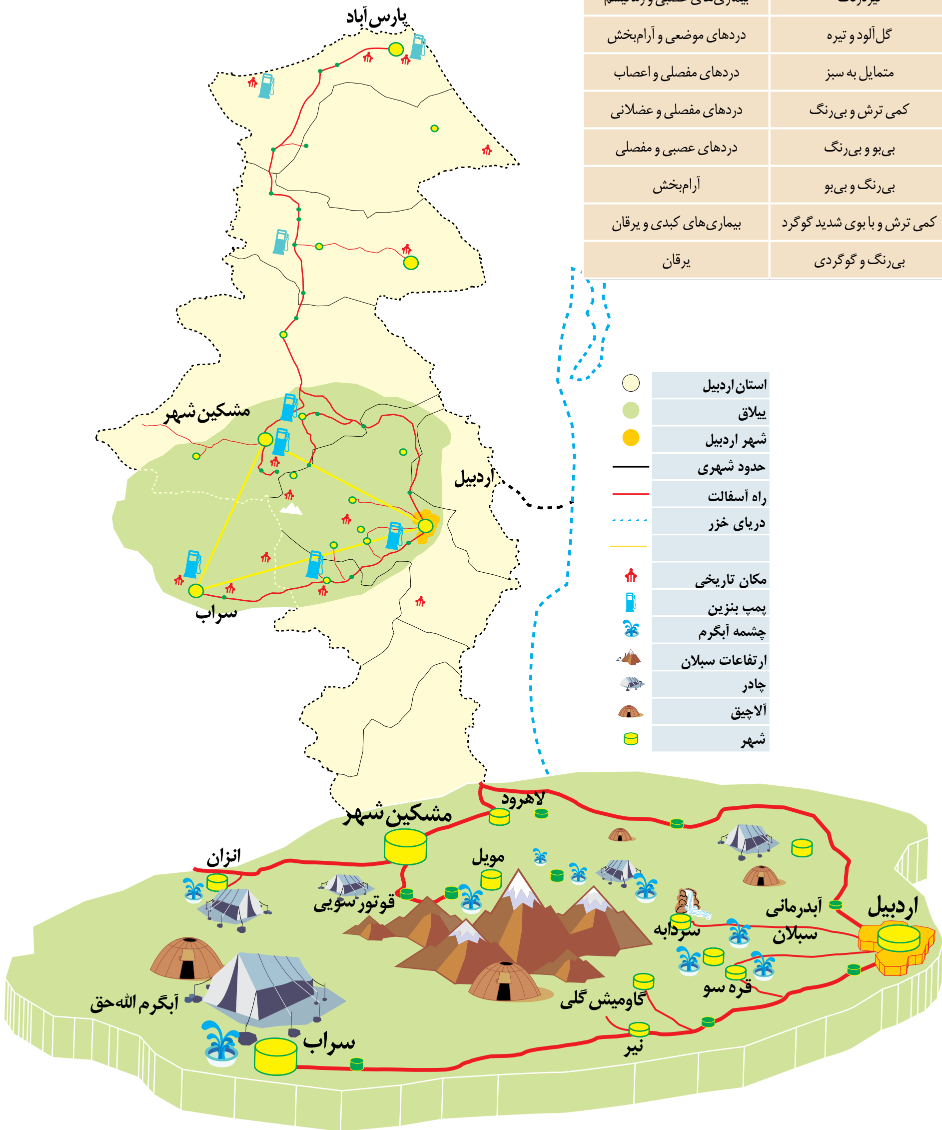


رصدخانه در خانه
آلاچیق برای شاهسون، یعنی خانه. ساختمان آن طوری طراحی شده که آنها می توانند حتی شب‌ها از درون آن، ستاره‌های راهنمایشان را رصد کنند
عکس: حسین فاطمی

راه زندگی

مسیر کوچ یکی از طایفه‌های شاهسون

این نقشه راهنمای مسیر کوچ طایفه مغانلو از تیره کَرَملوهای شاهسون است که از نقشه سازمان گیتاشناسی و جغرافیایی تهیه شده است. مغانلوها از پارس آباد ۲۰۰ کیلومتر را طی می کنند تا به دامنه‌های سبلان برسند. ایل بزرگ شاهسون برای ییلاق در دشت‌ها و دامنه‌های سبلان اتراق می کنند.



تصویر سازی: محمدمهدی رمضانی

تک‌شاخ واژگون

لاله‌های واژگون از کمیاب‌ترین گل‌های جهانند که در ایران و در فصل بهار می‌توان آنها را دید

امین سالم

دیدن لاله‌های سر به زیرانداخته در دامنه کوهستان‌ها، یک سفر بهاری به یادماندنی برایتان رقم می‌زند. لاله‌های واژگون یکی از گل‌های نادر در دنیاست که فرصت کوتاهی برای رخ‌نمایی در بهار دارد. این گل زیبای وحشی را می‌توان در چند منطقه از ایران مشاهده کرد؛ از میاندشت در استان خراسان شمالی تا چنارود چادگان در چهارمحال و بختیاری اما در این راهنما، دیدن دشت‌های پربارتری را با امکان اقامت به شما پیشنهاد می‌کنیم. اگر قصد داشتید به دیدن لاله‌های واژگون بروید خوب است بدانید بعضی از مردم محلی آن را به نام «اشک سیاوش» و بعضی به نام «اشک مریم» می‌شناسند. دلیل نخست، افسانه‌ای است مربوط به پهلوان اسطوره‌ای ایران باستان که می‌گویند جایی که خون «سیاوش» اولین بار بر زمین ریخت «پرسیاوش» رویید. گل لاله سرخ رنگی که شاهد این اتفاق بود، سر به زیرانداخت و بر بی‌گناهی سیاوش گریست. بعد از آن این گل به همان حالت مشغول گریستن ماند و «لاله واژگون» نام گرفت.



پای پیاده برای شگفتی
برای رسیدن به دشتی که هیجان زده‌تان کند، ۱۵ کیلومتر را باید پای پیاده بروید اما این راه با منظره‌های زیبا و چشم‌اندازهای سبز ارزشش را دارد. وقتی به گل‌هایی رسیدید که تا کمرتان قد کشیده‌اند و چنین سر به زیرند، همه خستگی‌تان درمی‌رود
عکس: مرضیه عتیق



گل عزیز است
لاله‌های واژگون ۳ رنگ دارند و در ۳منطقه بیش از همه به چشم می‌آیند. این گل‌ها شبیه زنگوله‌هایی با رنگ‌های زرد، نارنجی و سرخ در دشت‌های گلستان‌کوه، سررود و دشت هر سال یک ماه جلوه‌گری می‌کنند
عکس: اسحاق آقایی

اشک سیاوش

افسانه لاله‌های واژگون

لاله واژگون از آخرین روزهای فروردین‌ماه تا اوایل خردادماه، منطقه وسیعی از دامنه کوهستان‌های غرب و رشته کوه زاگرس را رنگ می‌زند. لاله‌های واژگون را به خاطر شبنم صبحگاهی‌ای که رویشان می‌نشیند اشک مریم هم می‌نامند. این لاله‌ها به شکل زنگوله‌هایی با رنگ‌های زرد، نارنجی و سرخ جلوه‌گری می‌کنند. گرچه دامنه‌های زاگرس رویشگاه این گل‌ها به حساب می‌آید اما ۳ دشت گلستان‌کوه در منطقه خوانسار استان اصفهان، مناطق ییلاقی سررود و دامنه‌های دنا در استان کهگیلویه‌وبویراحمد و دشت لاله‌های واژگون در دامنه کوه‌های استان چهارمحال‌وبختیاری، از معروف‌ترین مناطقی هستند که می‌توان مسافران بهاری را برای دیدن لاله‌های واژگون به آنجا دعوت کرد. این گل در ارتفاع بالاتر از ۱۵۰۰ متر و بیشتر در دشت‌های صخره‌ای می‌روید و ساقه‌اش حدود ۱۲۰سانتی‌متر طول دارد.

گفته می‌شود این گیاه نخستین بار در سده ۱۶میلادی به وسیله جهانگردان اروپایی از ایران به اتریش برده شد و در باغ‌های ثروتمندان و خاندان سلطنتی پرورش یافت و از سده ۱۹ میلادی کشت آن در هلند هم رایج شد.

گرچه لاله واژگون و به خصوص پیاز آن سمی است اما افراد محلی از این گیاه برای درمان رماتیسم، درد سینه، درد دندان، سرفه، آسم و برونشیت استفاده می‌کنند. با این حال، خواص درمانی این گیاه هنوز مورد بررسی کامل قرار نگرفته است. بنابراین بدون مشورت با یک متخصص محلی از این گیاه استفاده دارویی نکنید.

رنگین کمان کوهرنگ

بیشترین گل‌ها را ببینید

برای دیدن پرتراکم‌ترین دشت لاله‌ها از تهران با یک مسافرت ۹ ساعته با اتوبوس به شهرکرد می‌رسید که می‌توانید پس از استراحتی کوتاه، با تاکسی، مینی‌بوس یا اتوبوس به طرف چلگرد مرکز شهرستان کوهرنگ حرکت کنید. این مسیر فاصله‌ای حدود ۹۰ کیلومتر دارد. از چلگرد تا روستاهای دیمه و بنواستکی که در مجاورت دشت لاله‌ها قرار دارد، حدود ۱۵ کیلومتر راه است. از اینجا تا دشت، به توفیق اجباری پیاده‌روی بهاری دست می‌یابید. اما اگر قصد سفر با خودروی شخصی دارید، ۲مسیر با جاذبه‌های طبیعی متفاوت پیش روی شماست؛ یکی شما را از شهرکرد به دشت لاله‌های واژگون می‌رساند و راه دیگر از اصفهان.

برای مسیر نخست باید از شهرکرد حدود ۸۰ کیلومتر به غرب بروید تا ۲ کیلومتر پیش از شهر چلگرد، راه فرعی دیمه شما را به شمال جغرافیایی راهنمایی کند. از آنجا به روستای بنواستکی بروید و پیاده‌روی جذاب را در دشت‌های فراخ، پای کوه‌های بلند کنار چشمه سارها آغاز کنید.

دومین مسیری که شما را به دیدن این دشت می‌برد از اصفهان آغاز می‌شود. مزیت این مسیر در این است که بخشی از راه را کنار سد زاینده‌رود طی می‌کنید. برای شروع باید از این شهر، ۸۰ کیلومتر در جهت شمال غرب حرکت کنیم تا بعد از دوراهی قاسم‌آباد، وارد جاده چادگان شویم. حدود ۳۰ کیلومتر تا این شهر، در کنار دریاچه سد سفیدرود راه است. از آنجا ۱۰ کیلومتر به شمال‌غرب رفته تا به «رزوه» برسید و از این شهر وارد جاده آسفالت فرعی شوید. از ابتدای این جاده، حدود ۵۰ کیلومتر در جهت جنوب غربی بروید تا به چشمه دیمه رسیده و از روستای بنواستکی پیاده‌روی خود را آغاز کنید.

شب و لاله و چشمه‌سار

چلگرد، جایی برای اقامت

اگر قصد توقف در شهر چلگرد را دارید، هتل‌های زردکوه و کوهرنگ و هتل قصراحمد و همچنین چند هتل آپارتمان مانند مهمانسرای پتروشیمی، میزبان شما خواهند بود. همچنین در روستای چشمه دیمه نیز، هتل‌آپارتمان، رستوران و دیگر امکانات مسافرتی مهیاست. از اوایل اردیبهشت‌ماه، تجهیزات و امکانات گردشگری و پایگاه‌های اطلاع‌رسانی در این روستاها و دشت لاله برپا می‌شود؛ ضمن این که خانه جهانگردی شهرکرد با شماره ۳۳۳۵۱۵۸ – ۰۳۸۱ می‌تواند مسافران را برای پیدا کردن محل اقامت و دیگر نیازهای سفر راهنمایی کند.

هنگامی که عزمتان را برای دیدن لاله‌های واژگون جزم می‌کنید، در برنامه‌تان دیدن چند مکان زیبای دیگر را هم بگنجانید که فرصت خوبی برای لذت بردن از طبیعت ناب است. آبشار شیخ‌علی‌خان، چشمه آب معدنی دیمه، تونل کوهرنگ، چشمه کوهرنگ، سد کوهرنگ و روستای سرآغاسید از مهم‌ترین مناطقی‌اند که در کنار تماشای لاله‌ها می‌توان دید و لذت برد. دشت لاله‌ها، ییلاق تعداد زیادی از عشایر بختیاری است. از این رو آشنایی با قوم دلیر بختیاری و یک چای آتشی مهمانشان شدن، خاطره‌ای فراموش‌نشدنی برایتان رقم‌می‌زند.



[راهنمای سفر]



فصل بیداری
لاله‌های واژگون در بهار می‌رویند حتی اگر بهاری پربرف باشد و مانند دامنه‌های خوانسار که می‌بینید برف همه جا را پوشانده باشد. فصل بیداری این گل که برسد در برف هم بیدار می‌شود
عکس: مرضیه عتیق



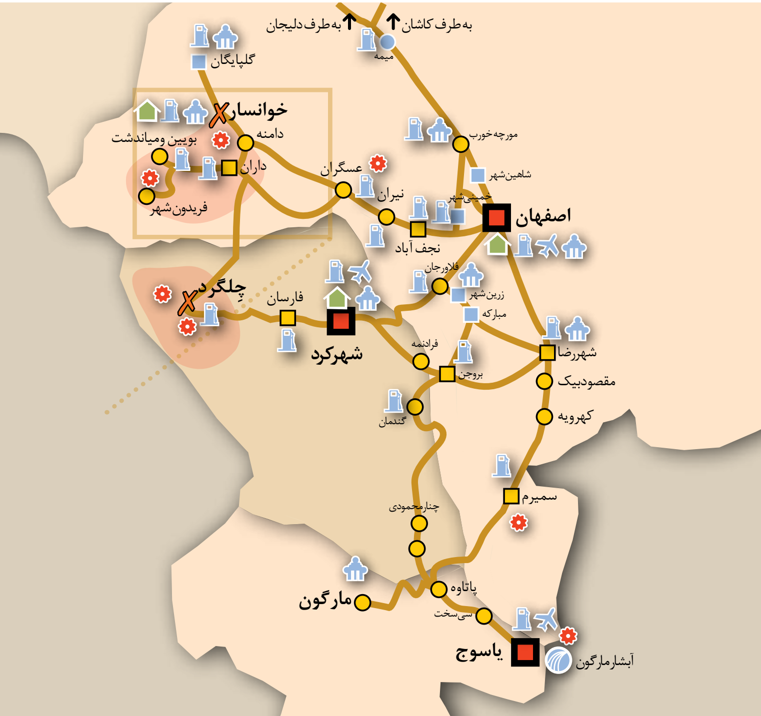
گل شش پر
رویشگاه لاله‌های واژگون دامنه‌های زاگرسی است. مردمی که در این مناطق آمد و شد می‌کنند اغلب از قوم بختیاری یا لرهای کهگیلویه و بویراحمد هستند. آنها این گل را از خانواده شش پر می‌شناسند و برگ‌هایش را گل به حساب می‌آورند
عکس:اسحاق آقایی



اشک مریم
شاید همین شبنم‌های صبحگاهی که می‌بینید باعث شده مردم این گل را به نام اشک مریم هم بنامند، اشک مریم یا اشک سیاوش. در فرهنگ عامه مردمی که نزدیک لاله‌های واژگون زندگی می‌کنند این گل نماد پاکدامنی است
عکس: اسحاق آقایی



مهاجران واژگون
قدمت کشف لاله‌های واژگون به‌عصر اسطوره‌های ایرانی می‌رسد اما از اولین ثبت مکتوب آن چیزی در دست نیست؛ جز اینکه نخستین‌بار در سده ۱۶ میلادی جهانگردان اروپایی آن را از ایران به باغ‌های ثروتمندان و خاندان سلطنتی اتریش بردند
عکس: اسحاق آقایی





نقشه کافی نیست
این نقشه از روی نقشه سازمان گیتاشناسی و جغرافیای کشور طراحی شده است. برای رسیدن به هر کدام از دشت‌های لاله علاوه بر پیمودن جاده‌های فرعی، باید مقداری هم پیاده بروید. با این حساب خواندن مسیر و استفاده از راهنمایی مردم محلی از ملزومات است
تصویرسازی: مجید کاظمی

گل‌هایی در همین نزدیکی

مارگون، راحت‌ترین مسیر

لاله‌های واژگون را می‌توان در استان چهارمحال‌وبختیاری در قابی زیبا و متفاوت دید. میان دشتی گسترده از لاله‌ها، آبشار بزرگ مارگون با ۷۰ متر ارتفاع و ۱۰۰ متر عرض، جلوه‌ای زیبا از طبیعت به نمایش گذاشته که در این مسیر جلوی چشمتان قرار می‌گیرد.

برای حرکت به سوی این دشت زیبا، یک راه از یاسوج وجود دارد و یک راه هم از شیراز.

برای دیدن لاله‌های واژگون و آبشار، راه‌های آسفالته وجود دارد و امکانات اقامتی و بهداشتی کمپینگی هم در پای آبشار در اختیارتان قرار می‌گیرد که هزینه چندانی ندارد و به نوعی می‌توان آن را ارزان‌ترین سفر برای تماشای لاله‌های واژگون به حساب آورد.

از یاسوج ۲۴ کیلومتر به جنوب شرق بروید تا به شهر کوچک کاکان برسید. از اینجا ۲۰ کیلومتر در جاده آسفالت فرعی پیش بروید تا به دهستان سرسبز کمهر برسید. از این روستا به سوی آبشار، نزدیک به ۱۰ کیلومتر دیگر راه پیش‌رویتان است. از این مسیر تا ۸۰۰ متری آبشار، راه آسفالته است.

اگر از راه شیراز برای دیدن لاله‌ها حرکت کنید باید ۹۵ کیلومتر به سوی شمال غرب بروید تا به شهر اردکان (سپیدان) برسید. از این شهر مسیرتان را ۱۷ کیلومتر ادامه دهید تا وارد دهستان زیبای کمهر شوید.

امکانات و تسهیلاتی که در این منطقه پیدا می‌شود شامل پارکینگ در محوطه ورودی و در اطرافش، سرویس بهداشتی و محوطه‌های مسطحی است که برای اقامت و برپا کردن چادر مناسب است.

دره لاله‌ها

خوانسار، نزدیک‌ترین مسیر

با سفری یک روزه به استان اصفهان می‌توانید در حاشیه چند شهر نزدیک به هم که شبیه مثلث جغرافیایی است، لاله‌های واژگون را تماشا کنید. در دامنه‌های گلستان کوه خوانسار، اطراف فریدون‌شهر و بویین و میاندشت، دشت‌هایی وجود دارند که شما را به میهمانی لاله‌های واژگون می‌برند. علاوه بر این ۳شهر، اطراف شهر کوهستانی سمیرم هم می‌توان لاله‌ها را تماشا کرد. گلستان کوه با وسعتی بیش از ۱۰ کیلومتر مربع در غرب اصفهان به عنوان یکی از رویشگاه‌های لاله‌های واژگون به حساب می‌آید. برای دیدن لاله‌های اصفهان می‌توان از مرکز این استان یا تهران برای دیدن لاله‌ها راهی شد. اگر از تهران برای تماشا حرکت کنید، کوتاه‌ترین مسیر حرکت از سه‌راه سلفچگان به سوی خمین است. ۴۰ کیلومتر به راه جنوب ادامه دهید تا به شهر کوهپایه‌ای و سرسبز گلپایگان برسید. از اینجا تا خوانسار حدود ۳۲ کیلومتر راه پیش‌رویتان است. بعد از خوانسار ۱۵ کیلومتر به سوی داران برانید تا به دوراهی دره‌بید برسید. روستای دره‌بید ۱۵ کیلومتر بعد از شهر داران در جهت غرب در مسیر خوانسار قرار دارد. از جاده فرعی آسفالته‌ای که در سمت راست جاده واقع شده به سوی روستا حرکت کنید تا بعد از ۲ کیلومتر به آنجا برسید. برای معرفی روستای دره‌بید می‌توانید به تابلویی که گل‌های لاله را نشان می‌دهد اعتماد کنید. اما برای دیدن گل‌های دشت باید حدود ۷ کیلومتر جاده خاکی کوهستانی را هم پیاده بروید تا به انتهای دره‌ای برسید که لاله‌های واژگون در دامنه کوه‌ها جلوه‌گری می‌کنند. در انتهای جاده، چند دستگاه سرویس بهداشتی ساخته شده و چند نفر از مردم محلی به نگهبانی گل‌ها مشغولند که برگه‌هایی درباره گل‌های دشت بین بازدیدکنندگان توزیع می‌کنند. برای گذشتن از نگهبان‌ها و دیدن دشت، هر خودرو باید مبلغی بین ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ تومان بپردازد. اگر از اصفهان قصد تماشای لاله‌های واژگون را داشتید باید در جهت شمال غرب حدود ۱۳۰ کیلومتر برانید تا به شهر دامنه برسید. از این شهر به داران رفته و ۱۵ کیلومتر به سوی خوانسار ادامه دهید تا به روستای دره‌بید برسید. اگر دشت پشت کوه فریدون‌شهر را برای تماشا انتخاب می‌کنید باید بعد از شهر داران ۲۰ کیلومتر مسیرتان را در جهت غرب ادامه دهید تا به دوراهی فریدون‌شهر برسید. اگر ۱۵ کیلومتر به جنوب بروید به این شهر می‌رسید و از آنجا می‌توانید به روستای پشت کوه رفته و وارد دشت لاله‌های واژگون شوید. اما اگر از دوراهی فریدون‌شهر مسیرتان را مستقیم به غرب ادامه دهید، بعد از ۱۰ کیلومتر به بویین و میاندشت می‌رسید. آنجا راهی دیگر برای ورود به دشت لاله‌های واژگون به حساب می‌آید. در واقع، دشت روستای پشت کوه در شمال فریدون‌شهر قرار گرفته و جنوب بویین و میاندشت. اگر قصد اقامت و شب‌مانی دارید و می‌خواهید سپیده سحر اشک مریم یا سیاوش که همان شبنم صبحگاهی بر چهره لاله‌هاست را ببینید، پیشنهاد می‌کنیم به خوانسار بروید تا بتوانید نزدیک دشت در هتل یا مهمانسرا اقامت کنید. البته مردم دره‌بید هم به گردشگران اتاق اجاره می‌دهند که قیمت هر اتاق بستگی به توافق شما با آنها دارد. اگر شب را نزدیک پشت کوه بودید می‌توانید در چادر استراحت کنید.

از اوایل اردیبهشت ماه تجهیزات و امکانات گردشگری و پایگاه‌های اطلاع‌رسانی در این روستاها و دشت لاله برپا می‌شود. راه بهتر داشتن اطلاعات تماس با شماره ۳۳۳۵۱۵۸–۰۳۸۱ خانه جهانگردی شهرکرد است

ضیافت عطر ایرانی

گلاب‌گیری کاشان

این روزها شهرستان‌های کاشان و شهرهای اطرافش پر می‌شود از گردشگرهای داخلی و خارجی. می‌توانید به کاشان بروید و علاوه بر خرید گلاب اصل قمصر، شیوه گلاب‌گیری را تماشا کنید و در هوای عطرآگین کوچه‌ها، لبخند گل‌های محمدی و بناهای تاریخی را هم ببینید.

بیشترین تورهای سفری از تهران و اصفهان راهی کاشان می‌شوند و برای یک روز، هزینه‌ای بین ۲۵تا۳۰هزار تومان در بر دارد. از اوایل اردیبهشت‌ماه تا اواسط خردادماه، روزانه ۲ تا ۳ اتوبوس، گردشگرهای خارجی کشورهای چین، ژاپن، آمریکا و اروپا را به شهرهای قمصر و کاشان می‌آورند.

این شهرها هنگام گلاب‌گیری روزهای وسط هفته خلوت‌تر است. پنجشنبه‌ها و جمعه‌ها ترافیک طولانی‌ای تا کیلومترها در کوچه و معابر شهرهایی مانند قمصر وجود دارد.

با توجه به حجم گردشگران در این روزها پیشنهاد می‌کنیم مراسم گلاب‌گیری را یکروزه تماشا کنید اما اگر قصد دارید شب بمانید حتما از چند روز پیش اتاق رزرو کنید.

بهترین گلاب، دوآتشه نام دارد که پس از یک بار گلاب‌گیری دوباره به جای آب در دیگ گلاب ریخته می‌شود که معمولا گلاب سال قبل است.

برای شناخت گلاب خالص کافی است آن را مزمزه کنید؛ اگر گس و تلخ بود اما شفاف و بدون رنگ یعنی خالص است.



مستی گل محمدی
بیشتر اهالی قمصر و روستاهای دیگر این روزها در گلبرگ‌های گل‌های محمدی غرق می‌شوند. عطر گل در هر کوی و برزن چنان پیچیده که هر رهگذری هنگام گذر از کوچه‌های کاشان از خود بیخود می‌شود
عکس: حمید صادقی



اصل گلاب
اگر به کاشان، نیاسر یا قمصر بروید می توانید گلاب اصل بخرید و به عنوان سوغات همراه خود بیاورید. طعم گلاب ناب، تلخ است و بعد از چند دقیقه، تلخی آن از بین می‌رود اما گلابی که آب قاتی دارد همچنان تلخ می‌ماند
عکس: مهدی مریزاد



ملاقات با ۷۷ مهاجر کمیاب

تالاب انزلی

اگر بهار بگذرد و تالاب انزلی و پرندگان کمیابش را نبینید، فرصتی بزرگ را از دست داده‌اید. در این فصل تالاب انزلی به بیشترین حد وسعت خود می‌رسد و بیشترین تنوع پرندگان کمیاب مهاجر را دارد. ۷۷ گونه پرنده مهاجر – یعنی ۵۳درصد از مهاجران ایران– را می‌توان در تالاب انزلی مشاهده کرد. گاهی تعداد مهاجران این تالاب به ۷۰۰ هزار قطعه پرنده می‌رسد. با این سفر، شانس دیدن پرندگان کمیابی مانند باکلان کوچک، پلیکان سفید، پلیکا ن پاخاکستری، اردک سرسیاه، اردک سرسفید، سلیم سینه بلوطی، خروس کولی شکم سیاه، پاشلک کوچک، قوی کوچک، اردک بلوطی، غاز پیشانی سفید و عروس غاز را دارید.



سنگ‌های نوسنگی

روستای کندلوس

با سفر به کندلوس نشانه‌هایی از هزاران سال پیش را می‌بینید. بنا به اسناد و شواهدی که در موزه مردم‌شناسی این روستا پیش رویتان قرار می‌گیرد، تمدن‌های گوناگونی در دوره‌های مختلف تاریخی از هزاران سال پیش – حتی دوران نوسنگی– در آن وجود داشته است. این روستای کوهستانی که در این فصل آب‌وهوای مطبوع و خنکی دارد، در بخش کجور مازندران با معماری دست نخورده‌ای با امکانات اقامتی و رستوران، آماده میزبانی از گردشگران است. برای رسیدن به کندلوس در جاده کرج– چالوس، ۷ کیلومتر بعد از مرزن آباد به دوراهی کجور می رسید و بعد از طی ۴۲ کیلومتر در این جاده فرعی به کندلوس می‌رسید.

زندگی صخره‌ای

روستای کندوان

اگر دوست دارید زندگی مردمی منحصر به فرد را ببینید و کنارشان زندگی در صخره‌ها را با امکانات امروزی تجربه کنید، به دیدار مردم روستای کندوان در ۵۰ کیلومتری جنوب تبریز بروید.

مردم کندوان که جمعیتشان کمتر از هزار نفر است، صخره‌های دامنه کوه سلطان‌داغی را کنده و در آن زندگی می کنند. داخل این صخره‌ها علاوه بر خانه، آغل، انبار و کارگاه هم ساخته‌اند. مدتی است هتلی صخره‌ای هم در این روستا برای گردشگران ساخته شده که اقامت در آن تجربه‌ای منحصر به فرد است. برای رفتن به کندوان باید این مسیر را پیش گرفت؛ تبریز – خسروشهر–اسکو – کندوان.

دیدار از بهشت گمشده

شهر بیضا

برای تماشای شهری پر از رودخانه و چشمه پیشنهاد می کنیم به بیضا در ۸۵ کیلومتری شمال شیراز بروید.

این شهر آن‌قدر آب دارد و تاکستان که ساکنانش آن را بهشت گمشده می‌نامند. برای رسیدن به بیضا باید یکی از دوراهی را رفت که شیراز را به این شهر می‌رساند. یکی از مسیر اردکان(سپیدان)– شول– پشت باغ– بیضا.

راه دیگر از جاده مرودشت که بعد از ۲۵ کیلومتر در این مسیر به دوراهی لپویی می‌رسید، همان تابلو را که دنبال کنید، بعد از شیخ عبود و کوشک هزار، بهشت گمشده را می‌بینید. در این مسیر، سیاه چادرهای ییلاقی تیره کرمی از قوم قشقایی برپاست.



شرکت سرمایه‌گذاری ایرانگردی و جهانگردی

آذربایجان شرقی

سرای جهانگردی تبریز:
جاده ائل‌گلی، پارک ملت
تلفن: ۳۸۴۵۲۷۰ نمابر: ۳۸۴۹۰۳۳

هتل جهانگردی جلفا:
خیابان امام، میدان شهید بهشتی
تلفن: ۳۰۲۲۸۲۴-۳۰۲۲۲۲۰ نمابر: ۳۰۲۲۸۲۵

مهمانسرای جهانگردی سراب:
بلوار شهید بهشتی، کد پستی: ۱۸-۵۴۷۱۷
تلفن: ۲۲۲۳۸۸۹ نمابر: ۲۲۲۳۸۸۸

مجتمع جهانگردی بندر شرفخانه:
شبستر، بندر شرفخانه، کنار ساحل
کدپستی: ۵۳۸۱۹ تلفن: ۲۱۶۲۹۹۷-۲۱۶۲۷۵۰

هتل جهانگردی مرند:
کیلومتر ۴ جاده قدیم مرند به تبریز
صندوق پستی: ۱۱۸
تلفن: ۲۲۳۷۴۴۶ نمابر: ۲۲۳۷۴۴۵

آذربایجان غربی

هتل جهانگردی ارومیه:
خیابان کاشانی، صندوق پستی: ۴۸۵
تلفن: ۲۲۲۳۰۸۰-۲۲۲۳۰۷۰ نمابر: ۲۲۴۳۲۰۲

هتل جهانگردی خوی:
خیابان انقلاب، کد پستی: ۵۸۱۳۷
تلفن: ۲۲۴۹۱۰۰-۲۴۴۰۳۵۱ نمابر: ۲۴۴۰۳۵۲

هتل جهانگردی ماکو:
خیابان امام، صندوق‌پستی: ۳۳۶-۸۶۱۵
تلفن: ۳۲۲۳۱۸۵ نمابر: ۳۲۲۳۱۸۴

اردبیل

مهمانسرای جهانگردی خلخال:
جاده خوجین، جنب دانشگاه پیام نور
صندوق پستی: ۱۳۹-۵۶۸۱۴
تلفن: ۴۲۵۳۶۷۰-۴۲۵۳۹۹۱ نمابر: ۴۲۳۴۵۴۳

اصفهان

مهمانسرای جهانگردی اصفهان:
میدان آزادی، خیابان هزارجریب، روبه‌روی کوی امام خمینی(ره)،
کد پستی: ۷۵۵۳۶-۸۱۴۶۷
تلفن: ۱۴-۶۷۳۶۰۱۲ نمابر: ۶۷۳۶۰۱۰

مهمانسرای جهانگردی اردستان:
خیابان امام خمینی، روبه‌روی پمپ‌بنزین
کدپستی: ۸۱۸۱۹ تلفن: ۵۲۴۳۵۰۱ نمابر: ۵۲۴۳۵۰۲

مهمانسرای جهانگردی داران:
بلوار آیت‌الله طالقانی
تلفن: ۴۲۲۲۸۸۳ نمابر: ۴۲۲۴۶۰۰

مهمانسرای جهانگردی نائین:
خیابان شهید رجایی، جنب هلال‌احمر
تلفن: ۲۲۲۵۳۰۸۱-۲۲۵۳۰۸۸ نمابر: ۲۲۵۳۶۶۵

مهمانسرای جهانگردی گلپایگان:
بلوار شهید بهشتی، روبه‌روی استادیوم تختی
تلفن: ۳۲۴۰۸۶۷ نمابر: ۳۲۴۰۸۶۶

بوشهر

هتل جهانگردی دلوار بوشهر:
خیابان رئیس علی دلواری، میدان دلیران تنگستان
تلفن: ۲۵۲۱۵۵۰-۲۵۲۶۳۴۶-۲۵۲۶۳۴۲
نمابر: ۲۵۲۶۸۸۱

تهران

هتل و مجتمع جهانگردی دیزین:
کرج، کیلومتر ۷۵ جاده کرج- چالوس
تلفن: ۹-۵۲۱۲۹۷۸ نمابر: ۵۲۱۲۴۴۹

هتل جهانگردی شمشک:
شمیرانات، رودبار قصران، شمشک
تلفن: ۳۵۵۲۶۶۰-۳۵۵۲۹۱۲ نمابر: ۳۵۵۲۹۱۲

هتل و مجتمع جهانگردی میگون:
میگون، فشم تلفن: ۱-۳۵۳۳۲۶۰ نمابر: ۳۵۳۳۱۲۷

چهارمحال و بختیاری

هتل جهانگردی شهرکرد:
بلوار شریعتی، روبه‌روی شهرداری، کدپستی: ۸۸۱۵۸
تلفن: ۲۲۲۱۰۷۷-۲۲۲۴۸۹۲ نمابر: ۲۲۲۵۷۱۱

خراسان جنوبی

هتل جهانگردی بیرجند:
خیابان ارتش، روبه‌روی بیمارستان ارتش
تلفن: ۲۲۲۲۳۳۱-۲۲۲۵۱۴۵ نمابر: ۲۲۳۶۳۸۰

خوزستان

مهمانسرای جهانگردی مسجد سلیمان:
پنج بنگله، خیابان آزادی، روبه‌روی پارک
صندوق پستی: ۱۲۳
تلفن: ۳۳۳۳۹۸۵ نمابر: ۳۳۳۳۲۲۴

هتل جهانگردی دهلران:
جنب پارک لاله
تلفن: ۷۲۲۵۷۱۹۱-۷۲۲۲۴۷۰ نمابر: ۷۲۲۵۷۷۹

زنجان

مجتمع جهانگردی زنجان:
بلوار خرمشهر، جنب صدا و سیما، کدپستی: ۴۵۱۵۷
تلفن: ۷۲۷۱۹۱۰-۷۲۷۱۹۳۰ نمابر: ۷۲۷۲۰۶۲

سمنان

مهمانسرای جهانگردی دامغان:
میدان آزادی، بلوار شمالی، جنب پارک شهر
کدپستی: ۱۷۵-۳۶۷۱۵
تلفن: ۵۲۴۲۰۷۰ نمابر: ۵۲۴۶۸۰۰

هتل جهانگردی سمنان
میدان معلم، بلوار بسیج، کدپستی: ۶۳۱۵۱-۳۵۱۹۸
تلفن: ۵-۴۴۴۱۴۳۳ نمابر: ۴۴۴۳۲۲۲

هتل جهانگردی شاهرود:
میدان آزادی، خیابان فردوسی، خیابان صادقیان
تلفن: ۲۲۲۶۰۷۸-۲۲۳۱۲۸۸ نمابر: ۲۲۲۴۰۰۸

هتل جهانگردی بسطام:
بلوار شهید بهشتی، جنب پارک شهرداری
تلفن: ۵۲۲۲۲۶۲—۵۲۲۳۸۱۱ نمابر: ۵۲۲۳۷۴۷

سیستان و بلوچستان

هتل جهانگردی زاهدان:
خیابان جام‌جم، روبه‌روی بیمارستان خاتم‌الانبیاء
تلفن: ۳۲۲۰۱۱۳-۳۲۲۴۸۹۸ نمابر: ۳۲۲۴۴۴۰

مهمانسرای جهانگردی میل ۷۲:
میرجاوه، داخل گمرک مرزی میرجاوه

مهمانسرای جهانگردی میرجاوه:
خیابان پاسداران، روبه‌روی تربیت بدنی
کدپستی: ۹۸۴۱۹۱۳۷۴۶ تلفکس: ۳۲۲۲۴۸۶

فارس

مجتمع جهانگردی شیراز:
شیراز، کلبه سعدی، ابتدای بلوار ابونصر
تلفن: ۲-۷۳۲۲۴۱۱-۷۳۰۳۰۴۲ نمابر: ۷۳۰۷۵۰۳

مهمانسرای جهانگردی استهبان:
بلوار قائم، خیابان میثم، بالاتر از اداره برق
تلفن: ۴۲۲۵۴۹۰ نمابر: ۴۲۲۵۳۱۰

هتل جهانگردی داراب:
بلوار سپاه تلفن: ۶۲۳۸۴۵۵ نمابر: ۶۲۳۸۴۹۵

مهمانسرای جهانگردی فسا:
بلوار شهید بهشتی، روبه‌روی ترمینال قدیم
کدپستی: ۷۴۶۱۷
تلفن: ۹-۳۳۳۴۴۴۸ نمابر: ۳۳۳۷۰۶۶

هتل جهانگردی فیروزآباد:
میدان گاز (میدان هنگ)
تلفن: ۶۲۲۳۶۹۹ نمابر: ۶۲۲۲۱۰۵

مجتمع جهانگردی تخت‌جمشید:
شیراز، کیلومتر ۲ جاده تخت‌جمشید
تلفن: ۲-۴۴۷۴۰۰۱ نمابر: ۴۴۷۴۰۰۰

هتل جهانگردی لار:
شهر جدید، بلوار جمهوری اسلامی، مقابل ثبت‌احوال
تلفن: ۲۲۴۱۲۷۱ نمابر: ۲۲۴۴۰۷۹

قزوین

مهمانسرای جهانگردی تاکستان:
کیلومتر ۷ جاده تاکستان به ابهر، سه‌راه شامی‌شاپ
تلفن: ۳-۵۳۹۴۲۸۲-۵۲۷۰۰۸۲ نمابر: ۵۲۲۲۲۴۷

کردستان

هتل جهانگردی سنندج:
انتهای خیابان پاسداران، جنب امور آب،
کدپستی: ۶۶۱۶۹۴۳۸۸۱
تلفن: ۶-۶۶۲۳۶۷۵-۶۶۲۳۵۲۵ نمابر: ۶۶۲۳۶۷۸

مهمانسرای جهانگردی مریوان:
جنب دریاچه زریوار صندوق پستی: ۱۹۹
تلفن: ۳۲۲۰۶۲۶-۳۲۳۲۰۱۰ نمابر: ۳۲۳۲۰۲۰

کرمان

مهمانسرای جهانگردی بم:
بلوار امام خمینی، جنب فرمانداری
تلفن: ۲۳۱۳۳۲۱ نمابر: ۲۳۱۳۰۰۵

مهمانسرای جهانگردی رفسنجان:
خیابان امام خمینی، نرسیده به میدان قدس
کدپستی: ۲۲-۷۷۱۶۶۱۳۱
تلفن: ۳-۸۲۲۲۰۵۲-۸۲۲۲۰۵۰ نمابر: ۸۲۲۲۰۵۱

هتل جهانگردی سیرجان:
خیابان خیام، روبه‌روی سینما قدس
تلفن: ۳۲۲۷۸۷۸ نمابر: ۳۲۲۵۱۷۵

هتل جهانگردی کرمان:
بلوار جمهوری اسلامی، نبش چهارراه شفا
کدپستی: ۷۶۱۸۶۴۳۸۹۵
تلفن: ۵-۲۴۴۵۲۰۳-۲۴۴۴۷۰۴ نمابر: ۲۴۴۴۰۸۷

مهمانسرای جهانگردی ماهان:
میدان قرنی، روبه‌روی نیروی انتظامی
تلفن: ۶۲۲۲۷۰۰ نمابر: ۶۲۲۵۷۰۰

چایخانه حمام وکیل کرمان:
بازار بزرگ کرمان، بعد از حمام گنجعلی‌خان
تلفن: ۲۲۳۵۲۵۹ نمابر: ۲۲۲۵۹۸۹

کهگیلویه و بویراحمد

مجتمع جهانگردی یاسوج:
خیابان شهید دستجردی، تپه تل‌دراز
تلفن: ۲۲۲۳۸۱۳-۲۲۲۷۶۱۶ نمابر: ۲۲۲۲۲۱۸

گلستان

هتل و مجتمع جهانگردی ناهارخوران گرگان:
گرگان، بلوار ناهارخوران (پارک جنگلی ناهارخوران)
تلفن: ۵۵۲۲۲۷۸-۵۵۳۰۳۸۲ نمابر: ۵۵۲۲۲۷۹

گیلان

هتل جهانگردی آستارا:
خیابان حکیم نظامی، روبه‌روی اداره بهداشت
کدپستی: ۴۴۱۱-۴۳۹۱۵
تلفن: ۴-۵۲۲۶۰۶۳ نمابر: ۵۲۲۶۰۶۵

مجتمع جهانگردی صدف:
کیلومتر ۶ جاده آستارا به انزلی، روستای داداش‌آباد
تلفن: ۵۵۴۲۹۰۹ نمابر: ۵۵۴۴۹۳۴

هتل جهانگردی نمونه انزلی:
کیلومتر ۵ جاده انزلی به آستارا، جنب نمایشگاه بین‌المللی
صندوق‌پستی: ۲۹۰
تلفن: ۵۲۲۲۹۰۲-۵۲۲۲۵۱۱ نمابر: ۵۲۲۲۰۱۸

هتل جهانگردی لاهیجان:
خیابان امام، جنب استخر، کدپستی: ۱۳۹۹-۴۴۱۵۶
تلفن: ۲-۲۲۳۳۰۵۱-۲۲۳۲۰۰۲ نمابر: ۲۲۳۴۹۸۷

لرستان

مهمانسرای جهانگردی الیگودرز:
بلوار امام خمینی شرقی، خیابان شاهد
تلفن: ۲۲۲۳۵۹۹ نمابر: ۲۲۲۸۲۲۲

مجتمع جهانگردی سراب کیو خرم‌آباد:
خرم‌آباد، میدان ۲۲ بهمن، جنب صدا و سیما
تلفن: ۲-۳۲۳۸۱۴۰ نمابر: ۳۲۲۵۶۷۲

مازندران

مجتمع جهانگردی چالوس:
کیلومتر ۵ جاده چالوس به کرج، جنب پارک فین
تلفن: ۲۲۲۶۵۳۷-۲۲۱۲۵۲۴ نمابر: ۲۲۲۶۵۳۷

هتل و مجتمع جهانگردی چلندر:
نوشهر، کیلومتر ۱۸ جاده نوشهر به نور
تلفن: ۹-۳۱۴۶۳۱۸-۳۱۴۲۸۱۱ نمابر: ۳۱۴۲۸۱۱

مجتمع جهانگردی خزرشهر:
بابلسر، کیلومتر ۶ جاده بابلسر به فریدون‌کنار، خزرشهر جنوبی
تلفن: ۵۲۲۱۷۱۳-۵۲۲۴۴۳۴ نمابر: ۵۲۲۵۴۹۱

مرکزی

هتل جهانگردی محلات:
جاده دلیجان به محلات، کیلومتر ۲۷
تلفن: ۳۳۲۳۵۵۵ نمابر: ۳۳۲۳۴۴۴

هرمزگان

مهمانسرای جهانگردی میناب:
خیابان امام خمینی(ره)، پارک ملت کدپستی: ۷۹۸۱۶۹۷۵۴۳
تلفن: ۲۲۲۵۸۶۳ نمابر: ۲۲۲۵۳۲۲

هتل بین‌المللی جهانگردی شایان کیش:
کیش تلفن: ۵-۴۴۲۲۷۷۱ نمابر: ۴۴۲۲۴۰۹

همدان

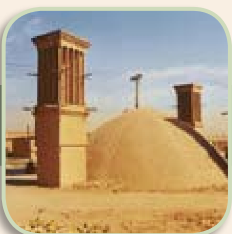
هتل جهانگردی علیصدر:
کبودرآهنگ، روستای غار علیصدر
تلفن: ۹-۵۵۳۳۳۳۷ نمابر: ۵۵۳۳۳۱۲

یزد

هتل جهانگردی یزد:
میدان امام حسین، بلوار دانشجو کدپستی: ۸۹۱۶۷۱۳۴۳۷
تلفن: ۳۰-۶۲۴۹۱۲۷ نمابر: ۶۲۴۷۲۲۲

چایخانه حمام خان یزد:
میدان خان، جنب مسجد ملا اسماعیل
تلفن: ۶-۶۲۲۵۱۹۵ نمابر: ۶۲۷۰۳۳۶

ما میزبان شما خواهیم بود





آیت‌الله صافی گلپایگانی بر حفظ میراث خدادادی ایرانیان تاکید کردند

تخریب جنگل حرام است

چندی پیش پایگاه خبری حوزه نیــوز مطلب تاثیر گذاری را منتشر کرد که نشان از حمایت از جنگل‌های سبز کشورمان داشت؛ جنگل‌هایی که سال‌های سال است بدون هیچ گونه هراسی تخریب می‌شوند. آن مطلب سخنان جدید آیت‌الله حاج شیخ لطف‌الله صافی گلپایگانی بود؛ سخنی در ۴ کلمه و در حمایت از هزاران جنگل رو به نابودی؛ «تخریب جنگل حرام است». آیت‌الله صافی گلپایگانی در دیدار مسؤولان آبخیزداری کشور بر فراهم آمدن زمینه برای استفاده مردم از منابع طبیعی از یک سو و جلوگیری از تخریب غیرمشروع از سوی دیگر تاکید کرده است. به گفته ایشان، قرآن و روایات، تعالیم فراوانی در زمینه حفظ منابع طبیعی دارد و بایــد از هدایت‌های معارف اسلامی بهره‌مند شویم. صافی گلپایگانی درباره قطع درختان جنگل ها توضیح داده‌اند: «قطع درختان برای مصارف مفید، احکام مخصوص به خودش را دارد، و گرنه اگر کسی در مقام تخریب جنگل برآید حرام اســت». این سخنان، بسیاری از دوستداران محیط زیست را به ایجاد وضعیت بهتر جنگل‌ها امیدوار کرد؛ به‌خصوص آنکه ایشان متذکر شده‌اند؛ «لازمه مدیریت این امور ظرافت‌های خاصی است که اهل فن باید زمام آن را به دست بگیرند تا مردم به حقی که در زمینه استفاده از منابع طبیعی دارند برسند». این مرجع تقلید همچنین در سخنان خود تاکید کرده است که ترویج فرهنگ استفاده از منابع طبیعی موجب خیر و برکت می‌شود.

آیت‌الله صافی گلپایگانی در ســال ۱۳۳۷ هجری قمری در شهر گلپایگان به‌دنیا آمدند. پدر ایشان مرحوم آیت‌الله آخوند ملامحمدجواد صافی بود که علاوه بر علوم اسلامی در زمینه هنرهای ارزشــمندی چون شعر و خوشنویسی هم تخصص داشــتند. آیت‌الله صافی گلپایگانی در ســال ۱۳۶۰ هجری قمری، بــرای تکمیل تحصیلات و تحقیقات خــود به حوزه علمیه قم آمدند و چند سال بعد هم راهی نجف شدند. آیت‌الله صافی پس از بازگشت به قم، بیش از ۱۵ سال در مجلس درس آیت‌الله بروجردی حاضر شدند که در عین حال یکی از مشاوران ویژه آن بزرگوار بودند.



مسجدی از دل خاک‌های جیرفت بیرون آمد

محراب دقیانوس

وقتی کاوش‌های شــهر کهن دقیانوس در روزهای پایانی اسفندماه ســال ۱۳۸۱ آغاز شــد، کمتر کسی حدس می‌زد که قرار اســت شهری پر رونق و تجاری از دل خاک‌هــای جیرفت رخ نماید؛ همان شــهری که زمانی مارکوپولو در ســفرنامه خود، از آن به عنوان یک شهر بزرگ و پرشــکوه یاد کرده بود. کاوش‌های شــهر دقیانوس ادامه پیدا کرد و در هر فصل کاوش، بخش‌هایی از شــهری اســلامی نمایان می‌شد. اما مهم‌ترین کشف این هیات، مسجدی باشکوه در دل این شهر بود؛ مسجدی که ســرانجام حمیده چوبک –سرپرست هیات باستان‌شناسی –در چهارمین فصل کاوش در اردیبهشت‌ماه امسال اعلام کرد که بیش از ۹۰ درصد آن آشکار شده و می‌توان از این بنای باشکوه رونمایی کرد؛ مسجدی با تزئینات زیبا، گچ‌بری‌های نفیس با نوشته‌هایی به خط کوفی و نقش‌های گل و بوته به رنگ‌های لاجوردی، قرمز و زراندود که تا اواخر قرن ششم و اوایل هفتم از آن استفاده می‌شد.

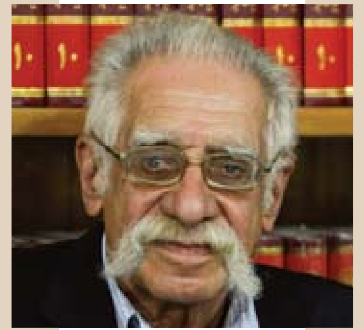
چوبک– متخصص دوره اســلامی– این مســجد را بزرگ‌ترین دستاورد معنوی گذشتگان خواند و قدمتش را به دوره سلجوقی نسبت داد و گفت: «پیکره اصلی این مسجد در دوره صفاری و سده سوم هجری قمری شکل گرفته است».



یگان حفاظت میراث، قاچاقچیان میراث فرهنگی را دستگیر کرد

دزدگیر فرهنگی

چهارشــنبه دوم اردیبهشــت، غرب تهران شــاهد کارزار میان ۲ قاچاقچــی میراث فرهنگی و ماموران یگان حفاظت بود؛ قاچاقچیانی که ۳۷۲ شیء دوره هخامنشی را داخل کیســه برنجی بر دوش گذاشته و راه پایتخت را پیش گرفتند. غافــل از آنکه ۴۵روز پیش از قرار معامله نهایی، ســرهنگ علیرضا انوری – فرمانده یگان حفاظت ســازمان میراث فرهنگی و گردشــگری اســتان تهران – از این ماجرا باخبر اســت. عملیات دستگیری آنها آغاز شــد و متهمان دستگیر شدند. قاچاقچیان عتیقه یکی از بزرگ‌ترین تهدیدات برای میراث فرهنگی هســتند و به واسطه ارزش محموله کشف شــده این اتفاق را می‌توان از مهم‌ترین ماموریت‌های موفقیت‌آمیز یگان حفاظت در ســال‌های اخیر دانســت. در واقع با این عملیات، اشــیای مهمی برای همیشــه در وطن می‌ماند که بعضی از آنها مثل یک مایع‌دان شیشه‌ای، ۵ پیکرک حیوانی، ۳ مهر سیلندری و ۳ قبضه خنجر که همگی از جنس مفرغ هستند، قدمتی نزدیک به ۳هزار سال پیش دارند. در بین این اشــیا یک جام هخامنشــی مفرغی و تعداد زیادی ســنجاق و مهره‌های تزئینی و ۲۹۷سکه اشــکانی و بیزانس با جنس طلا و نقره هم دیده می‌شود.



متن گل‌نوشته‌های تخت جمشید توسط عبدالمجید ارفعی منتشر شد

دلسوز گل‌نبشته‌ها

۷۲ سال پیش– وقتی الواح ایلامی از تمدن ایران توسط موسسه شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو به آمریکا رفت– برای بسیاری باور این موضوع سخت بود که یک ایرانی بتواند روی این الواح تحقیقات و مطالعات مفصلی انجام دهد و این یافته‌ها کتابی شــود با نام «گل‌نوشته‌های باروی تخت جمشید».

تالیف این کتاب برای بســیاری از دوستداران میراث فرهنگی یک رویای شیرین بود؛ اما عبدالمجید ارفعی آن را تحقق بخشــید. هر چند برای تحقــق این رویا مجبور شد راه دشواری را طی کند و فقط ۶ سال انتظار بکشد تا بودجه چاپ این اثر تامین شود! خودش در این باره می‌گوید: «این کتاب پس از عدم تأمین بودجه از سوی ســازمان میراث فرهنگی و گردشگری، توسط مرکز دایره‌المعارف بزرگ اســلامی در تیراژ یک‌هزار نسخه به چاپ رســید؛ درحالی که تالیف آن سال ۸۲ تمام شده بود».

با همه این مشــکلات کتاب گل‌نوشته‌ها درباره ۶۵۰ گل‌نوشته هخامنشی امســال راهی بازار شد. ارفعی در مقدمه فارسی این کتاب درباره دستور زبان ایلامی هخامنشی شرح داده و متن‌ها را بررسی کرده است اما این تنها کتاب این پژوهشــگر و کارشناس زبان‌های باستانی نیست.

عبدالمجیــد ارفعــی دکتــرای خــود را از موســسه شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو گرفت. پس از بازگشت به ایران در ســال ۱۳۵۳ به همکاری با فرهنگستان ادب و هنر ایران پرداخــت و یکی از فعالان جدی این فرهنگستان شــد. ارفعی مســلط به زبان اوستایی و پهلوی است و از انگشت‌شمار ایلام‌شناسان جهان است. انتشــار کتاب فرمان کورش بزرگ (منشور کورش)، راه‌اندازی تالار کتیبه‌های موزه ملی ایران، همکاری با بنیاد پژوهشی پارسه و پاســارگاد و پایگاه پژوهشی شوش از دیگر اقدامات اوست.



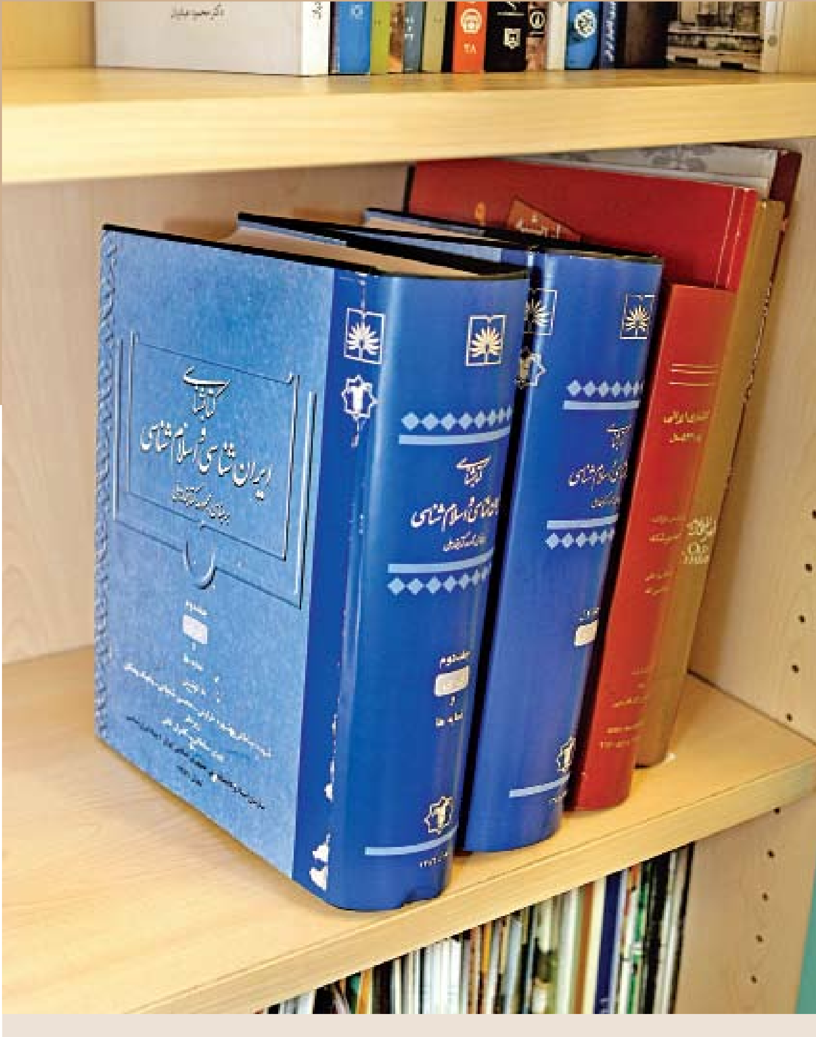


متروی اصفهان از خیابان تاریخی چهار باغ عبور کرد

تونل وحشت

«قطار شهری ســرانجام از زیر خیابان تاریخی چهارباغ عباسی –یعنی قلب بافت کهن اصفهان– گذشــت و با وجود تاکید کارشناســان بر رعایت فاصله ۱۸۰ تا ۲۰۰ متری از سی و سه پل، به ۵۰ متری آن رسید.» این خبر سوژه جنجالی رد شدن مترو از بافت تاریخی اصفهان است که سال‌هاست خواب را از دوســتداران میــراث فرهنگی ربوده. تلاش برای مصاحبه با سازمان میراث فرهنگی و گردشــگری اصفهان ادامه دارد اما چه ســود؟ علیرضا روحانی –سخنگوی ائتلاف ملی حامیان میراث اصفهان– به «ســرزمین من» می گوید: «تماس با مسؤولان این ســازمان درباره مساله عبور مترو بی‌فایده است!». او حق دارد. نگاهی به مصاحبه‌های اخیر نشان می‌دهد تا دلتان بخواهد حرف‌های ضد و نقیضی از سوی مسؤولان سازمان میراث فرهنگی و گردشگری درباره وضعیت مترو عنوان شده؛ یک‌بار گفته شد عبور مترو بر اساس تکنولوژی‌های مدرن بوده و مشــکلی ندارد و بار دیگر فریاد اعتراض بلند کردند که اصلا بدون اجازه ما این اقدامات انجام می‌شود و ما بی‌خبریم.

می‌خواهیم به ســراغ مســؤولان سازمان قطار شــهری برویم اما مدت‌هاســت که این سازمان هم به هیچ عنوان در این‌باره پاسخگو نیست و همچنان بدون توجه به اعتراض‌ها و شکایت رسانه‌ها و دوستداران میراث فرهنگی به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهد و مترو همچنان به پیش می‌تازد. جالب اینجاســت که بررسی ۲مصوبه شــورای عالی ترافیک زیر نظر وزارت کشــور که در ۲دوره ریاســت جمهوری آقایان خاتمی و احمدی‌نژاد تصویب شده، صراحتا تاکید کرده که مترو نباید از خیابان چهار باغ عبور کند. از سوی دیگر بیشتر اعضای شورای شهر اصفهان هم مخالفت یا بی‌اطلاعی خــود را با این پروژه اعلام کرده‌انــد. باوجود همه ایــن مصوبات و نظرهای مخالف کارشناسی استادان دانشگاه‌های صنعتی دنیا، همچنان تونل‌های زیرزمینی کنده می‌شوند و بلندترین خیابان تاریخی جهان را که شانزه‌لیزه از آن الگوبرداری شده، می‌بلعند.



انتشار «کتاب‌شناسی ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی» توسط کتابخانه ملی ایران

فهرست افتخار

هر ساله در سراسر جهان هزاران کتاب و مقاله درباره ایران نوشته می‌شود که بیشتر ایرانیان از آنها بی‌خبرند. اما اگر فکر کرده‌اید که درباره هر کشوری به این اندازه مطلب می‌نویسند، سخت در اشــتباهید. آغاز کار خردادماه ۱۳۴۱ بود که ایرج افشار تصمیم گرفت کتاب‌هایی که در کشورهای مختلف جهان درباره ایران نوشته شده بود را در تالاری در کتابخانه ملی ایران گردهم آورد تا ایرانیان لااقل آنچه را دیگران درباره‌شان می‌نویسند در کشور یکجا جمع داشته باشـند و ضمنا مطالعه و تحقیق در این‌باره برایشان ممکن باشـد. گرچه با رشـد روزافزون دانش در هر زمینه‌ای هر ساله هزاران کتاب و مقاله به چاپ می‌رسد اما آمار کتاب‌های منتشر شده درباره ایران و تاریخ، فرهنگ، هنر، زبان، ادبیات و... آن در جهان رکورددار است و در نوع خود مایه افتخار. مجموعه ۲ جلدی «کتاب‌شناسی ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی بر مبنای مجموعه کتابخانه ملی» که سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران و بنیاد ایران‌شناسی به چاپ رسانده‌اند، فهرست این مجموعه است. فهرست کتاب‌های موجود در کتابخانه ملی ایران در زمینه ایران‌شناسی که شامل کتاب‌های مطالعات اسلامی می‌شود و به زبان‌های انگلیسی، روسی، فرانسه، آلمانی و... انتشار یافته و شامل آثار چاپ شده فارسی و عربی نیست.

کتابخانه ملی ایران بر اساس بند دوم اساسنامه خود که مصوب مجلس شورای اسلامی است، موظف و ملزم است به گردآوری، حفاظت، سازمان‌دهی و اشاعه آثار مکتوب در زمینه ایران‌شناسی که در سراسر جهان و کشورهای مختلف دنیا به چاپ می‌رسد. اما مثل همیشه تاکنون به خاطر فقدان بودجه لازم موفق به انجام وظیفه اصلی خود نشده و همه آثار درباره ایران را یکجا گرد نیاورده است. چاپ این فهرست در ۲ مجلد و نزدیک به ۲۷۰۰ صفحه به بهای ۳۰ هزار تومان، آغازی است موفق برای تهیه فهرستی از این آثار که زیر نظر کامران فانی و پوری سلطانی به کوشش شهده ســلطانی، شهره طراوتی، محسن شـجاعی و واهیک وسکان در ۱۳۸۶ به اتمام رسیده و این همه به همت مدیریت سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران انجام شده است.



محمدصادق فرهادی‌نیا، برترین محافظ حیات وحش دنیا در سال ۲۰۰۹ شد

با یوزها می‌دود

بعضی جوایــز بین‌المللی ایرانیان مهجــور می‌مانند. نمونه‌اش جایزه‌ای است زیست‌محیطی که در آخرین روز سال گذشته به یک ایرانی تعلق گرفت. باغ وحش برخر شــهر آرنهم هلند، روز بیســتم ماه مارس سال ۲۰۰۹ (۳۰ اسفندماه ۸۷) میزبان مراسمی بود تا برترین متخصص حفاظت از حیات وحش دنیا را تعیین کند. این مراسم که توســط بنیاد آینده طبیعت برگزار می‌شود، جایزه ســال ۲۰۰۹ خود را از میــان ۱۴۸ متخصص حفاظت از حیات وحش از ۵۶ کشور دنیا به‌طور مشترک به محمدصادق فرهادی‌نیا از کشور ایران و ۲ پژوهشگر از کشورهای هلند و ساحل عاج اهدا کرد. به گزارش ایسنا، هیات انتخاب، دلیل انتخاب فرهادی‌نیا را برای دریافت این جایزه، تلاش‌هایی دانست که او همراه با انجمن یوزپلنگ آسیایی، در زمینه حفاظت از حیات وحش انجام داده است. محمدصادق فرهادی‌نیا یکی از بانیان انجمن یوزپلنگ آسیایی و از مشاوران طرح بین‌المللی حفاظت از یوزپلنگ آسیایی است. در این مراسم، وقتی دیوید آتن‌بورو – مستندساز مشهور شبکه بی‌بی‌سی – جوایز برندگان را اهدا کرد، درباره این جایزه گفت: «بشر در تشکیل سازمان‌ها بسیار متبحر و علاقه‌مند است ولی من باید تبریک بگویم که این مراسم برای تقدیر از افراد برگزار می‌شود، نه سازمان‌ها».



نقش برجسته‌ای ۱۵۰ ساله در انبار کارخانه سیمان در حال نابودی است

کتیبه‌ای میان قراضه‌ها

یکی از دانشجویانی که با سازمان میراث فرهنگی استان تهران همکاری می‌کرد از وجود نقش برجسته‌ای مطلع شد که در ســاختمان متروکه کارخانه سیمان ری در وضعیت بسیار خطرناکی دارد. این نقش برجسته، تنها قطعه به‌جامانده از نقش برجســته معروف به «شکار شیر»، منتسب به فتحعلی‌شاه قاجار است که سال‌ها پیش توسط کارگران و مدیران کارخانه سیمان ری برای استخراج سنگ معدن و تولید سیمان منهدم شد. خبر که به گوش میراث فرهنگی می‌رسد، نامه‌ای برای کارخانه سیمان ارسال می‌کنند تا قطعه تاریخی ۱۵۰ ساله را برای حفاظت به سازمان میراث فرهنگی تحویل دهند، اما محمد بیرقی – معاون میراث فرهنگی سازمان میراث فرهنگی استان تهران – به خبرگزاری مهر خبر می‌دهد که تاکنون هیچ جوابی به این نامه داده نشده است.

کتیبه و نقش برجســته «شکار شــیر» از آخرین نقش برجسته‌هایی بود که در ایران تحت تاثیر آثار دوره ساسانی حجاری شد و تنها نقش برجسته مستندی بود که تصویری واضح از فتحعلی‌شاه قاجار و مراسم شکار شاهی را نشــان می‌داد. در حال حاضر سازمان میراث فرهنگی در تلاش برای تحویل تنها قطعه باقیمانده این کتیبه از کارخانه سیمان است تا بتواند آن را از عوامل فرساینده مختلف دور نگه‌دارد.

بالاترین نشان کشور ژاپن به غیرژاپنی‌ها به هاشم رجب‌زاده تعلق گرفت

آفتاب تابان برای ایران

گنجینه مقدس – نماد امپراتوری ژاپن – با پره‌ها یا شعاع‌های طلایی و نقش گل سرخ، بالاترین نشان و مدالی است که شخص امپراتور ژاپن به غیرژاپنی‌ها اهدا می‌کنـد. به گــزارش خبرگزاری ایســنا، این گنجینه امسال به هاشم رجب‌زاده – استاد پیشین دانشــگاه مطالعات خارجی اوســاکا و استاد کنونی دانشگاه ریوکوکو – اهدا شد تا به‌خاطر تلاش‌هایش برای معرفی تمدن و فرهنگ ایران به جامعه ژاپن، و شناساندن فرهنگ و تاریخ و ادب ژاپن به ایرانیان و نیز ۲۷ سال تدریس مداوم ایرانشناسی و زبان فارسی از او قدردانی شود.

هاشم رجب زاده مورخ و تاریخدان ایرانی، اکنون بیش از ۳ دهه است که مطالعات تاریخی و فرهنگی‌اش را معطوف ژاپن کرده و گرچه در آن کشور نیز ساکن شده، اما مراودات فرهنگی و نقش واسطه‌گرانه‌اش را در آشــنایی ایرانیان با تاریخ و تمدن ژاپن همچنان حفظ کرده‌اســت. او تاکنــون بیــش از ۵۰ کتاب و مجموعه مقالات و حدود ۲۴۰ مقاله در ایران و ژاپن و مجله‌ها و مجموعه‌های علمی از دیگر کشــورها منتشر کرده است که از این میان بیش از ۳۰ کتاب و بیش‌تر مقاله‌ها درباره فرهنگ، تاریخ، ادب و جامعه ژاپن و نیز پیوندهای ایران و ژاپن است.

او دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران را با گرایش تاریخ دریافت کــرد و پایان‌نامه خود را به راهنمایی استاد حمید عنایت درباره کشــورداری رشیدالدین فضل‌الله همدانی گذراند.

هاشــم‌زاده در ســال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ از سوی وزارت امور خارجه ماموریتی در ســفارت ایران در ژاپن داشت و از ســال ۱۳۶۱ تاکنون نیز همزمان با تدریس در دانشگاه‌های ژاپن پی‌گیر تحقیق درباره این کشور و تاریخ و فرهنگ و جامعه آن بوده است.

[مثبت و منفی ....]

خانه جدید گاندو

+ اداره کل محیــط زیســت اســتان سیســتان و بلوچســتان شایســته دریافت یک نشان مثبت است. این اداره کل، منطقه‌ای کاملا بکر در شهرستان سراوان را به‌عنوان زیستگاه جدید تمساح مردابی ایران معروف به گاندو مشــخص کرده تــا بتواند حفاظت از آن‌ها را متمرکزتر کند.

میکروسزارین فیل‌ماهی

+ یک نشان مثبت به نام مرکز تکثیر و پــرورش ماهیان خاویاری شــهید مرجانی استان گلستان ثبت می‌شود؛ چراکه در این مکان برای اولین بار در کشــور جهت خارج کردن خاویار از بدن فیل‌ماهی وحشی دریای خزر، به‌جای کشتن ماهی مولد، آن را «میکروسزارین» کردند.

دزدان میراث رامهرمز

− ۲۰ محوطــه باســتانی در رامهرمز توســط حفاری‌هــای غیرمجــاز و احداث کانال آب‌رسانی تخریب شد. این‌طور که پیداست، سازمان میراث فرهنگی خوزســتان هیچ حفاظتی از ایــن محوطه‌ها نمی‌کند و شایسته نشان منفی است.

لاشه یک پلنگ

− اواخــر فروردین‌مــاه ســال جاری، پنجمین پلنگ لرستانی طی ۳ سال اخیر در یکی از روســتاها تلف شد و پیگیری برای دســتگیری عامل قتل آن تا این لحظه به‌جایی نرسیده است. از آن‌جاکه نسل پلنگ در ایران رو به انقراض است، این موضوع یک نشان منفی برای اداره کل محیط زیست استان لرستان دارد.

تپه‌ای که باستانی بود

− عبور جــاده از بالای تپــه ایلامی گوریه در روستای گوریه شوشتر و همچنین ساخت و ساز روی آن باعث نابودی آثار مدفون در این تپه شده است. اداره میراث فرهنگی شوشتر که هیچ اقدامی در جلوگیری از تخریب این تپه انجام نداده است، یک نشان منفی می‌گیرد.

مرتع شمالی شهر

وقتی عکاس این تصویر را ثبت می‌کرد نیم قرن از ساخت بنا گذشته بود اما این محل هنوز جزو مناطق تفریحی و شمالی شهر به‌شمار می‌رفت. در آن روزها مردم اسب و گاری را جزو وسایل نقلیه شهری حساب می‌کردند و گاه‌گداری از خودروهای انگلیسی، آلمانی و آمریکایی استفاده می‌کردند. سال ۱۳۴۰ ایران هنوز کارخانه خودروسازی نداشت

عکس: محمود پاکزاد



وقتی شهر شلوغ شد

این عکس ۴۸ سال بعد از تصویر صفحه پیش ثبت شده است. با اینکه خیابان فردوسی در محدوده مرکزی شهر به حساب می‌آید اما واقع شدن در محدوده طرح ترافیک باعث شده همچنان خلوت و کم‌جمعیت بماند. خیابان جلوی عمارت جایش را به پیاده‌رو وفضای سبز داده و این بخش خانه سردار اسعد شده، ورودی صندوق قرض‌الحسنه پس‌انداز بانک ملی ایران

عکس: امین محمدی



معماری باروک اروپایی، پشت پرده نمای ایران باستان

موزه‌ای که خانه جعفرقلی‌خان بود

ایمان مهدی‌زاده

داستان این بنا و بانی آن، جعفرقلی‌خان به ۹۸ سال پیش باز می‌گردد. پس از به توپ بستن مجلس شورای ملی در دوره محمدعلی‌شاه، آشوب دامن شهرهای ایران را گرفت. سردار اسعد به عنوان وزیر کشور حکومت مردمی مشروطه‌خواهان منصوب و در تهران ماندگار شد. سردار بختیاری تصمیم گرفت خانه‌ای در خور خان ایل بزرگ بختیاری برای خود دست‌وپا کند.

هنوز ۱۰ ماه از به‌توپ‌بستن مجلس شورای ملی نگذشته‌بود که مشروطه‌خواهان پایتخت را تصرف کردند و در پی این پیروزی، جعفرقلی‌خان مشهور به سردار اسعد به عنوان وزیر کشور حکومت مردمی مشروطه‌خواهان منصوب و در تهران ماندگار شد. شاه را از حکومت خلع کردند تا دفتر استبداد صغیر بسته شود. سردار بختیاری تصمیم گرفت خانه‌ای در خور خان ایل بزرگ بختیاری برای خود دســت‌وپا کند. برای شــروع، قطعه‌زمین بزرگی در محله ایلخانی تهران در ضلع شمالی میدان توپخانه خرید و با درباریان قاجاری و سفرای خارجی هم‌محلی شد و استاد محمد معمارباشی را به عنوان معمار خانه‌اش استخدام کرد؛ کسی که آن سال‌ها برای خود برو بیایی داشت و موزه گنجینه نیز دسترنج هنر و صنعت اوست.

سردار اسعد که از طرفی سال‌ها در فرنگ زندگی کرده بود و از طرفی دیگر عرق ملی‌گرایی داشت، دســتور داد خانه‌اش را با معماری تلفیقی ایران‌باستان و سبک باروک اروپایی بسازند؛ شاید برای اینکه قرار بود در این خانه، هم پذیرای مهمانان ایلاتی و بزرگان طوایف ایرانی باشــد، هم مهمانان خارجی. نقشــه بنا را طوری طراحی کردند که در ورودی ساختمان به خیابان علاءالدوله باز شود؛ خیابانی که ۱۲-۱۰ سال بعد به فردوسی تغییر نام داد و تا امروز همین نام بر پیشانی‌نوشت آن مانده است. زمان گذشت. زمان گذشت و وزیر کشور آزادیخواهان مشروطه، وزیر جنگ رضاشاه پهلوی شد. اما هنوز ۳ سال از وزارت جنگ خان بختیاری نگذشــته بود که رضا شاه او را برکنار و زندانی کرد و بعد از مدتی هم دستور اعدام او را در زندان قجر صادر کرد. بعد از مرگ سردار، خانه مجلل و بزرگش به تملک بانک ملی در آمد و از او نامی در تاریخ مشروطه و بنایی در خیابان فردوسی تهران به‌جا ماند.

تصویر ســیاه و ســفید، ســاختمان را در ۵۰ ســالگی‌اش نشان می‌دهد؛ چیزی حدود ۴۸ سال پیش که خیابان فردوسی مرکز پرزرق و برق شهر بود و هتل‌ها و مهمانسراهای لوکس در آن بنا شده‌بود. فروشگاه‌های بزرگ به سبک و سیاق غربی در این محل قرار داشت و اعیان و اشــراف تهرانی برای تفریح به این محلــه و خیابان‌های اطرافش می‌آمدند که از میان آنها می‌تــوان به کوچه برلن، خیابان منوچهری و لاله‌زار اشاره کرد.

نمای بیرونی ساختمان، نمونه بارز معماری هخامنشی و یادآور کاخ‌های تخت‌جمشــید اســت. درهای اصلی و چهار ستون عظیم سنگی با سرستون‌های گاو شاخ‌دار مربوط به دوره باستان، از دیگر اجزا بیشــتر توی چشم می‌زنند، در حالی که ســالن اصلی و فضای داخلی آن، فضای کلیساهای اروپایی را تداعی می‌کند. جدا از ۲ شیر سنگی که ۲ طرف ورودی به چشــم می‌خورد و در سال‌های اخیر با رنگ طلایی مرمت شده، تزئینات بنا هم یادآور دوره باستان است که برای نمونه می‌توان از ستون‌ها و سربازهای هخامنشی و گل‌های هشت و دوازده پر نام برد.

در روزگاری که این تصویر سیاه و سفید ثبت شده، اسب و گاری بخشــی از حمل و نقل شــهری را به‌عهده داشــت و هنوز آسفالت خیابان‌های تهــران زیر چرخ خودروهــا ناپدید نشــده‌بود. با اینکه خیابان‌های تهران، آدم‌ها و وسایل نقلیه شهری‌اش از ۴۸ سال پیش تا به حال، روزگاری پرهیاهو با تغییرهای زیادی را از سر گذرانده‌اند اما این ساختمان هنوز پابرجاست و تنها کاربری آن عوض شده است؛ آن روزها صندوق پول بانک ملی و محل چاپ اسکناس بود و امروز صندوق قرض‌الحسنه پس‌انداز بانک ملی ایران.

سردار اسعد که از طرفی سال‌ها در فرنگ زندگی کرده بود و از طرف دیگر عرق ملی‌گرایی داشت، دستور داد خانه‌اش را با معماری تلفیقی ایران‌باستان و سبک باروک اروپایی بسازند



با تخریب یکی از خانه‌های صفوی، یکی از نقاشی‌های دیواری این دوره هم به باد رفت

آه جوباره!

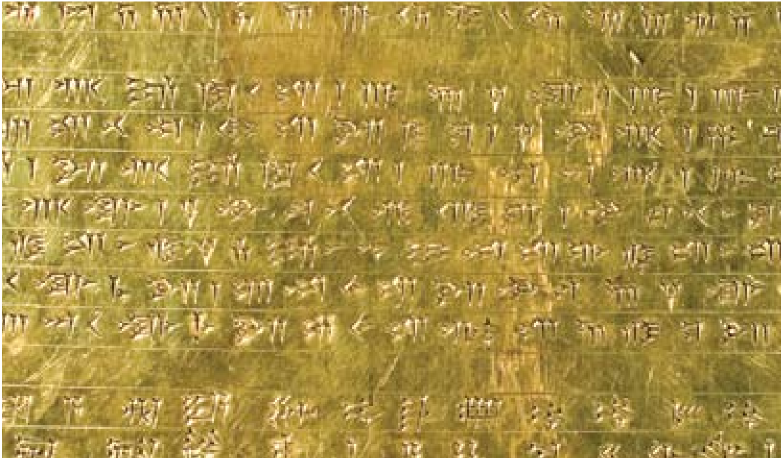
علی شهیدی، عکس: علی شجاعی اصفهانی

مگر چند نقاشی دیواری صفوی باقیمانده که افتاده‌اند به جانشان و یکی‌یکی دخلشان را می‌آورند؟ همین چند سال پیش بود که نقاشـــی‌های دیواری صفوی حمام بلور قزوین به بهانه مرمت، از سقف حمام، راهی کف شدند و از کف هم همراه نخاله‌ها سر از آشغال‌ها درآوردند! حالا نوبت پایتخت بعدی صفویان – اصفهان – شده و یک‌راست رفته‌اند سراغ محله تاریخی و نامدار «جوباره» که هر گذرش پر است از یادگارهای مردم صاحب‌نظر.

جوباره در قدیم در کنار محلات طوقچی، شهشهان و دردشت، بخش شمال و شمال‌شرقی اصفهان را تشکیل می‌داد اما با توسعه و گسترش شهر، امروز بخشی از بافت تاریخی مرکز محسوب می‌شود. جوباره روزگاری شـــاهد زندگی مردان نامداری چون کمال‌الدین اسماعیل بوده که می‌گویند شعری در شکایت از نامردمی‌های اهل آن روزگاران محل سروده بود و به فاصله کمی از سرایش آن، شهر اصفهان از دم تیغ مغولان گذشت و مریدان کمال‌الدین، این واقعه را به آه وی نسبت دادند. اما انگار آه او قرن‌هاســـت که دست از ســـر جوباره برنمی‌دارد و همین چند هفتـــه پیش با تخریـــب بنای صفوی با نقاشـــی‌های منحصربه‌فرد دیواری، یکی از آثار بی‌مانند نقاشی ایرانی برای همیشه نیست و نابود شـــد؛ صحنه‌ای از بزم ســـپاهانی مردمانی با جامه‌ها و دستارهای رنگ‌رنگ و زربفت که با قلم‌گیری ظریف و زیبای نقاش بر تن بی‌جان دیوار جان گرفته و از ۴۰۰سال پیش بر شاه‌نشین عمارت خوش نشسته بود. اما ناگاه، اندرونی سر از کوچه درآورد و در محاصره میلگردها ماند. این اتفاق ناخوشایند دلیلی اســـت بر رد این ادعا که اصفهانی‌ها به خاطر شمار بسیار جهانگردانی که هرساله از شهرشان دیدن می‌کنند، بسیار بیشتر از دیگر شـــهرها قدر میراث اجدادی را می‌دانند. این بار در این جنایت، نه پای باستان‌شناسی فرانسوی در میان است، نه کالسکه بچه‌دیپلماتی کره‌ای، نه قاچاقچیان اماراتی و نه مترو چهارباغ. کار، کار خودمان است.



نقش های آواره
نگاره‌ای از بزم سپاهانی که نمونه آن را تنها در نقاشی‌های دیواری دوره صفوی می‌توان یافت، تمیز و دست نخورده، به خاطر ساخت و ساز بدون کارشناسی یک خانه قدیمی در شهر اصفهان از زیر لایه‌ای از گچ سربرآورد و آواره کوچه و خیابان شد. ظرافت این نقاشی دیواری در نوع خود بی‌نظیر است و به علت آنکه سال‌ها در زیر گچ مانده بود، برخلاف نقاشی‌های دیواری چهلستون قزوین واصفهان و عالی‌قاپو، انگار تازه کشیده شده و رنگ‌ها تر و تازه است



طلای هخامنشی کاخ پاسارگاد قیمت نداشت

لوحی که غیب شد!

حسن ظهوری



۱۱ سال پیش بود؛ یکی از باستان‌شناسان برای مطالعه روی الواح زرین و سیمین هخامنشی به موزه ملی رفته بود که متوجه شـــد یکی از آنها نیســـت. این موضوع، ســـرآغاز پی بردن بـــه یکی از غم‌انگیزترین اتفاقات باستان‌شناسی ایران، یعنی معدوم کردن یکی از این لوح‌ها بود؛ لوحی که به همراه ۳ لوح طلا و نقره دیگر از مهم‌ترین اسناد تاریخی این سرزمین بود و قیمتی برای هیچ کدام از آنها متصور نیست. اما این لوح از کجا آمده و چه اتفاقی برایش افتاد؟

۴ لوح طلا و نقره که در دوره هخامنشیان زیر خاک‌های کاخ آپادانا دفن شده بود، ۲۵۰۰ سال بعد در همان نقطه یافت شد. ماجرا به آخرین روزهای شهریورماه سال ۱۳۱۲ برمی‌گردد؛ یعنی زمانی که سرپرست کاوش‌های باستان‌شناسی وقت تخت‌جمشید، پروفسور «ارنست هِرتسفلد» برای مرخصی به آلمان رفت و دستیار او پروفسور «فردریک کِرِفتر» به‌همراه سرپرست ایرانی کاوش و چند کارگر عرب در تخت‌جمشید ماندند. کرفتر که از ابتدای کاوش در کاخ آپادانا به دنبال شـــباهت‌هایی میان این اثر هخامنشی با آنچه پیش از آن در بین‌النهرین دیده بود می‌گشت، رفتن هرتسفلد را فرصت مناسبی دید تا فکرش را به مرحله عمل درآورد؛ یک چاله چهارگوش به اندازه تقریبی نیم‌متر در نیم‌متر و به ارتفاع نزدیک به ۱۵ سانتی‌متر که در زاویه شمال‌غربی تالار مرکزی آپادانا بود، توجه کرفتر را جلب کرده بود. او حدس می‌زد که باید در این چاله سند مهمی از دوره هخامنشیان مدفون باشد، برای همین دستور حفاری داد. پس از چندی، در عمق ۸۰ سانتی‌متری خاک و پس از برداشتن تخته‌سنگ ناهموار و بزرگی، جعبه سنگی چهارگوش، زیبا و منظمی دیدند که درون آن ۲ لوح زرین و سیمین به خط میخی قرار داشت. همچنین زیر جعبه و درون خاک، ۴ سکه طلا و ۲ ســـکه نقره مربوط به دوره هخامنشی هم دیده می‌شد. ۲ روز بعد یعنی ۳۰ شهریورماه، به دستور کرفتر گوشه جنوب‌شرقی تالار مرکزی آپادانا هم مورد کاوش قرار گرفت که مجددا جعبه سنگی دیگری پیدا شد که درون آن‌هم ۲ لوح زرین و سیمین و ۶ سکه هخامنشی قرار داشت.

رضاخان که از مضمون نوشته الواح مطلع می‌شود، اعلام می‌کند که این الواح قباله کشور ایران است و با آثار مکشوفه از تخت‌جمشید نباید مثل حفاری باستان‌شناسی شوش رفتار شـــود. در آن زمان طبق قراردادی میان فرانسوی‌ها با دولت ایران، هرآنچه از حفاری در شوش به دست می‌آمد به صورت مساوی میان فرانسه و ایران تقسیم می‌شد. پس از آن ۲ لوح زرین و سیمین راهی موزه ملی می‌شود و ۲ لوح دیگر به موزه سلطنتی کاخ گلستان سپرده می‌شود. با ساخته شدن برج آزادی تهران، به دستور محمدرضا پهلوی ۲ لوح زرین و سیمین موزه کاخ گلستان به موزه آزادی برده می‌شوند و تا انقلاب اسلامی همان‌جا می‌مانند. پس از آن، هر دو لوح به موزه ایران باستان فرستاده می‌شوند اما شماره ثبت الواح تازه‌وارد با دو شیء دیگر تداخل پیدا می‌کند و یک نفر از این موضوع آگاه می‌شود؛ نصرت‌الله معتمدی، باستان‌شناس، رئیس اسبق موزه ملی ایران و امین‌اموال وقت الواح زرین و سیمین هخامنشی. زمان می‌گذرد تا سال ۱۳۷۷ که تغییراتی در سمت‌های امین‌اموال موزه ملی رخ می‌دهد. معتمدی به عنوان سرپرست، راهی کاوش‌های باستان‌شناسی تپه زیویه در کردســـتان می‌شـــود و زمانی که خبر نبودن یکی از الواح به گوش سیدمحمد بهشتی – رئیس وقت سازمان میراث فرهنگی – می‌رسد او را به تهران فرامی‌خوانند. او در ابتدا اظهار بی‌اطلاعی می‌کند اما زمانی که لب به سخن باز می‌کند، قصه تلخ نابودی لوح زرین نقل رسانه‌ها می‌شود. معتمدی اعتراف می‌کند که یک لوح زرین از ۴ لوح هخامنشی را تکه‌تکه و با کمک برادرزنش آب کرده و سپس این لوح ارزشمند را به طلافروشان به قیمت یک‌میلیون تومان فروخته اســـت. معتمدی باستان‌شناس باسابقه‌ای بود که کاوش‌های بسیاری در محوطه‌های باستانی داشت، برای همین هم به خاطر شناختی که روی موضوع میراث فرهنگی داشت کسی باور نمی‌کرد این بلا را سر یکی از مهم‌ترین اسناد تاریخی ایران بیاورد. به گفته میرعابدین کابلی – از پیشکسوتان باستان‌شناسی – که از همدوره‌ای‌های معتمدی است، او در سال ۱۳۷۷ به جرم تخریب اموال ملی، به پرداخت عین‌المال محکوم و برای همیشه راهی زندان می‌شود. در هر صورت ۴ لوح زرین و سیمین را دیگر به ۴ لوح نمی‌شناسند، چراکه یکی از آنها دیگر نیست.



گنجینه دوقلو
«داریوش‌شاه می‌گوید: این کشوری است که من دارم از سکستان تا آن سوی سغد و تا کوشا (حبشه) و از هند تا اسپارت، که اهورامزدا به من بخشیده است. اهورامزدا مرا و خاندانم را پاس دارد.» این متن، بخشی از ترجمه متنی بود که به ۳ زبان پارسی‌باستان، ایلامی و بابلی روی لوح نوشته شده بود. تصویر بالا، تنها بازمانده از دوقلوهای الواح زرین است که شباهت بسیاری با لوح نابود شده داشت. در عکس پایین، کِرفتر – کاشف الواح – کَنار جعبه حاوی لوح که به درازا و پهنای ۳۳ سانتی‌متر و قطر یک‌ونیم میلی‌متر بود نشسته است. این لوح به همراه لوح سیمین دیگری درون جعبه قرار داشت
عکس: سایت موسسه شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو



مرحبا ای طوطی طوبی‌نشین

شاه‌جهان که مدت‌ها در انتظار ازدواج با ارجمندبانو نشسته بود، پس از درگذشت او به یادش، نخستین کاخ سپید جهان و یکی از شاهکارهای معماری تاریخ را که همگان آن را می‌ستایند، بنیان گذاشت / عکس: افشین یوسفی

تاج‌محل غزلی از مرمر

بنایی که به عشق یک بانوی ایرانی و به دست معماران ایرانی در هند ساخته شد

هر یک از عجایب هفت‌گانه جهان را به منظوری ساخته‌اند؛ دیوار چین را بندگان به فرمان فغفوران در برابر حمله وحشیانه مغولان ساختند و اهرام مصر را بردگان بی‌مزد و پاداش برای تدفین خدایان. بعضی عجایب جهان هم مثل برج کج پیزا در ایتالیا، الابختکی عجیب شده‌اند و از اول عجیب نبوده‌اند. اما تاج‌محل- تنها اثر ایرانی‌ای که در فهرست عجایب هفت‌گانه جهان جای دارد- نه از روی بیم و نه به زور و ستم، که برای ابراز عشق به یک شهبانوی ایرانی ساخته شده است؛ آن هم نه به نیروی بیگاری بردگان و ضربه تازیانه حاکم زمانه؛ بلکه به دست معماران و استادکاران و صنعتگران ایرانی و هندی در برابر دریافت مزدی عادلانه.

نزدیک به ٤ قرن پیش، خرمشاه مشهور به شاه‌جهان -نوه اکبرشاه- به یاد همسر ایرانی درگذشته‌اش -ممتازمحل یا ارجمند بانو- در جنوب دهلی، در ایالت اوتارپرادش و در نزدیکی شهر آگرا در کنار رود پرآب یَمونا یا جَمنا بنای مشهور روضه ممتازمحل را بنا کرد.

ممتازمحل -سومین همسر شاه‌جهان- هنگام زادن چهاردهمین فرزندشان درگذشت. شاه‌جهان در پی درگذشت ممتازمحل خلعت شاهانه را به عبای سفید عزا بدل کرد و سالی سوگوار بود. پادشاهی که پیش‌تر برای گسترش دامنه سلطنتش خون فراوانی ریخته بود، گوشه‌نشین شد و برای مدتی دخترش -جهان‌آرا- به اداره امور دیوانی و دولتی پرداخت. آورده‌اند که موهای سیاه شاه‌جهان یکی دو ماهه سپید شد و بعضی گفته‌اند که شاه‌جهان وصیت کرد که پس از مرگ در کنار همسرش جای گیرد که همچنان شد.

ممتازمحل، دختر یکی از اشـراف ایرانی به نام عبدالحسـن آصف‌خان بود. خواهر آصف‌خان یا عمه ممتازمحل، زنی بـود به نام نور جهان که همسر محبوب جهانگیر – پدر شـاه‌جهان– بود؛ زنی که ملکه ایرانی هند پیش از ممتازمحل بوده و در دولت و سیاست نقش داشته است. شاه‌جهان با ۲ زن دیگر هم ازدواج کرده بود که همسر نخستین او از بسـتگان دربار صفوی ایران بود. او پس از ۵ سال عشـق و انتظار به وصال ارجمندبانو رسید. شاه‌جهان پس از جشن پیوند اعلام کرد که نوعروسش متمایز، ممتاز و برتر از دیگر زنان دربار و ممتازمحل است. ممتازمحل که نمی‌خواست همانند عمه‌اش در کارهای دیوانی و دولتی دستی داشته باشد، به مستمندان می‌رسید، فهرستی از بیوه‌زنان و کودکان یتیم را ترتیب می‌داد و از شوهرش می‌خواست که ایشان را دریابد و برای خانواده‌های بینوا، مقرری و حقوق در نظر گیرد؛ تدبیری که مردمان را خشنود و شاه‌جهان را محبوب می‌کرد.

شاه معماران

مورخان تاریخ معمـاری، تاج‌محل را زیباترین بنای جهان دانسـته‌اند؛ ترکیبی از معماری شهرهای گوناگون ایران قدیم در یک مجموعه، اصفهان، لاهور، هرات، جام، سمرقند، کاشان و شـیراز. چهارباغ را از اصفهان آوردند، استقلال گلدسته از گنبد را از سمرقند، تراش مرمر را از لاهور، مناره‌های مطبق را از هرات و جام عطر گل گلاب را که جهانگیرشاه آن را عطر جهانگیر می‌نامید و فضای سرا را خوشایند می‌کرد از کاشان و شعر را از شیراز.

متخصصان تاریخ هنر معتقدند که بی‌گمان خود شاه‌جهان یکی از مهندسان و طراحان تاج‌محل بوده است. تا دلبسـتگی بی‌حد او به همسر درگذشته‌اش در کار نمی‌بود، تا شخص شاه بر آن نمی‌شد تا چنین مجموعه بزرگی را برای ماندگار شدن نام همسرش، بنیان گذارد و تا خود برترین صنعتگران و معماران زمان را به خدمت نمی‌گرفت و با پشتیبانی مالی از آنها طرح و نقشه نمی‌خواست، چنین عظمتی خلق نمی‌شد. بی‌گمان او به معماری علاقه فراوان داشـته و در کارهای روزانه خود بر ساخت تاج‌محل نظارت می‌کرده است. بعضی معتقدند، ممتازمحل مانند شاه‌جهان به هنر معماری علاقه داشته و در سامان‌دهی این باغ پیش از آنکه بدل به آرامگاهش شود، نقش داشته است.

سـاخت این مجموعه از طرح‌های بزرگ معماری زمان خود بوده است و طرح سـاخت آن قطعا کار یک تن نیسـت. معماران و صنعتگران بسـیاری در ساخت مجموعه بزرگ تاج‌محل همکاری کرده‌اند؛ به طوری کـه بعضی مورخان تعداد استادکاران را ۳۷تن دانسته‌اند و تعداد کارگران را ۲۰هزار تن. گرچه منابع تاریخی مختلف نام‌های گوناگونی را به عنوان طراحان و سازندگان تاج‌محل معرفی کرده‌اند اما چندتن از معماران و صنعتگـران اصلی آن ایرانی بوده‌انـد. این را از امضاهای متعددی که در گوشه و کنار آثار و کتیبه‌ها به چشم می‌خورد، می‌توان دانست. استاد عیسی‌خان شـیرازی یا لاهوری یکی از معماران اصلی آن بود و گویا طرح پلان مجموعه به صورت چهارباغی ایرانی کار اوست. او رئیس معماران تاج‌محل بوده که از دیگر آثار او بنای قلعه‌سرخ دهلی است. شـیرازی یا لاهوری بودن، خللی بر ایرانی بودن عیسی‌خان وارد نمی‌کند چراکه هر دو شهر لاهور و شیراز متولد ایران بوده‌اند. به نوشته منابع دیگر، ۲ معمار ایرانی دیگر هم به نام‌های استاد احمدخان و استاد حمیدخان لاهوری در ساخت آن شرکت داشته‌اند. خطاط آیات قرآنی داخل آرامگاه هم استاد امانت‌خان شیرازی بوده که نامش هنوز بر کتیبه درگاه می‌درخشد.

مکرمت‌خان و میرعبدالکریم‌خان شیرازی ناظران اجرای کار بوده‌اند. اسماعیل‌خان طراح و سازنده گنبد اصلی دوپوش بوده است. قاسم‌خان زرگر لاهوری، کار طلاکاری و تذهیب مجموعه را به انجام رسانده و چیرنجی لعل دهلوی استاد سنگ‌تراشان و موزاییک‌کاران مجموعه بوده است. بر اساس داستانی کهن، معماران و صنعتگران تاج‌محل در پایان کار پیمانی بسته‌اند که به‌هیچ‌وجه، هیچ‌وقت و هیچ‌یک در ساخت بنایی مشابه شرکت نکنند تا تاج‌محل همواره دردانه بماند. اما این همه که از قول این و آن گفتیم راز زیبایی تاج‌محل نیست.

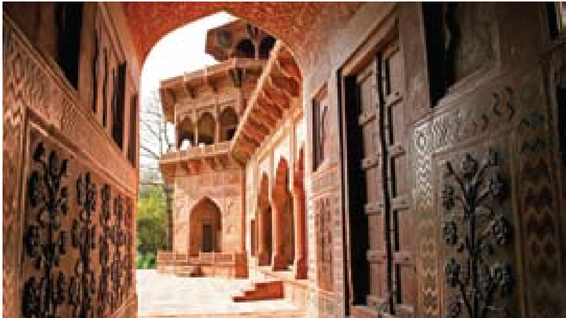
رازهای تاج‌محل

گرچه پژوهش‌های گوناگون و مقـالات و کتب متعددی درباره معماری تاج‌محل نوشته شده اما این همه تاکنون به نکات آشـکاری که راز شگفتی و ماندگاری آن است، نپرداخته‌اند. سپیدی بنا و ساخت آن از مرمر در دوره‌ای که استفاده از سنگ سرخ بسیار رواج داشته نخستین نکته است. تقریبا همه آثار مهم معماری این دوره همچون مقبره همایون‌شاه که تاج‌محل بیشترین اقتباس را از آن دارد، ساخته شده از سنگ سرخند. گنبد امرودی یا پیازی شکل سپید در زمینه تیره آسمان و اطراف بر خط افق از دور به ماهی تمام می‌ماند. گرچه ۴ منار یا گلدسـته سپید، همچون ستون‌های روشنایی به آسمان رفته‌اند و از ۴سو، همانند ملازمان دربار در خدمت گنبد شهبانوی شاه جهانند؛ اما فاصله زیاد آنها از گنبد و استقلال گنبد از گلدسته‌ها ناخودآگاه نگاه بیننده را از دور، روی گنبد متمرکز می‌کند. اگر داستان زندانی شدن شاه‌جهان به دست فرزندش – اورنگ زیب– در دژی در نزدیکی تاج‌محل درست باشد که می‌گویند او از دهلیز دژ تنها تاج‌محل را از دور می‌دیده است، بی‌گمان نقطه

چندتن از معماران و صنعتگران اصلی تاج‌محل ایرانی بوده‌اند، این را از امضاهای متعددی که در گوشه و کنار آثار و کتیبه‌ها به چشم می‌خورد، می‌توان دانست

زائران آرامگاه عشق

تاج‌محل سالانه تا بیش از ۴میلیون بازدیدکننده دارد؛ آماری که در شمار پربیننده‌ترین آثار تاریخی جهان است. (عکس بالا) سنگتراشان لاهوری و پنجابی نقش‌های نازک گل و گیاه را استادانه بر سنگ‌های تاج‌محل رویانیدند. (عکس پایین) نمونه کار دست آنها را در کلات نادری خراسان و آثار سنگتراشانی که نادر با خود از پنجاب آورده بود، می‌توان دید/ عکس‌ها: بابک امین تفرشی





مسجد آدینه

تاج‌محل هر روز از ۶ صبح تا ۷ شب برای بازدید باز است اما جمعه‌ها از ۱۲ تا ۲ بعد از ظهر در مسجد آن نماز جمعه خوانده می‌شود و اختصاص به نمازگزاران دارد.
با رویت هلال ماه شوال برگزاری نماز عید هم دیدنی است. بر سر گنبد تاج‌محل هلالی می‌درخشد که پیش‌تر نماد درفش گورکانیان نیز بوده است / عکس: بابک امین‌تفرشی

حرمت حرم

با کفش نمی‌توان وارد شد؛ بازدیدکنندگان یا با پای برهنه قدم می‌زنند یا پوششی یک‌بار مصرف بر پاپوش‌ها می‌کشند تا غبار قدم‌هاشان بر ساحت تاج‌محل ننشیند؛ این‌چنین هم حرمت حرم را نگه می‌دارند و هم یکی از آثار ثبت‌شده در میراث جهانی را نمی‌آلایند / عکس: سهیل مسعودی‌نسب



تمرکز او گنبد سپید بوده است و بس. این برخلاف شـیوه معماری بیشتر ممالک ایرانی است که معمولا مناره‌ها ملازم گنبد هستند و در نزدیکی گنبد یا چسبیده به آن قرار دارند. ایجاد این فاصله مهم‌ترین ابتکار طلایی معماران مجموعه اسـت. تنهایی گنبد در دل شـلوغی مجموعه، تنهایی شاه‌جهان را در دربار پرهمهمه‌اش پس از مرگ ممتازمحل تداعی می کند. نکته مهم دیگر سادگی نمای عمومی بر خلاف انبوه تزئینات تاج‌محل است. وقتی از دور به آن می‌نگریم هیچ‌یک از نقش‌ها و خطوط و کتیبه‌های بنا پیدا نیستند. انگار پاک‌پاک است و بی‌رنگ بی‌رنگ. اگر در اصفهان ساخته می‌شد، سر تا پایش را با کاشی هفت‌رنگ می‌پوشاندند و گل و مرغ و اسلیمی و آیه تا نوک گنبد را استتار می کرد. اما بی‌پیرایگی نمای دور با وجود آنکه می‌دانیم در آراستنش کم نگذاشته‌اند، شگفت‌انگیز است؛ گویی آراستگی رنگارنگ بانوی شاه‌جهان را تنها محرمی که از نزدیک افتخار دیدار او را داشته می‌دیده و آنان که از دور می‌نگریستند، جز چادری سپید نمی‌دیدند.

امروزه تاج‌محل ملقب به جواهر معماری اسلامی است و همه مسلمانان جهان از شرق جزایر اندونزی تا غرب آفریقا و مغرب تجلی روح جهان‌بینی خود را در قالب معماری در محلی می‌بینند که ساخته دست معماران ایرانی است و نشانه پیوند ایران و هند است و به قول جواهر لعل نهرو، جان ایرانی است در کالبد هندی.

قصه‌های تاج‌محل

آگرا در زبان سانسکریت به معنای خرمی و بهشت است. شهر آگرا پیش‌تر آگرابان خوانده می‌شـد و پیش از آنکه خرم‌شاه، این شـهر خرم را برای ساخت تاج‌محل برگزیند، در زمان اکبر و شـاه‌جهان و جهانگیر مرکز صنعـت و دانش و فرهنگ و

وقتی از دور به تاج‌محل می‌نگریم، هیچ‌یک از نقش‌های بنا پیدا نیستند. اگر در اصفهان ساخته می‌شد، سر تا پایش را تا نوک گنبد با تزئینات استتار می‌کردند

▲ آرامگاه همایون

اینجا آرامگاه همایون، جد شاه‌جهان است؛ بنایی که طراحی بخش‌هایی از تاج‌محل بی‌شباهت به آن نیست / عکس: بابک امین‌تفرشی

تجارت بود. بیشترین توسعه شهری در زمان پادشاهی بابریان در مقایسه با دیگر شهرهای هندوستان در آگرا انجام شـد. هنوز صنعتگرانی در خیابان‌ها و محلات جنوب شهر آگرا به همان شیوه ۴۰۰ سال پیش سرگرم خلق آثاری بی‌نظیرند. مرکز فرمانروایی اکبر در آگرا و دژ کنار آن با سـنگ‌های سرخ از دیگر دیدنی‌های شهر است. اورنگ زیب – پسر شاه جهان – مدت کوتاهی پس از تکمیل تاج‌محل پدر را از پادشـاهی خلع می کند و خود بر تخت می‌نشیند. مهم‌ترین بخش این دژ همان برجی است که گفته می‌شود شاه‌جهان به فرمان اورنگ زیب مدتی در آن زندانی بوده است. پس از درگذشت شـاه جهان، اورنگ زیب او را در تاج‌محل کنار همسر ارجمندش به خاک می‌سپارد. بدین ترتیب شاه‌جهان سال‌ها بر کار طراحی، ساخت و تکمیل آرامگاه خویش نظارت داشته است.



حبیبان روی در روی حبیبان

شاه‌طهماسب صفوی و همایون‌شاه گورکانی دوستانه در مجلسی روبه‌روی هم نشسته‌اند. در سمت چپ، پشت سر همایون، درباریان هند ایستاده‌اند و در سمت راست، پشت سر شاه‌طهماسب، درباریان اصفهان. این نقاشی یکی از دیوارهای کاخ چهلستون اصفهان را پوشانده و یادگاری است از گورکانیان در نصف‌جهان / عکس: آرش پورفرید









در زمان حاکمیت انگلستان بر هند، تاج‌محل مدت‌ها بدون رسیدگی ماند و بسیاری از سنگ‌های نیمه قیمتی آن همچون لاجورد توسط سربازان انگلیسی به تاراج رفت

میراث شاه جهان
خنجر شاه‌جهان که گویی تا ۴-۳ دهه پیش در ایران بوده و پس از فروش در یک حراجی به غرب رفته. روی تیغه این بیت حک شده: خنجر شاهنشه دین‌پرور گیتی‌ستان / شاه غازی ثانی صاحب‌قران شاه‌جهان (دوعکس بالا سمت راست). تا پیش از به‌قدرت‌رسیدن انگلیسی‌ها، نوشته‌های روی همه سکه‌های هند به خط و زبان فارسی بود. این هم پشت و روی سکه‌هایی است که به نام شاه‌جهان ضرب شده بود. نام او را روی سکه می توان خواند. انگلیسی‌ها به‌سختی زبان خود را در هند جانشین فارسی کردند و بعدها زبان انگلیسی بین‌المللی شد(عکس پایین سمت راست).
جهانگیر و شاه‌عباس اول، همدیگر را در آغوش گرفته‌اند. اگر به زیر پایشان دقت کنید، نقشه جهان آن روز را می‌بینید و دو شاه ایران و هند را که آن جهان را در اختیار داشتند و جهان در سایه صلح آن‌دو آرام داشت. این نقاشی که در موزه‌ای در واشنگتن نگهداری می‌شود، کار استاد ابوالحسن نادرالزمان است و پس از آنکه جهانگیرشاه چنین تصویری را به خواب می‌بیند، کشیده شده (عکس بالا سمت چپ)

در پس این اتفاق داستان‌های مختلفی روایت شـــده که امروزه از درستی آنها بی‌خبریم. یکی از روایت‌های مردمی که قرن‌ها پیش سیاح اروپایی- ژان بتیست تاورنیه- در سفرنامه‌اش از هندیان آن روزگار شنیده بوده، این است که شاه‌جهان در فکر ساخت آرامگاهی مستقل برای خود در سمت دیگر رود یمونا و کاملا قرینه تاج‌محل از سنگ سیاه و اتصال ۲ آرامگاه در ۲سوی رود با پلی به هم بوده که توطئه اورنگ زیب این افکار را نقش برآب کرده است. سیاهی شاه‌جهان در برابر سپیدی ممتازمحل. مردم سنگ‌های سیاهی را که در گوشه‌ای از مهتاب باغ قرار دارند، برای اثبات درستی این داستان شاهد می‌آورده‌اند. اما مطالعات باستان‌شناسی نشان داد که آن سنگ‌ها، مرمرهای ســفیدی بودند که در طول قرن‌ها در اثر آلودگی تغییر رنگ داده و سیاه شده‌اند.

دزدان تاج‌محل

در زمان حاکمیت انگلستان بر هند، مدت‌ها تاج‌محل بدون رسیدگی و مرمت به حال خود رها شده بود و بسیاری از سنگ‌های نیمه قیمتی همچون لاجورد که در ساخت تاج‌محل به کار رفته بود، توسط افسران و سربازان انگلیسی به تاراج رفت. سال‌ها بعد اقدام به مرمت مجموعه شد اما انگلیسی‌ها در کار مرمت اعمال سلیقه کردند. یکی از تغییرات اساسی به هم زدن آرایش درختان از شکل قدیمی چهار باغ ایرانی بود.

در طول جنگ‌های جهانی و حملات بمب‌افکن‌هـــای آلمانی و ژاپنی به هند و پس از جدایی بخش مسلمان‌نشین هند و تشکیل کشوری به نام پاکستان و آغاز درگیری‌های هند و پاکســـتان بارها برای در امان ماندن گنبد اَمرودی تاج‌محل، دولت هند آن را با داربست پوشاند.با توجه به اینکه بر اثر بارش باران‌های اسیدی

نقش عجب
بی‌گمان ساخت چنین مجموعه عجیبی بی‌طرح و نقشه نمی‌شود. این نقشه‌ای است از تاج‌محل به سبک نقشه‌های قدیم ایرانی که هم نقشه است، هم نقاشی و جای‌جای آن توضیحاتی به خط و زبان فارسی دارد. آرایش درختان به سبک چهارباغ ایرانی که انگلیسی‌ها آن را به هم زدند، در این طرح پیداست؛ طرحی که امروزه در موزه Smithsonian واشنگتن قرار دارد



زین قند پارسی...
در زمان گورکانیان جمعیت هند جزئی از جمعیت فارسی‌زبان جهان بود و کودکان هندی حتی اگر زبان مادری‌شان فارسی نبود، با ادب فارسی بزرگ می‌شدند اما امروز جزئی از جمعیت انگلیسی‌زبان شده‌اند و Indian English یکی از لهجه‌های زبان انگلیسی شده/ عکس: بابک امین تفرشی



که از آلودگی‌های صنعتی کارخانه‌ها حاصل شـــده بود، رنگ مرمر سپید تاج‌محل به زردی گراییده بود، دولت هند با ثبت بیش از ۱۰هزار کیلومتر مربع از زمین‌های اطراف تاج‌محل به عنوان حریم مجموعه آن را از گزند آلودگی‌ها دور نگه داشت. این اقدامات سبب شد تا در ســـال ۱۹۸۳ میلادی یونسکو آن را در فهرست میراث جهانی به ثبت برســـاند. با ثبت تاج‌محل در فهرســـت آثار جهانـــی، این مجموعه توانست هر سال مبلغ قابل ملاحظه‌ای از اعتبارات یونسکو را افزون بر مشاوره‌ها و خدمات علمی برای حفظ و احیا دریافت کند و شمار بازدیدکنندگان خود را هزاران برابر سازد. با قرار گرفتن آن در میان آثار جهانی و میراث همه ملل دنیا امروزه حتی مردمانی از سرزمین‌های دور که در فرهنگشـــان معماری جایگاهی نداشته نیز به داشتن آن می‌بالند.

بســـیاری بر آن بوده‌اند تا با تحریف تاریخ، افتخار ساخت تاج‌محل را از آن خود کنند. هندوهای افراطی ساخت آن را به پادشاهان هندوی قدیم نسبت دادند که این ادعا پایه و اساسی نداشت. اروپاییان کوشیدند که طرح مجموعه را به جهانگردی ایتالیایی نسبت دهند که در ســـفر هند این کار را به انجام رسانیده اما این فکر خام توسط خودشان رد شد و دیگر محققان اروپایی تاریخ معماری این نظریه را بی‌پایه خواندند و ایرانی بودن آن را آشکار دانستند.

یکی از آنها معتقد است که ریشـــه‌های ایرانی تاج‌محل نخستین و پایدارترین برداشـــت یک پژوهنده معماری از دیدن آنجاســـت. او تاج‌محل را یک نمونه از معماری صفوی می‌داند که نمایانگر حد اعلای نبـــوغ ایرانی در هنر معماری در خاک هند است و می‌افزاید که از غرایب روزگار است که یکی از عجایب جهان که کمترین ارتباط را با هنر گورکانی دارد، به نمونه کلاسیک و نماد تمدن گورکانی تبدیل شده است.

پدران شاه جهان

در حدود سال ۸۰۱ هجری تیمور لنگ از راه کابل به هند تاخت و دهلی را تصرف کرد. غنایم بسیاری جمع کرد و بی‌آنکه همه هند را تسخیر کند به سمرقند بازگشت. پس از مرگ تیمور تا نزدیک به یک قرن بازماندگان و جانشـــینان او همچنان بر سمرقند و هرات و دیگر شهرهای خراسان بزرگ فرمانروایی می کردند. در حدود سال ۹۰۷ هجری یکی از بازماندگان چنگیز به نام شیبک‌خان ازبک از شیبانیان به سمرقند لشکر کشید. در پی این حمله، نواده تیمور– ظهیرالدین بابر شاه– به کابل گریخت و مدتی در آنجا حکومت کرد. هنوز آثـــاری از دوره فرمانروایی او در کابل باقی است که باغ مشهور بابر از آن جمله است. اما خان شیبانی ازبک در جنگ با شاه اسماعیل صفوی کشته شد. بدین ترتیب بابر به یاری شاه اسماعیل قدرت گرفت و به هند لشکر کشید و دهلی را تصرف کرد و سلسله گورکانی هند را بنیان گذاشت. بدین ترتیب سلسله بابر در کابل و دهلی و لاهور از آغاز با سلسله صفوی در تبریز و قزوین و اصفهان دوستی و پیوندی نزدیک داشت.

پس از بابر پســـرش – همایون– و نوه‌اش–اکبر– بر تخت نشســـتند. تا زمان اکبر پایه‌های حکومت این سلسله هنوز محکم نشده بود؛ به‌طوری که در دوره‌ای همایون – پسر بابر– مجبور شد به ایران گریخته و از شاه‌طهماسب صفوی یاری بگیرد تا بتواند دوباره به هند بازگردد.

اکبر، پادشاهی باکفایت بود و به گسترش فرهنگ و هنر و دانش علاقه داشت. اکبرشاه فرمان داد بسیاری از کتب مقدس و آثار نامدار علمی را از زبان‌های مختلف به زبان فارسی که زبان رسمی دربارش بود ترجمه کنند. هرچه ادبیات فارسی در زمان



جانشینان بابر در هند گسترش می‌یافت، در زمان جانشینان شاه‌اسماعیل در ایران کمرنگ‌تر می‌شد و هر چه هندیان دانشمندان، نویسندگان و شاعران فارسی زبان را گرامی می‌داشتند، صفویان میدان را بر ایشان تنگ‌تر می کردند. این بود که با وجود کوچ بسیاری از دانشمندان دیگر سرزمین‌های جهان در دوره صفوی به اصفهان، سیل مهاجرت اندیشمندان ایرانی به هند قوت گرفت و حتی در ادب فارسی، سبکی به نام سبک هندی پدیدار شد. با توجه به اینکه پادشاهان محلی کوچک و بزرگ به زبان و ادبیات فارسی و ترجمه کتاب‌های زبان‌های مختلف به فارسی و ترجمه آثار و اشعار فارسی به دیگر زبان‌ها بسیار اهمیت می‌دادند، زبان فارسی مدت‌ها در هند زبان رسمی دولت بود. از آمیزش فارسی با بعضی زبان‌های محلی هند زبان تازه‌ای به نام اردو، متولد شد. اردو در آغاز فرزند آمیزش زبان محلی آگرا با فارسی در طول ۵–۴ قرن بود که وام واژه‌هایی از دیگر زبان‌های هندوستان همچون پراکریت را نیز در خود داشت؛ به همین خاطر به آن فارسی شکسته یا به اختصار شکسته می گفتند. دین اسلام نه از طریق عربی، بلکه از راه زبان فارسی در هند آن روزگار که امروز شامل هندوستان، پاکستان، بنگلادش، برمه و... می‌شود گسترش یافت و چون شاعران و نویسندگان آثار ادبیات فارسی همگی از ایرانیان مسلمان بودند، جهان‌بینی ایشان نیز با روایی این زبان در هند رواج یافت.رهروان گرم‌روی این راه جانشینان بابر بودند. این سلسله به گورکانیان، تیموریان یا بابریان مشهور است و مورخان اروپایی این سلسله را امپراتوری مغول هند یا Mughal می‌نامند. تا چندی پیش به یاد بزرگ‌زادگان ایرانی‌نژاد دوران این سلسله، در هند به ایرانیان مسلمان، مغول می گفتند که منظور از این نام انتساب ایرانیان به جانشینان بابر یا گورکانیان فارسی زبان است و ربطی به مغولان مشهور ندارد.

اسلام از راه زبان فارسی در هند آن روزگار گسترش یافت و چون نویسندگان آثار ادبیات فارسی همگی از ایرانیان مسلمان بودند، جهان‌بینی‌شان نیز در هند رواج یافت

پارسیان هند
در خیابان‌های اطراف تاج‌محل ترافیک روانی به شکل قدیمی و جدید جریان دارد؛ ون و فیل و دوچرخه و سه‌چرخه. در عکس سمت‌راست، به نام کارخانه سازنده ون سفیدرنگ دقت کنید. TATA نام یکی از خاندان‌های پارسی هند است که صاحب بزرگ‌ترین و مشهورترین کارخانه سازنده خودرو هستند. پارسیان اصطلاحا به زرتشتیانی گفته می‌شود که قرن‌ها قبل از ایران به هند مهاجرت کرده‌اند

فیلی به یاد هندوستان
با خرید سوغات سنتی، سفر به تاج‌محل همواره در یاد خواهد ماند. فیل و تاج‌محل دو نمادی هستند که نام هند را در یادها زنده می کنند و در بین گردشگران طرفداران زیادی دارند/ عکس‌ها: بابک امین تفرشی



پسران شاه جهان

این سلسـله ۶ پادشـاه بزرگ به نام‌های ظهیرالدین محمد بابر، همایون، اکبر، جهانگیر، خرم شاه (شـاه جهان) و اورنگ زیب داشت که یکی پس از دیگری بر تخت نشستند. اورنگ زیب –پسر شـاه‌جهان که نامش فارسی است و معنایش زیبنده اورنگ– فقط پدر را سرنگون نکرد؛ او برادر دانشمندش را که بزرگ‌تر از او و وارث اصلی تاج و تخت و یکی از شیفتگان فرهنگ و ادبیات ایران بود نیز به قتل رساند. داراشکوه – پسر دیگر شاه‌جهان که نام او نیز ایرانی و به معنای دارنده شکوه داریوش است– نویسنده، شاعر و دانشـمندی بود که هنوز آثار ارزشمند او در ادبیات فارسـی زبانزدند. «مجمع البحرین»، «سـفینه الاولیا»، «حق نامه»، «حسنات العارفین» و «دیوان اشعار» بخشی از آثار شاهزاده داراشکوه‌اند. او یکی از آثار اصیل سانسکریت به نام «اوپانیشـادها» را به یاری برهمنان بنارس در ۶ ماه به نام «سرالاسرار» یا «سـر اکبر» به فارسی ترجمه کرد. او یکی از نخستین محققان و مترجمان زبان و ادبیات سانسـکریت به فارسـی اسـت. هنگامی که داراشـکوه این راه را آغاز کرد، هنوز در دانشـگاه‌های غربی خبری از رشته زبان و ادبیات سانسکریت نبود و از این لحاظ داراشـکوه از مفاخر مطالعات زبان‌های باستانی ایران و هند است. پس از اورنگ زیب، پادشاهانی از این خاندان –البته نه با قدرت و شوکت پیشین– پادشاهی کردند. اما دوران افول این پادشاهی با ظهور پادشاهی انگلستان همراه شد.

جاه جهانگیری

بازار انگلستان از آن آغاز به این رونق نبود و آنها برای رسیدن به جایگاهی که امروزه در جهان دارند، بسیار کوشیده‌اند. از نخستین روزهایی که سروکله انگلیسی‌ها در هند پیدا شد، داستان‌های جالبی در کار است. در زمان جهانگیر– پدر شاه جهان– جیمز اول –نماینده پادشاهی انگلستان– به هند آمد و درخواست ملاقات با شاه جهانگیر را کرد و ۲ سـال در انتظار ملاقات ماند. در آخر جهانگیـر او را به حضور نپذیرفت و عاقبت اعلام کرد کـه نماینده یک جزیره کوچک دورافتاده به نام انگلسـتان را شایسته ملاقات نمی‌داند. از آن طرف در ایران هم با یک اشاره و اخطار شاه عباس، انگلیسی‌ها بساطشان را برای مدت‌ها از خلیج فارس جمع کردند.

وقتی اروپاییان هند را شناختند و در ثروت آن طمع کردند، هر جای هند که رفتند، صحبت از فرهنگ ایرانی و زبان فارسی و داسـتان اقتدار گورکانیان، شکوه قدیم غزنویان و قدرت و ثروت صفویان بود. حتی در هند سکه را هم به خط فارسی ضرب می‌کردند. اروپاییان فهمیدند که برای کاستن این قدرت و غارت، نخستین گام پس از تاسیس کمپانی هند شرقی، فاصله انداختن میان ایران و هند است.

دهلی دور نیست

با افول گورکانیان در هند و صفویان در ایـران، ایران و هند روز خوش ندیدند. تا سرداری به نام نادر ظهور کرد که تا مدتی به این ناخوشی پایان داد. نادر پس از به قدرت رسیدن در ایران به دنبال یاغیان و سرکشانی بود که پس از سقوط سلسله صفوی تا به قدرت رسیدن او ایران را به هرج و مرج کشانده بودند. بعضی از این سرکشـان از ترس نادر به هند گریخته و پناهنده شده بودند. او نخست سفیرانی به هند فرستاد و خواستار تحویل دشـمنان پناهنده خود شد اما با توجه به اینکه به سفیران نادری بی‌اعتنایی شـد، با سپاهی از راه تنگه مشـهور خیبر به سوی هند رفت. محمدشاه– پادشاه وقت هند– به گمان آنکه سپاهیان نادری توان گذر از تنگه خیبر را ندارند و هرگز رنج دوری و سـختی راه خراسان به دهلی را به جان نخواهند خرید، در پاسخ مشاورانی که می‌گفتند: «نادر در راه است»، پاسخ می‌داد: «هنوز دهلی دور است». که این سخن محمدشاه امروزه در هند ضرب‌المثل است. متاسفانه هندیان از لشگرکشی نادر به هند خاطره خوشی ندارند و هنوز در بعضی مناطق هند هرگاه کودکی شیطنت می‌کند، برای ترساندن و آرام کردن او می‌گویند: «اگر آرام نگیری نادر خواهد آمد!». تا مرگ نادر ایران و هند دوباره شوکت دوران شاه‌جهان و شـاه عباس را باز یافتند. اما مدت‌ها گذشت و انگلیسی‌ها حتی پس از شکست سـراج‌الدوله در قرن هیجدهم میلادی و تصرف کلکته، به خاطر حضور پادشـاهان مقتدر در هند و ایـران کاری از پیش نمی‌بردند. آخرین پادشـاه ایالت میسور، تیپوسلطان –فرزند محمدعلی– پادشاهی مقتدر بود که در برابر انگلیسی‌ها ایستادگی می‌کرد. با درگذشت تیپوسلطان در هند و مرگ آغامحمدخان قاجار در ایران و بر تخت نشستن فتحعلی شاه، راه ایران و هند برای انگلیسی‌ها هموار شد.

نخستین اسناد دولت انگلستان در هند به زبان فارسی است؛ چرا که انگلیسی‌ها برای قدرت گرفتن در هند چاره دیگری جز به‌کارگیری زبان دولتی رایج نداشتند. اما برنامه درازمدتی برای دور کردن هند از ایران ترتیب دادند. این شد که با قراردادها و معاهده‌ها و نیرنگ‌ها و جنگ‌های جورواجور از بخشی از خاک هند و ایران ۲ کشور تازه ساختند و بر سر راه ایران به هند سنگری به راه انداختند و ایران و هند را سرگرم آن ۲ کردند تا مانع سرعت‌گیری برای حملات احتمالی نظامی ایران باشد.

آنها با مطالعه تاریخ می‌دانسـتند که هر گاه پادشاهان ایران قدرت بگیرند و در دستگاه حکومت هند ضعفی ببینند، دهلی برایشان دور نیست.

نماینده انگلستان به هند آمد و درخواست ملاقات با شاه جهانگیر را کرد، اما او گفت که نماینده یک جزیره کوچک دورافتاده را شایسته ملاقات نمی‌داند

▲ **غبار غروب**
تاج‌محل همواره زیباست؛ چه روز و چه شب. اما غبار غروب، غمی که شاه‌جهان را به ساخت تاج‌محل واداشت بهتر می‌نمایاند / عکس: بابک امین‌تفرشی

تاج خویشاوندی

ایران قدیم از شرق و جنوب شرقی به واسطه سرزمین سند، با هند همسایه بود. هندیان و ایرانیان از دوران باستان قوم و خویش بودند چرا که پس از ظهور آریاییان در جایی نزدیک دریای خوارزم، این قوم دو شاخه شد، شاخه‌ای به هند رفت و شاخه‌ای در ایران ماند و گسترش یافت. به همین خاطر هندیان و ایرانیان تا قبل از دو شاخه شدن، میراثی مشترک دارند که به آن زبان و فرهنگ هندو–ایرانی یا آریایی می‌گویند. هندیان از آن دوران وداها را به یادگار دارند و ایرانیان گاتهای اوستا را. این شد که ایرانیان قدیم، بیش از هر ملتی در جهان به هندیان نزدیک بودند. این قرابت در دوره‌های مختلف تاریخی کم و زیاد شد اما هنوز در جای‌جای هند می‌توان رد این خویشاوندی را گرفت و به حق تجسم و تاج هنوز پابرجای این نزدیکی، تاج‌محل است. ■



شعبه کاروس فاطمی افتتاح شد

Karus
clothing for the well dressed
کاروس
پوشاک شیک پوشان

تهران، خیابان فاطمی، مرکز خرید لاله (روبروی پارک لاله)

تلفن دفتر مرکزی: ۲۲۰۱۶۳۱۶



نوآوران آگهی امروز

مشاوره، بازاریابی، اطلاع‌رسانی

مجری تبلیغات محیطی



- طراحی
- چاپ افست
- چاپ بنر و فلکس
- ساخت تابلوهای فلکسی
- تبلیغات لیزرشو (محیطی و نمایشگاهی)









خیابان بهشتی، خیابان سرافراز، کوچه یازدهم، پلاک ۱، واحد ۱۰

تلفن: ۶۸ ۷۳ ۷۴ ۸۸(ویژه)، فکس: ۴۳ ۰۰ ۵۴ ۸۸

www.na-emrooz.net

Email: info@na-emrooz.net



Ivory Palace
Many historians believe Taj Mahal to be the most splendid structure in the World. Taj Mahal is a late manifestation of this cultural closeness, a building aptly described by Jawahir Lal Nehru as demonstrating "Iranian soul in an Indian body."
photo: Babak AminTafreshi

Iranian Soul in an Indian Body

Taj Mahal: The structure built in India by Iranian craftsmen to verify the love for an Iranian lady

Taj Mahal, the only Iranian monument on the list of the new Seven Wonders of the World, was built to express love to an Iranian queen (Momtaz Mahal) by her Indian husband (Shah Jahan), by Iranian and Indian architects and craftsmen.

Many historians of architecture believe Taj Mahal to be the most splendid structure in the World. In order to build this magnificent complex, the idea of Chahar Bagh was adopted from Isfahan, minarets detached from the dome from Samarkand, carved alabasters from Lahore, stepped minarets from Herat and Jam, rosewater to imbue the building from Kashan, and the poetry on the walls from Shiraz.

Apart from its architectural splendor, Taj Mahal boasts other attractions that are revealed when one analyses the complex from a psychological point of view. It has been said that putting a distance between the minarets and the dome, a brilliant innovation by the architects of Taj Mahal, underlines the isolation of the dome, a reference to the isolation Shah Jahan was feeling amidst his companions in his crowded court once his queen passed away.

Ancient Iran bordered India from the east and southeast. The people of both lands were descendents of the ancient Indo-Iranians who shares a similar cultures and languages before splitting into two halves: Indians and Iranians. Taj Mahal is a late manifestation of this cultural closeness, a building aptly described by Jawahir Lal Nehru as demonstrating "Iranian soul in an Indian body."



Riders and Winners

Hourse-back riding: One of the most popular pastimes of the Turkmen people of northeastern Iran

Riding is one of the most popular sports of Turkmens. Sixty riders compete at a track in the town of Gonbad-e Kavoos before 20 thousand spectators. In conjunction with the race, there is a practice called "speculation" that attracts many fans. Speculation has a fee and a set of rules, but some regulations prevent it from turning into betting that is considered immoral in Islam. About 29% of the revenues of the race go towards the prize and the rest goes to participants in the speculation.



Crown Imperial

Spring in Iran is blooming time for the Crown imperial one of the rarest flowers in the World

Crown imperial, still grows in parts of Iran from mid to late April. Locally it is called "The Tear of Siyavash," for it has been said that when the blood of Siyavash, the mythical hero of ancient Iran was shed, the red tulip that witnessed this event, bent its head and wept for the lost innocence, hence the name "Laleye Vajgoon." The bell-shaped flower, in yellow, red, and orange, was transported from Iran to Austria in the 16th and to the Netherlands in 19th century where it thrived. In Iran one can still find crown imperial in Chelgerd in Kouhrang county in Chahar Mahal va Bakhtiyari Province, and in the Khansar valley of tulips, on the foothills of Golestan Kooh to the west of Isfahan.



The battel for spring
The winter monster abducts the bride. Pirbaba fights and defeats the monster and the Bride emerges from her hideout. Thus the battle with winter comes to a closure and the triumphant spring bride summons everyone to work.

The Bride of the Flowers

Aroos Gooley: A festival wich is being held in northern Iran to celebrate the arrival of Spring

From old times, the people of Gilan used to hold a festival called "aroos gooley" to celebrate the arrival of spring. This festival, now sponsored by the Iranian Cultural Heritage Organization, includes a ceremony in which an actor, depicting a bride with colorful outfit and scarf with spangles and ornate pins sits at the head of the set. Women and men sit around her and engage in mock activities at rice patties. Another actor, dressed in black, portraying the winter monster, enters the set to abduct the bride. He fights the people and puts them to sleep. The last woman standing covers the bride with a cloth. Another actor, known as Pirbaba enters the set, and fights and defeats the monster, and then starts looking for the bride. At this point one hears the sound of a flute. The Bride emerges from her hideout with a flute and wakes everybody up to resume their tasks. A band of musicians enters the set and sing the aroos gooley serenade. Thus the battle with winter comes to a closure and the triumphant spring bride summons everyone to work.



The Town of White-dressed Women
The women of Varzaneh wear their white cotton dress everywhere. People cite various reasons for the pratice that they have inherited from their mothers and grandmothers, including protection from the desert heat, resemblance to outfits worn by Zoroastrians, and as a sign of innocence. But they also argue that in Islam, white is a revered color, worn by the Prophet Mohammed.
photo: Hossein Fatemi

Angles of the Wetland

Varzaneh: The meeting point of desert and water

Varzaneh, about 110 km southeast of Isfahan, is the only town in Iran where the women wear white dresses. The town has a mosque that the Seljukids built on a Sasanian fire temple. The tallest structure in the town is the minaret of this mosque. In its heyday during the Safavid period, Varzaneh was a stop along the Silk Road. Today the town is surrounded by cotton fields and sunflowers that mark the boundaries of the fields. The irrigation water for the fields is provided by Zayande Rud that then flows into Gavkhooni Wetland.Varzaneh has a number of cisterns. The people of Varzaneh do not use qanats, but divert the water from Zayande Rud into these cisterns and use it for up to six months. Varzaneh also has a Safavid bridge made from stone and sarooj mortar. There is also a rains of a historic house called “Ganj Khaneh” (Treasure House) that treasure -hunters have severely damaged it, but one can still see elaborate stuccos on its ceiling.
The women of Varzaneh wear their white cotton dress everywhere. People cite various reasons for the practice that they have inherited from their mothers and grandmothers, including protection from the desert heat, resemblance to outfits worn by Zoroastrians, and a sign of innocence. But they also argue that in Islam, white is a revered color, worn by the Prophet Mohammed, the people who go on the hajj pilgrimage, and also the color of shroudthat the Muslim dead are wrapped in. Nowadays some women wear black chador, but the town officials are trying to encourage the white dress among women and even register this practice in the national list of cultural heritage. Accordingly, the town council has awarded the only female student who has gone to school with a white dress with a gold coin. The number of such students has now increased to fifteen.

The White devil
One of the most attractive features of saqqanafars is their ceiling paintings from the Shahnameh to folk tales to despictions of supernatural beings combining elements from the fish, the birds, serpents, lions, and humans.



A Gallery for the Saqqa

Saqqanafar: A wooden structure in green villages of northern Iran, decorated from wall to wall with popular paintings

Saqqanafar is an elaborate wooden structure built in villages nestled in green parts of northern Iran to commemorate the saqqa of Karbala, Abbas ibn Ali. The people of Mazandaran converted to Islam three centuries after hejira. Henceforward, Tabaristan, protected by the impenetrable Alburz mountains became a haven for the Shiites and descendants of the Prophet Mohammad whose offsprings became the sadat for whom the imamzadehs and masoumzades were built. It was next to the latter that saqqanafars were erected to show the esteem with which the villagers held the saqqa of Karbala. Saqqanafars have their own distinct rules. Only the younger people between the ages of 15 to 35 can use the upper floor. The lower floor is for older men and children. Women are not allowed to step inside saqqanafars, except during eids or when a feast is thrown.
One of the most attractive features of saqqanafars is their ceiling paintings, most of which pertain to the battle of Karbala, especially the great deeds of Abbas ibn Ali; his valor during battle, his arrival on the banks of the Euphrates, filling the goatskin with water, charging again towards the enemy, the severing of his arms during battle, holding the goatskin with his teeth, and the arrow that finally pierced his heart.
But the artists do not stop at these holy scenes and goes on with a variety of other paintings, many of which are non-religious, including tales from the Shahnameh to folk tales to despictions of supernatural beings combining elements from the fish, the birds, serpents, lions, and humans.

Sarzamin-e-Man

Iranian Cultural and Geographical Studies Journal

Hamshahri Magazines Group
Address: 101, Karim Khan Ave.
Tehran 15856, IRAN
Phone: + 98 - 21- 84321- 316
Advertising: + 98 - 21- 888 -12267
Subscription: + 98 - 21- 84321- 843
email: sarzamineman@hamshahrimags.com



Life and Lenj Building
wooden lenj in the Persian Gulf is a family business passed on from father to son. The product of this old craft has been intertwined with the life of the people of southern Iran for ages, people whose income is from the sea and the lenj its only means. The owners of the lenj put their entire fortune towards it, select a captain to navigate it, in order to generate them a source of income.
photo: Mansoureh Motamedi

